[illegible]

ای برادر جان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرع الدیات والقصاص والحدود لرفع الفساد
من بین العباد ونظام عالم الوجود والصلوة علی خیر من شرع
الشرع والحدود محمد واهل بیته خلفاء المعبود وشفعاء یوم
الورود وبعد احقر عباد الله محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عنهما عن جرائمهما
بر الواح ارواح زکیه وضمائر خاطر علیه ناظران حل وعقد امور عباد و
سالکان مناهج خیر وسداد وبنیان بیان واقلام اعلام میگارد که چون
حقتعالی نوع بشر را مدنی بالطبع ومحتاج بیکدیگر آفریده وغالب معاملات و
مباشرات سبب حدوث مشاجرات ومنازعات میشود ومنتهی بقتل
نفوس ونهب اموال وحدوث جراحات میگردد وایضا نفوس اکثر ایشان
مایلست بمتابعت لذات وتحصیل مشتهیات واگر زاجری ومانعی نباشد
درعرض اموال یکدیگر تصرف مینمایند ومنتهی بانواع فساد میگردد ولهذا
جناب مقدس ایزدی تعالی شأنه در شریعت مقدسه نبویه ص برای انتظام
امور عباد ورفع فتنه وفساد از قطان بوادی وبلاد احکام حدود
وقصاص ودیات مقرر فرموده اند که زاجر نفوس شریره از ارتکاب
فتنه وفساد وداعی ایشان بسلوک طریق صلاح وسداد بوده باشد

وچون

وچون اکثر احکام مباحث مذکوره از جمله غوامض مسائل فقهیه است ودر غالب
آنها اختلاف بسیار میان فقهاء رضوان الله علیهم است لهذا افقر
بامر من یجب امتثال امره شیخ الاسلام والمسلمین بمقابله احکام مزبوره را در این
رساله بلغت فارسی ایراد مینماید که نفعش اعم وفایده اش اتم بوده باشد
وچون مخفی نیست که در شریعت جمیع پیغمبران حفظ پنج چیز لازم ومتحتم
بوده اول دین دویم نفس سیم مال چهارم نسب پنجم عقل وحفظ
دین باقامت عبادات وکشتن کافران ومرتدان وجاری
گردانیدن حدود وتعزیرات بر جمعی که آنها را سبک شمارند وحفظ
نفس بقصاص کردن ودیت گرفتن چنانچه حقتعالی فرموده است ولکم
فی القصاص حیوة یا اولی الالباب یعنی از برای شما در قصاص کردن
زندگی است ای صاحبان عقول زیرا که اگر کشنده را بعوض مقتول
نکشند وجراحت کننده را بعوض جراحت نکنند یا دیت نگیرند مطلق
فساد در عالم بسیار میشود وحفظ نسب بنکاح وملک یمین از کنیزان
ومنع از زنا ولواطه وامثال آنها کردن وحد بر مرتکب آنها جاری
گردانیدنست وحفظ مال باجرای عقود شرعیه ومنع نمودن از غصب
ودزدی در مال مردم وحد دزد را بر مرتکب آن جاری گردانیدنست

و حفظ عقل که امتیاز انسان از سایر حیوانات بآن است منع از آشامیدن
شراب و سایر چیزهای مست کننده و جاری گردانیدن حد بر آشامنده
آنها لهذا این رساله را بر دو قسم و هر قسم را بر چند باب مرتب گردانید
و هر یک از احکام مذکوره را در بابی بر سبیل ایجاز و اختصار نموده و الله
الموفق و المعین قسم اول در بیان حدود و تعزیرات و در آن
چند بابست باب اول در بیان حد زنا و لواطه و سحق و
امثال آنهاست و در آن چند فصل است فصل اول در بیان حد زناست
و زنا آن است که مردی ذکر خود را در فرج زنی از پیش یا از پس
فرو برد بقدری که ختنه گاه پنهان شود و آن زن بر آن حرام باشد و
عقدی و شبه عقدی و ملکیتی نباشد و در آن چند بحث است اول در
بیان شرایط وجوب حد و آن هفت است اول آنکه زنا کننده خواه
مرد و خواه زن بالغ باشد پس اگر نابالغ باشد او را چند تازیانه که حاکم
شرع مصلحت داند تعزیر و تادیب بکنند دویم آنکه عاقل باشد پس اگر دیوانه
باشد بنا بر مشهور میان فقها بر او حد نیست بلکه او را تعزیر و تادیب بکنند
مانند طفل و بعضی گفته‌اند مرد دیوانه را حد میزنند مانند عاقل و زن دیوانه را
حد نمیزنند سیم آنکه مختار باشد پس اگر کسی زنی را جبر کند بر زنا بر زن

حد

حد نیست و در مرد نیز مشهور این است و بعضی گفته‌اند که در مرد اکراه نمی‌باشد
و اگر مرد زنی را باکراه جماع کند حد نمیزنند مرد را و حد مثل آن زن را باو
میدهند موافق مشهور چهارم آنکه آن زنی که با او دخول کرده است با او
حرام باشد بآنکه حلیله او نباشد و مالک آن نباشد پس اگر در حیض وطی
کند یا در روز ماه رمضان اگرچه حرامست اما زنا نیست و حدی بر او
بلکه او را تعزیر میکنند پنجم آنکه در آن دخول کردن شبهه نباشد
بلکه داند که بر او حرام است پس اگر گمان زن خود کرد یا گمان کرده
بر او حلالست بر او حد نیست ششم آنکه فرج خود را در فرج زن پنهان
کرده باشد خواه در قبل و خواه در دبر بآنکه ختنه گاه پنهان شده باشد
که اگر چنین نباشد زنا نیست هفتم آنکه شبهه مالکیت نباشد پس اگر وطی
کند کنیزی را که میان او و دیگری شریک باشد اگر گمان کند که بر او حلالست
حد بر او نیست و اگر داند که حرامست بقدر حصه او حد ساقط است و بقدر
حصه شریک حد میزنند مثل آنکه نصف از او باشد و نصف از شریک
نصف حد که پنجاه تازیانه است بر او میزنند بحث دوم در اقسام حد
زناست و آن نه قسم است اول کشتن بشمشیر است و آن بر سه کس لازم است
یکی مردی که با زنان محرم نسبی خود زنا کند مانند مادر و خواهر

و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر برادر و بعضی از علما محرمهای سببی را
نیز باین الحاق کرده اند مانند زن پدر و مادر زن و اشکالی دارد
و حد ایشان این است که گردن بزنند ایشان را و بعضی از علما گفته اند
اگر آن مرد محصن بوده و زن داشته و با محرم خود زنا کرده او را صد
تازیانه میزنند و بعد از آن سنگ ریز کنند و اگر زن نداشته باشد
او را اول صد تازیانه میزنند و بعد از آن گردن میزنند و قول اول
مشهورتر است و زن نیز اگر راضی بوده و جبری بر او نشده حکم مرد
دارد **دوم** کافری که با زن مسلمانه زنا کند او را نیز گردن میزنند
سیم مردی که زنی را اکراه بزنا کند او را گردن میزنند و بعضی در
این دو قسم تفصیل سابق را قائل شده اند **قسم دوم** سنگسار کردن است
و آن بر مرد جوان و زن جوان لازم است که محصن باشد و محصن مردیست
که بالغ و عاقل و آزاد باشد و زن یا کنیزی داشته باشد که وطی
با آن کرده باشد بعد از بلوغ و آزادی و هر صبح و شام قادر بر وطی
او باشد پس اگر در سفر باشد و زوجه با او نباشد یا در حبس باشد و
محبوس باشد که بزن یا کنیز خود نتواند رسید محصن نخواهد بود و محصن
بودن زن نیز چنین است که بالغ و عاقل و آزاد باشد و شوهری
داشته

داشته باشد که دستش باو رسد و متعه از برای محصن بودن کافی
نیست و بعضی کنیز را نیز کافی ندانسته اند و بعضی در مرد عقل را
شرط کرده اند و هر دو قول خلاف مشهور است و جمعی از علما را اعتقاد
آن است که اگر مرد بالغ محصن زنا کند با دختر نابالغ و زن
دیوانه او را تازیانه میزنند و سنگ ریز نمیکنند و همچنین زن محصنه
اگر طفلی یا دیوانه با او زنا کند او را سنگ ریز نمیکنند بلکه تازیانه
میزنند و بعضی فرق کرده اند میان طفل و دیوانه و در طفل تازیانه
قائل شده اند و در دیوانه سنگ ریز و مسئله خالی از اشکال نیست
و غلام و کنیز خواه محصن باشند و زن یا شوهر داشته باشند و خواه
نداشته باشند بر ایشان سنگ ریز نیست و کیفیت سنگ ریز آن است
مرد را تا کمر و زن را تا پستان در میان خاک پنهان کنند وجوبا سینه قدر
یا استحبابا بنابر اختلاف و سنگ بر او بزنند تا بمیرد و اگر بگواه زنای
ثابت شده باشد اول گواهان سنگ بزنند پس امام ع اگر حاضر
باشد پس سایر مردم و اگر باقرار ثابت شده باشد اول امام ع میزند
و باید جماعتی را حاضر کنند در آن وقت و بعضی همه را سنت دانسته اند
و بعضی گفته اند که کسیکه مستوجب حدی باشد نباید بر او سنگ

بزنند چنانچه در روایت وارد شده است و اوّل امر کنند او را که غسل
بکند و کفن بپوشد و حنوط و کافور بر خود بریزد و بعد از مردن نماز
بر او بکنند و او را دفن بکنند **قسم سیم** آن است که اول تازیانه
بزنند و بعد از آن سنگسار کنند و این در مرد پیر و زن پیر است که
محصن باشند و زنا کنند زیرا که عذر ایشان باعتبار پیری و انکسار
شهوات کمتر است و گناه ایشان عظیم‌تر است و جمعی کثیر از علما فرق میان
این قسم و قسم سابق نگذاشته‌اند و میگویند مردی که زن یا
کنیز داشته باشد و زنی که شوهر داشته باشد بشرایطی که گذشت
خواه جوان باشد و خواه پیر اوّل او را تازیانه میزنند و آخر
سنگسار میکنند **قسم چهارم** آن است که صد تازیانه بزنند و سر او را
بتراشند و یکسال او را از شهر خود بیرون کنند و این حد مرد
بکر است و در تفسیر بکر خلاف است بعضی گفته‌اند مردی است که زنی را
عقد کرده باشد و هنوز او را دخول نکرده باشد و بعضی گفته‌اند
بکر غیر محصن است خواه عقد بزنی کرده باشد و خواه نکرده باشد
و در زن سر تراشیدن و از شهر بیرون کردن نمی‌باشد هر چند
عقد بر او شده باشد **قسم پنجم** صد تازیانه است و آن حد مرد

یا زن

یا زن بالغ آزاد است که زنا کرده باشد و نه عقد کرده باشد و نه
بر قول دیگر مذکور شد فرق میان این قسم و قسم سابق نیست
قسم ششم پنجاه تازیانه است و آن حد غلام یا کنیزیست که
بنده باشد خواه محصن باشد و خواه غیر محصن و در بنده سر تراشیدن
و از شهر بیرون کردن نیست **قسم هفتم** هفتاد و پنج تازیانه است
و آن حد غلام یا کنیزیست که زنا کرده باشد و نصفش آزاد
باشد و نصفش بنده زیرا که نصف حد آزاد میزنند و نصف
و اگر بیشترش آزاد باشد بآن نسبت حد آزاد زیاد میشود و اگر
کمترش آزاد باشد بآن نسبت کم میشود تا همه‌اش آزاد باشد
او را سنگسار نمیکنند زیرا که حق تعالی برای مذلت بندگی بر او
رحم کرده است و حدش را سبک گردانیده **قسم هشتم** جمع میان
حد و تعزیر است و آن در باب کسی است که در زمان شریفی مثل ماه
مبارک رمضان و روز جمعه و روز عرفه یا مکان شریفی مانند
حرم مکه یا حرم مدینه زنا کرده باشد مشهور آن است که زیاده بر حد
بر قدری که امام مصلحت داند او را تعزیر و تادیب بنمایند
قسم نهم حکم مرد بیمار یا زن بیمار است که تاب تازیانه ندارند

باشد ترکه چند را بعد از آن تازیانه جمع میکنند و یکبار بر بدن او
میزنند و ثالث احکام اول آنکه زانی را برهنه حد میزنند اگر مرد
باشد و مشهور در زن آن است که با جامه تازیانه میزنند و بعضی
گفته اند اگر ایشان را در وقت زنا برهنه یافته باشند برهنه حد میزنند
والا جامه پوشیده بر همان حالت که ایشان را یافته اند و
تازیانه را تفریق میکنند بجمیع بدنش بغیر سر و رو و فرج و بر
اعضا میزنند و مرد را ایستاده میزنند و زن را نشسته و
بعضی گفته اند که بسیار سخت میزنند و بعضی گفته اند میانه نه بسیار
سخت میزنند و نه بسیار هموار و در سرمای سخت و گرمای سخت
حد نمیزنند بلکه در زمستان در میان روز و در تابستان در
دو طرف روز در هوا معتدل باشد میزنند **دویم** هرگاه کسی کاری
کند که مستوجب حد گردد و پناه بحرم کعبه معظمه برد برای حرمت حرم
حد نمیزنند او را تا از حرم بدر آید ولیکن در خوردن و آشامیدن
بر او تنگ میگیرند تا مضطر شود و بیرون آید پس حد میزنند او را
و اگر انکار شنیع را در حرم کرده باشد چون او حرمت حرم را
نگاه نداشته در باب او حرمت حرم را رعایت نمیکنند و در

حرم او را حد میزنند و بعضی از علما درین حکم ملحق ساخته اند بحرم مکه حرم حضرت
رسول ص و مشاهد مقدسه ائمه معصومین صلوات الله علیهم را و درین باب
سندی بنظر نرسیده هرگاه زنا مکرر واقع شود و یکمرتبه نزد حاکم شرع
ثابت شود مشهور میان علما آنست که یک حد میزنند و بعضی گفته اند
اگر زنا با یک زن باشد یک حد میزنند اگر با چندین زن باشد برای
هر زنا او را حدی میزنند موافق روایت ابوبصیر **چهارم** زن حامله را
حد نمیزنند تا بزاید و از نفاس بیرون آید و فرزند خود را شیر بدهد
اگر کسی نباشد که فرزند او را محافظت نماید و شیر بدهد و اگر کسی کفالت
فرزند او نماید بعد از زائیدن در سنگسار و بعد از پاک شدن از
نفاس در تازیانه او را حد میزنند **پنجم** هرگاه مرد و زنی را در یک
لحاف بیابند و ثابت نشود که کاری کرده اند یا ثابت شود در میان
پای او ملاعبه کرده است و دخول ثابت نشود کمتر از صد تازیانه
او را تعزیر میکنند و شیخ طوسی علیه الرحمه در بعضی از تصانیف خود گفته است
که هرگاه مردی را با زن بیگانه در زیر یک لحاف بیابند که دست
در گردن او کرده باشد و او را بوسد صد تازیانه هر یک را میزنند
و شیخ مفید رحمه الله گفته که اگر گواهان گواهی دهند ایشان را در زیر

یکجا برهنه یافته اند بایدشان بدهند و اگر یکدیگر را ببوسند حاکم شرع انها را
تعزیر میکند بانچه مصلحت داند از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه
و در حدیث صحیح وارد شده است که در زمان حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه مرد و زنی را در یک لحاف دیدند حضرت فرمود که هر
یک را صد کم یک تازیانه زدند **ششم** هرگاه بر آزادی دو مرتبه
حد بزنند و در مرتبه سیم انکار کند او را بکشند و بعضی گفته اند در مرتبه
چهارم میکشند و اگر بنده را هشت مرتبه حد بزنند و در مرتبه هشتم
او را میکشند و بعضی گفته اند در مرتبه نهم او را میکشند **هفتم** هرگاه
کسی توبه کند پیش از آنکه نزد حاکم شرع ثابت شود حدش نمیزنند و
اگر بعد از ثابت شدن توبه کند مشهور آن است که ساقط نمیشود
و حد میزنند او را و بعضی گفته اند که حاکم مخیر است میان حد زدن
و عفو کردن و اگر باقرار خودش ثابت شده باشد و بعد از اقرار
توبه کند حاکم مخیر است میان حد زدن و بخشیدن **هشتم** هرگاه زنی
شوهر نداشته باشد و حامله شود او را حد نمیزنند تا چهار مرتبه اقرار
کند که زنا کرده است بنا بر مشهور **نهم** کسی هرگاه مردی را در خانه خود ببیند
ببیند که با زن او زنا میکند هر دو را میتواند کشت اما اگر در نزد حاکم

شرع

شرع ثابت نکند او را قصاص میکنند و میان خود و خدا گناه ندارد
بحث سیم در بیان کیفیت ثابت شدن زنا است زنا بدو چیز
ثابت میشود **اول** باقرار کردن و اشهر و اقوی آنست که ثابت
نمیشود زنا مگر بانکه زانی خواه مرد باشد و خواه زن چهار مرتبه اقرار
کند بزنا و خلافست در اینکه چهار مرتبه اقرار باید که در چهار مجلس
بشود یا در یک مجلس که بشود نیز کافیست و اشهر آنست که تعدد مجلس
در کار نیست و گفته اند که اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند او را تعزیر
میکنند و اگر بجبر اقرار کند اعتبار ندارد و اگر غلام اقرار کند بزنا
اگر آقا تصدیق او بکند او را حد میزنند و اگر تصدیق نکند او را
حد نمیزنند **دوم** ثابت شدن بگواهیست و ثابت نمیشود سنگسار
مگر بچهار گواه عادل که گواهی دهند بر زنای او را دیده اند
مانند میل در سرمه دان یا سه مرد عادل و دو زن عادله شهادت
بدهند و اگر دو مرد و چهار زن گواهی بدهند اکثر علما گفته اند
که او را سنگسار نمیکنند و صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند در
صد تازیانه نیز نمیزنند و اگر کمتر از چهار نفر گواهی دهند ثابت
نمیشود و گواهان را حد میزنند برای فحش گفتن و اگر بعضی پیشتر تازیانه

دو گواهی دهند پیش از آنکه باقی شهود حاضر شوند اشهر آنست که آنها را
حد فحش میزنند و انتظار باقی شهود نمیکشند و زنا ثابت نمیشود و شرط است
که شهادت ایشان بر یک فعل باشد و موافق یکدیگر باشد پس اگر بعضی
گویند که روز شنبه زنا کرد و بعضی گویند در روز یکشنبه و بعضی گویند
در فلان خانه و بعضی در خانه دیگر ثابت نمیشود و گواهان را حد میزنند
و مشهور آنست که حاکم شرع اگر علم بهم رساند که شخص زنا کرده است بدون
گواه و اقرار او را حد میتواند زد و همچنین در سایر حدود و هرچه
حق الله باشد مانند لواط و سحق و اگر حق الناس باشد مانند
حد فحش تا صاحب حق طلب نکند حد نمیزنند **فصل دوم** در حد لواط است
و لواحق آن و در آن چند مطلب است **اول** ثابت شدن لواط نیز
مثل زنا بچهار گواه است یا بچهار مرتبه اقرار مشهور آنست که حاکم
شرع بعلم خود میتواند حد زد چنانچه در زنا مذکور شد و اگر کمتر از
چهار مرتبه اقرار کند گفته اند حاکم شرع او را تعزیر میکند **دوم** حد
لواط بر دو قسم است **اول** آنکه مردی ذکر خود را در دبر مردی یا
پسری داخل کند و ختنه گاه پنهان شود و بعضی گفته اند که اگر بعضی
از حشفه را داخل کند باز این حکم دارد و حد این کشتن است بر فاعل

و مفعول

و مفعول هر دو اگر بالغ و عاقل باشند خواه آزاد باشند و خواه بنده خواه
مسلمان باشند و خواه کافر و خواه زن داشته باشند و خواه نه و اگر
یکی بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل یا دیوانه بالغ و عاقل را می
کشند و طفل و دیوانه را تعزیر میکنند و بعضی گفته اند اگر فاعل
دیوانه باشد باز او را میکشند و امام مخیر است در کشتن کسیکه
لواطه کرده باشد میان آنکه او را بشمشیر گردن بزنند یا بآتش بسوزانند
یا دست و پایش را ببندند و از کوهی بزیر افکنند یا دیوار را برو
خراب کنند و جایز است که اگر بغیر آتش او را بکشند بعد از کشتن
او را بسوزانند **دوم** آنکه با مردی یا پسری ملاعبه کند در میان
رانهای او یا در پس او بدون آنکه ذکر را داخل کند در دبر مشهور
آنست که هر دو را اگر بالغ باشند و الا هر یک را که بالغ باشند
صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند که هر یک که محصن باشند یعنی
بالغ و عاقل و آزاد باشد و زن داشته باشد و بشروطی که در زنا
مذکور شد سنگسار میکنند و هر یک که محصن نباشد و بالغ و عاقل باشد
صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند این را نیز قسم اول میکشند و
اول اقوی است و از حضرت صادق ع منقول است که لواط آن است که

در میان رانهای او داخل کند و هر که در دبر داخل کند کافر شده است بآنچه
خدا بمحمد ص فرستاده است و اینرا نیز در مرتبه سیم یا چهارم علی الخلاف
میکشند هرگاه دو بار یا سه بار تازیانه زده باشند **سیم** هرگاه دو
مرد را برهنه در زیر یک لحاف یا جامه دیگر بیابند و در میان ایشان
قرابتی نباشد هر دو را تعزیر و تادیب بکنند و از سی تازیانه تا نود و نه
تازیانه بهر قدر که حاکم شرع مصلحت داند و بعضی قید عدم قرابت
نکرده اند و بعضی گفته اند هر یک را صد تازیانه میزنند و این قول
بحسب دلیل اقوی است و بنا بر قول اول گفته اند هرگاه دو مرتبه تعزیر
واقع شود و در مرتبه سیم صد تازیانه میزنند **چهارم** هرگاه آقا با غلام
خود لواطه کند هر دو را میکشند و اگر غلام دعوی کند که آقا مرا جبر
کرد آقا را میکشند و حد از غلام ساقط میشود هر چند جبر ثابت نشود **پنجم**
هرگاه کسی پسری را بشهوت ببوسد او را تعزیر بکنند حاکم شرع بآنچه
مصلحت داند تا نود و نه تازیانه و در روایت معتبره وارد
شده است که هرگاه کسی پسری را بشهوت ببوسد لعنت میکنند او را
ملائکه آسمانها و ملائکه زمینها و ملائکه رحمت و ملائکه غضب و مهیا
میگردد برای او جهنم و بد جائیست جهنم برای او و در حدیث دیگر

وارد

وارد شده که هر که پسر را از روی خواهش ببوسد حق تعالی او را لجام کند
بلجامی از آتش **ششم** کسیکه بدست خود با ذکر خود ملاعبه کند تا منی
بیاید حرام کرده است و حاکم شرع او را تعزیر و تادیب بکند بآنچه
مصلحت داند و در روایتی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود چنین مردی را اینقدر بر کف دستش زدند تا سرخ شد و او را
از بیت المال مسلمانان کدخدا کردند و مشهور آنست که این عمل با
دو گواه یا یکبار اقرار ثابت می شود و بعضی گفته اند دو اقرار باید
کرد **فصل سیم** در بیان حد مساحقه است یعنی بهم سائیدن دو زن فرج
خود را بیکدیگر و این فعل حرام است باجماع و در حدیث وارد شده است
که اصحاب الرس که خدا در قرآن یاد کرده که ایشان را عذاب کرده عمل
ایشان بوده است و مشهور در حد ایشان آن است که بالا و زیر
هر یک را صد تازیانه میزنند خواه آزاد باشند و خواه بنده و خواه
مسلمان و خواه کافر و خواه شوهردار باشد و خواه بی شوهر و بعضی
گفته اند که اگر محصنه باشد یعنی شوهردار باشد بشرایطی که مذکور شد
او را سنگسار میکنند و اگر محصنه نباشد صد تازیانه میزنند و فاعل را از
[illegible] و اگر تازیانه زنند در مرتبه سیم که دو بار تازیانه زده باشند

میکشند و بعضی در مرتبه چهارم گفته اند چنانچه مذکور شد در زنا و اگر دو زن را
در یک لحاف برهنه یابند بعضی از علما گفته اند که کمتر از حد ایشان را
تعزیر می کنند در دو مرتبه و بعد از دو تعزیر در مرتبه سیم حد تازیانه
میزنند و در مرتبه چهارم می کشند و بعضی گفته اند همیشه تعزیر می کنند و حد
نمیزنند و نمیکشند و بعضی گفته اند در مرتبه اول و دویم حد تمام میزنند
و در مرتبه سیم یا چهارم میکشند و دو زن را برهنه در زیر یک لحاف
حرامست خوابیدن و احوط آنست که برهنه هم نباشند در زیر یک
لحاف نخوابند و اگر ضرورت باشد لحاف را در میان ته کنند و در
حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر ع و حضرت امام جعفر صادق ع منقولست
که روزی حضرت امام حسن ع در جای حضرت امیرالمؤمنین ع نشسته بود
ناگاه گروهی آمدند و گفتند حضرت امیر را میخواهیم امام حسن ع گفت
چه کار دارید گفتند مسئله داریم فرمود بگوئید چه مسئله است گفتند
زنی شوهرش با او جماع کرد چون زن فارغ شد بهمان گرمی بر
خاست و با دختر باکره مساحقه کرد و نطفه مرد را در فرج او ریخت
و آن دختر بآن نطفه حامله شد درین قضیه چه باید کرد امام حسن ع گفت
مسئله مشکلیست و چنین مسئله را پدرم جواب بگوید و من جواب میگویم

اگر

اگر درست باشد از جانب خدا و از جانب پدرم خواهد بود و اگر
برفرض محال خطا کنم از خودم خواهد بود و امید دارم ان شاء الله تعالی
که خطا نباشد باید که از زن مهر آن دختر باکره بگیرند زیرا که فرزند
بیرون نمی آید تا بکارت او برطرف نشود و بعد زن را سنگسار می کنند
برای آنکه شوهر داشته و انتظار میکشند تا فرزند از آن دختر
متولد شود و آن فرزند را بصاحب نطفه می دهند که پدر اوست
و دختر را تازیانه میزنند که راضی بمساحقه شده است چون نزد حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه رفتند و قضیه را به حکم امام حسن ع عرض
کردند فرمود که اگر نزد من می آمدند جواب من همان بود که پسرم
گفته است و جمعی از علما باین حدیث قائل شده اند و بعضی در بعضی
از احکام مذکوره اشکالها کرده اند که این رساله گنجایش ذکر آنها
ندارد و مساحقه بگواهی چهار مرد عادل ثابت می شود یا بچهار مرتبه
اقرار زن و بشهادت زنان ثابت نمی شود مانند لواطه و اگر
زن بالغه یا دختر نابالغه مساحقه کند بالغه را حد میزنند و نابالغه را
تعزیر میکنند و اگر هر دو نابالغ باشند هر دو را تعزیر میکنند فصل چهارم
در بیان حد قذف و تهمت یعنی قذف آنست که جمع کند میان مردی و زنی

برای زنا یا میان دو مرد برای لواطه و مشهور میان علما آن است که
او را سر ربع حد زنا میزنند که هشتاد و پنج تازیانه است و بعضی گفته اند
که بعد از حد سرش را بتراشند و بدور شهر یا قبیله بگردانند که رسوا
شود و از شهر بیرونش بکنند و بعضی گفته اند در مرتبه اول بعد از حد
سرش را بتراشند و بدور شهر بگردانند و در مرتبه دوم باز هشتاد و
پنج تازیانه میزنند و از شهر بیرونش بکنند و در مرتبه سیم تازیانه اش
میزنند و در مرتبه چهارم توبه اش بدهند و تازیانه میزنند و اگر
قبول توبه نکنند بکشندش و اگر توبه کند باز در مرتبه پنجم توبه برانگشت
بکشندش و بعضی موافق روایت قائل شده اند که در مرتبه اول او را
هشتاد و پنج تازیانه میزنند و از شهر بدر می کنند و این اقوی است بحسب
دلیل و در زن بغیر هشتاد و پنج تازیانه چیزی نیست و قوادت بدو
گواه عادل ثابت میشود و بدو مرتبه اقرار کردن و اگر یکمرتبه اقرار کند
او را تعزیر میکنند **فصل پنجم** در بیان حد وطی بهایم و اموات است و در آن
دو بحث است **اول** کسیکه با حیوان جماع کند اگر ماکول اللحم باشد که
گوشتش را بحسب متعارف خورند مانند گوسفند و گاو و شتر چند حکم ثابت
میشود اگر وطی کننده بالغ و عاقل باشد بنا بر مشهور اول تعزیر وطی کننده

بآنچه امام مصلحت داند و بعضی بیست و پنج تازیانه گفته اند چنانچه روایت وارد
شده و خالی از قوتی نیست و بعضی حد تازیانه گفته اند و در روایتی کشتن
نیز وارد شده و اصحاب حمل کرده اند بر مرتبه سیم یا چهارم **دوم** آنکه گوشت آن حیوان
و فرزندی که بعد از ان فعل بهم رسد و شیر آن حرام است و اگر بحیوانات
دیگر مشتبه شود آن حیوان را دو قسمت بکنند و قرعه میزنند و همچنین تا منحصر
در عدم حرام شود و باقی حلال اند علی المشهور **سیم** آنکه واجبست که آن
حیوان را ذبح کنند و بسوزانند نه برای عقوبت آن حیوان بلکه برای مصلحتی
که ما نمیدانیم یا برای آنکه شناعت آن عمل قبیح ظاهر شود یا آنکه نسل حرام
آن بسیار نشود و گوشتش را بغلط نخورند **چهارم** آنکه اگر ملک دیگری باشد
قیمتش را بصاحبش بدهند و بسندهای معتبر از حضرت صادق و کاظم
و رضا صلوات الله علیهم منقولست که مردی حیوانی را وطی کند اگر ملک او
باشد ذبح میکنند و بعد از مردن میسوزانند باتش و از آن منتفع نمیشوند
و باز باو الحق میکنند بیست و پنج تازیانه ربع حد زنا او را میزنند و اگر
حیوان از دیگری باشد قیمت میکنند و قیمتش را از او میگیرند و بصاحبش
میدهند و بیست و پنج تازیانه بر او میزنند راوی پرسید که حیوان چه
گناه دارد فرمودند که ندارد ولیکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله

چنین کرد که مردم جرات ننمایند بر وطی بهایم و نسل ایشان برطرف شود
تمام شد حدیث و اگر حیوانی باشد که متعارف سواری آن باشد هرچند حلال
حلال گوشت باشد مانند اسب و استر و الاغ آن را ذبح نمیکنند بلکه از آن شهر
بیرون میبرند در شهر دیگر میفروشند که آن شخص را پیوسته سرزنش بآن
عمل نکنند و بعضی گفته اند که گوشتش نیز حرام می شود و اگر حیوان از دیگری باشد
قیمت آن را بصاحب حیوان میدهند و الا لوطی کننده میدهد و بعضی
گفته اند قیمتش را تصدق میکنند و حدش همان است که در قسم اول مذکور
شد و بعضی بلوغ و عقل را در غیر حد از احکام دیگر اعتبار کرده اند و طفل
و دیوانه اگر چنین عمل کند ایشان را تادیب میکنند این حد بدو گواه عادل
و یک اقرار ثابت میشود و بعضی گفته اند بدو اقرار و بگواهی زنان ثابت
نمیشود و در مرتبه سیم و چهارم گفته اند او را میکشند اگر دو مرتبه یا سه مرتبه
تازیانه زده باشند و اگر حیوان از دیگری باشد با قرار او بغیر از تعزیر
چیزی ثابت نمیشود **بحث دوم** در وطی اموات است وطی مردگان در احکام
مثل وطی زنده است اگر کسی با زن بیگانه مرده زنا کند اگر محصن باشد
و زن داشته باشد او را سنگسار میکنند و اگر زن نداشته باشد صد
تازیانه میزنند و زیاده بر وطی زنده بقدر آنچه لایق مصلحت دانند او را

تعزیر

تعزیر میکنند و اگر با زن خود بعد از مردن او وطی کند یا با کنیز مرده خود
او را تعزیر میکنند و حد نمیزنند و حکم زنا با زن محرم بعد از مردن او و لواط
کردن با پسر مرده و ثابت شدن بچهار گواه یا چهار اقرار همه مثل حکم
زنده است چنانکه گذشت **باب دوم** در بیان حد فحش و در آن چند مطلب است
اول در بیان موجب حد فحش است و آن نسبت دادن شخصی است بزنا
یا لواط مثل آنکه بگوید تو زناکاری یا لواطه کننده یا من زنا کردم بتو یا
فلان داده یا فلان خورده و امثال این از عبارتیکه دلالت بر زنا
و لواطه کند خواه بفاعل بودن و خواه بمفعول بودن و اگر بگوید بفرزند خود
که اقرار باو کرده باشد که تو فرزند من نیستی فحش است نسبت بمادر آن
فرزند و همچنین اگر بدیگری بگوید تو فرزند پدر خود نیستی فحش است نسبت
بمادر او و اگر شخصی گوید که تو از زنا بهم رسیده یا بگوید ای ولد الزنا
مشهور آن است که این فحش است و خلافست که طلب کننده حد مادر است
یا مادر و پدر هر دو و بعضی گفته اند که هر دو استدعای حد بکنند او را
حد میزنند و الا حد نمیزنند و بعضی گفته اند مطلقا حد نمیزنند برای آنکه
معلوم نیست که کدام یک را نسبت بزنا داده است زیرا احتمال است
که نسبت بمادر زنا باشد و پدر بشبهه شده باشد و محتمل است بر عکس

باشد یا پدر و مادر را جبر کرده باشند و اگر بگوید با فلان شخص زنا کردی مشهور
آن است که هم فحش گفته باشد بمخاطب و هم بشخص دیگر و اگر هر دو طلب
حد کنند او را حد بزنند و بعضی گفته اند او را یک حد بزنند از
برای مخاطب و نسبت بدیگری فحش نیست و اگر گوید ای فرزند
زانی فحش بپدر داده و اگر گوید ای فرزند زانیه فحش بمادر گفته و اگر
گوید ای دیوث و ای قرمساق بحسب مشهور فحش نیست و حاکم
شرع او را تعزیر میکند مگر آنکه در عرف ایشان دلالت کند بر نسبت
زنا بزن او یا مادر او یا خواهر او یا دختر او یا تصریح کند مانند ای
دیوث و اگر گوید حرامزاده مشهور آنست که فحش نیست زیرا
ممکن است از وطی در حیض بهم رسیده باشد و بعضی گفته اند فحش است
زیرا که در عرف از حرامزاده بغیر ولد الزنا معنی دیگر نمی فهمند و
همچنین اگر گوید نادرست در لغت دلالت بر فحش نمیکند الا در عرف دلالت
بر فحش میکند و ظاهرا آنست که فحش نباشد و اگر دشنامهای دیگر دهد
که موجب تحقیر و استخفاف او باشد و سبب آزردگی او گردد و بدون
آنکه مستحق آن باشد او را حد نمیزنند بلکه تعزیر میکنند بالجمله حاکم
مصلحت داند مثل آنکه گوید ای سگ ای خنزیر و ای احمق و ای خر

و ای

اعراض خد

ای فاسق ای شارب ای خاین ای کذاب ای کافر ای زندیق
ای مرتد یا ای کور ای کر ای پیس هر چند متصف باین صفت
باشد یا ای فرزند شبهه یا ای فرزند حیض و اگر مستحق استخفاف
باشد مانند متظاهر بفسوق که گناهان را علانیه کند و پروا نکند
یا بدعت در دین خدا کند او را حرمت نیست و دشنام او موجب
تعزیر نمیشود چنانچه از حضرت صادق ع منقولست در هر گاه فاسق
علانیه فسق کند او را حرمتی نیست و غیبت او حرام نیست و در حدیث
صحیح از آن حضرت مرویست در رسول خدا ص فرمود که هرگاه
ببینید بعد از من آنها را که در دین خدا شک میکنند و بدعتها در
دین پیدا میکنند پس ظاهر کردانید بیزاری از ایشان را و بسیار
دشنام دهید ایشان را و طعن بد و مذمت در حق ایشان
بسیار بگوئید و بر ایشان حجت تمام کنید تا ایشان طمع نکنند
در فاسد کردن دین اسلام و تا مردم از ایشان حذر کنند و از
بدعتهای ایشان یاد نگیرند چون چنین کنند حق تعالی حسنات
برای شما بنویسد و درجات در آخرت برای شما بلند کند و اگر بگوید
بزن خود که ترا باکره نیافتم او را تعزیر میکنند بنا بر مشهور دوم

در شرایط دشنام دهنده و دشنام داده شده است شرطست در حد زدن
که دشنام دهنده بالغ و عاقل و مختار باشد پس اگر نابالغ فحش گوید
او را تادیب میکنند و بر دیوانه چیزی نیست و مشهور آنست که در
حد کامل آزادی شرط نیست اگر بنده فحش گوید او را هشتاد تازیانه میزنند
و بعضی چهل تازیانه میزنند نصف حد آزاد و اول اقوی است و گفته اند
در فحش گفته شده شرطست که محصن یعنی بالغ و عاقل و آزاد و مسلمان
باشد و عفت ورزد از زنا پس اگر کودکی را فحش گوید یا دیوانه را
یا بنده را یا کسی را که علانیه زنا کند و پنهان ندارد او را حد نمیزنند
بلکه حاکم تعزیر میکند ایشان را با آنچه مصلحت داند و اگر شخصی مرد آزاد
و مسلمان عاقلی را که مادرش کافره یا کنیز باشد بگوید ای پسر زانیه
یا بگوید مادر تو زناکار بود در حکم او خلافست بعضی گفته اند برای
حرمت فرزند او را حد میزنند و روایتی بر این مضمون وارد شده است
و بعضی گفته اند او را تعزیر میکنند برای آنکه مادر را او را فحش گفته است
و مادر مسلمان و آزاد نیست و اگر پدر فرزند خود را فحش گوید او را
برای فرزند حد نمیزنند و همچنین اگر زن مرده خود را فحش گوید
و آن زن وارثی بغیر فرزند آن مرد نداشته باشد او را حد نمیزنند

برای

برای او فرزند و لازم او را تعزیر نماید سیم در مقدار حد فحش
و احکام آن است حد فحش هشتاد تازیانه است خواه فحش گوینده
زن باشد و خواه مرد و خواه آزاد باشد و خواه بنده بنابر مشهور
او را با جامه حد میزنند و برهنه نمیکنند و سست تر از حد زنا میزنند
و در روایت معتبر وارد شده که زانی را سخت تر از شارب الخمر
میزنند و شرابخوار را سخت تر از فحش گوینده و فحش گوینده را
سخت تر از تعزیر میزنند و اگر دو کس بیکدیگر دشنام و فحش دهند
حد از هر دو ساقط میشود و هر دو را تعزیر میکنند اگر شخصی جماعتی را فحش
گوید مشهور آن است که اگر یک یک را جدا جدا فحش گفته است برای
هر یک او را حد میزنند و اگر بیک لفظ همه را فحش گفته اگر همه همراه
بیایند برای هر یک حدی میزنند و بعضی گفته اند یک حد میزنند مگر
آنکه بلفظهای متعدد فحش گفته باشد و جدا جدا بیایند و طلب کنند
که در این صورت برای هر یک حدی میزنند و مشهور آنست
که در تعزیر تفصیل اول جاریست و مشهور آنست که حد فحش بمیراث میرسد
پس اگر شخصی که او را فحش گفته اند بمیرد هر یک از وارثهای او
طلب حد میتوانند کرد بغیر از زن و شوهر که ایشان طلب نمیتوانند

کرد و هر یک از ورثه که عفو کنند باقی ورثه طلب میتوانند کرد جمیع
حد را و این حد ثابت میشود بدو گواه عادل یا بدو اقرار و تمام
شخص هر با و فحش داده طلب حد بکند او را حد میزنند و او میتواند عفو
کردن و بخشیدن پیش از ثابت شدن نزد حاکم و بعد از آن حد
ساقط میگردد باقرار دشنام داده شده بانچه با و نسبت داده یا
ثابت کردن دشنام دهنده آنچه را نسبت با و داده بگواه و اگر
نسبت بزن خود داده باشد بلعان ساقط میشود حد و اگر آقا غلام
خود را یا کنیز خود را دشنام و فحش گوید تعزیر بر او واجب میشود باب حد ٤ د
سیم در حد خوردن شراب و سایر مسکرات است کسی هر چیزی از
مست کننده های مایع را بیاشامد مانند شراب و بوزه خواه از جو
بعمل آید و خواه از گندم و خواه از برنج یا ذرت و خواه رطب یا
و خواه از شکر و خواه از خرما و هر چه بسیارش آدمی را مست کند
و عقل را زایل گرداند اگر چه یک قطره آنرا بخورد یا معجونی بخورد
که در آن داخل کرده باشند هر چند مضمحل شده باشد و مست بکند
و باشامیدن و خوردن آنها با بلوغ عقل و علم بحرام بودن و عدم
اکراه و جبر حد واجب میشود و همچنین باشامیدن شیره انگور که جوشیده
باشد

باشد و غلیان کرده باشد و دو ثلث آن نرفته باشد بشروط مذکوره
حد واجب میگردد بنابر مشهور و در شیره خرما و مویز میجوشد و دو ثلث
کم نشود و مست کننده نباشد خلاف است و اشهر حلال بودن است و اثبات
حد بشهادت دو عادل ثابت میگردد و بدو مرتبه اقرار بنابر مشهور
و بعضی بیک مرتبه اقرار اکتفا کرده اند و بشهادت زنان ثابت
نمیشود و مشهور آنست که حدش هشتاد تازیانه است خواه مرد باشد
و خواه زن و خواه بنده و خواه آزاد و بعضی علما را اعتقاد آنست
که بنده را چهل تازیانه میزنند نصف حد آزاد و خالی از قوت
نیست و در مرتبه سیم یا چهارم او را میکشند هرگاه در مرات سابقه
تازیانه زده باشند و اگر یک گواه شهادت دهد که شراب خورده
و دیگری شهادت دهد که او شراب قی کرد مشهور آنست که ثابت
میشود و حد میزنند او را و اگر شراب خورد و آنرا حلال داند توبه اش
میفرمایند اگر توبه کرد او را حد میزنند و اگر قبول توبه نکرد او را
میکشند و بعضی گفته اند اگر مسلمان زاده است او را میکشند و اگر
مسلمان زاده نیست او را توبه میفرمایند و کسیکه شراب فروشد
و حلال داند او را توبه میفرمایند و اگر اصرار نماید و قبول توبه نکند

او را می کشند بنا بر مشهور اما اگر مست کننده ای دیگر غیر شراب باشد
بوزه آش میوه یا فروشد و حلال دانند او را نکشند بلکه حد نزنند
زیرا اگر چه حرمت آنها اجماع شیعیان است اما ضروری دین اسلام نیست
زیرا جمعی از مسلمانان مانند حنفیان آنها را حلال میکنند و اگر
بنگ و مست کننده ای جامد را بخورد و بعضی گفته اند او را حد نزنند
بلکه تعزیر میکنند **باب چهارم** در بیان حد دزدیست و در آن چند
فصل است **اول** در بیان شرایط حد است و در آن سیزده شرط است
اول آنکه بالغ باشد اگر کودک نابالغی دزدی کند مشهور میان علما
آن است که دستش را نبرند و او را تادیب و تعزیر میکنند و بعضی از
علما موافق روایات معتبره قایل شده اند که در مرتبه اول و دوم
او را می بخشند و در مرتبه سیم تعزیر میکنند و در مرتبه چهارم گوشت
انگشتان او را میتراشند که خون جاری شود و در مرتبه پنجم بند
بالای چهار انگشتش را میبرند و در مرتبه ششم از بیخ انگشتان میبرند
بروش مردان بالغ و بروایتی در اول و دویم عفو می کنند و در
سیم بند بالای انگشتان را میبرند و در مرتبه چهارم بند دویم و در
مرتبه پنجم بند سیم را و ظاهر نیست که این مراتب منوط برای امام علیه

باشد

باشد **دویم** عقل است پس اگر دیوانه در حالت دیوانگی دزدی کند تعزیرش
میکنند و اگر عاقل دزدی کند و بعد از آن دیوانه شود مشهور آن است
که حد ساقط نمیشود **سیم** آنکه شبهه عارض نشده باشد مثل آنکه گمان کند
که مال اوست و بردارد و بعد معلوم شود که مال دیگری بوده است یا آنکه
از مال مشترک بردارد بقدر حق خود و اگر زیاده از حق خود بردارد
و بقدر نصاب قطع دانسته حد بر او لازم میشود **چهارم** آنکه شرکتی در آن مال
نداشته باشد بنا بر قول بعضی از اصحاب مثل آنکه یکی از جماعتی که
جنگ کرده اند با کافران از غنیمتی که از ایشان گرفته اند پیش از
قسمت بدزدد دستش را نمیبرند بنا بر قول این جماعت و اکثر علما قایل
شده اند که اگر زیاده از حصه خود بقدر نصاب قطع بوده باشد
دستش را میبرند **پنجم** آنکه مال در حرزی بوده باشد که متعارف که
آن قسم مال را در آن حرز میکنند مثل آنکه زر یا متاعی در صندوقی
باشد و قفل بر آن زده باشند یا اسب در طویله بوده باشد که درش را
بقفل یا کلونی بسته باشند یا متاع را در دکان گذاشته باشد
و درش را بسته باشند و اگر مالی در زمین دفن کرده باشند
مشهور آن است که آن نیز حکم حرز دارد و بعضی گفته اند هر حرزی

که از جائی بدزدند که غیر مالک را جایز نباشد رفتن بآنجا حکم دزدیدن
از حرز دارد پس اگر مالی را در صحن خانه کسی گذاشته باشد و دیگر
بی رخصت صاحب خانه رود و بدزدد دستش را ببرند و این خلاف
مشهور است و بنا برهمین قول اگر کسی مالی را از آسیاها یا حمامها
کاروانسراها یا مساجد بدزدد دستش نبرند و اگر مالی در مسجد یا در
این قسم مواضع که مذکور شد که کسی را منع از رفتن آنجا نیست
بدزدد در جائی که صاحب مال ملاحظه آن کند و از آن غافل نگردد و بدزدد
بعضی از علما گفته اند که دستش را ببرند و بعضی گفته اند که اگر کسی
چیزی را در زیر سر گذاشته باشد یا بر روی آن خوابیده باشد و
کسی بدزدد حکم حرز دارد و نادری از علما قائل شده اند که در
هر جا چیزی بدزدند حد لازم می شود و حرز شرط نیست و این قول
ضعیف است و دو قول سابق میان متاخرین مشترک است و اگر کسی
میوه را که بر درخت باشد بدزدد دستش را نبرند موافق مشهور
و بعضی گفته اند که اگر درخت در باغی باشد یا خانه که در آنرا بکلون
یا قفل بسته باشند حکم حرز دارد ششم آنکه دزد حرز را بشکند و مال را
از حرز بیرون آورد پس اگر دیگری حرز را بشکند و مال را از حرز

بیرون

بیرون آورد هیچیک را دست نبرند بلکه از شکننده در تاوان در را
میگیرند و از برنده مال تاوان را میگیرند اگر تلف کرده باشد و اگر
در شکننده در بردن مال شریک شود و حصه او بقدر نصاب شود دستش را
ببرند و بیرون بردن مال اعم از آن است که خود بردارد و
یا ریسمانی بر آن ببندد و بیرون بکشد یا بر حیوانی بار کند و بکشد
یا براند و بیرون برد یا بدست کودک غیر ممیز بدهد که بیرون
برد هفتم آنکه دزد پدر صاحب مال نباشد که اگر پدر مال فرزند را
بدزدد دستش را نبرند موافق مشهور در حکم پدر است اجداد
پدری هرچند بالا روند و بعضی مادر را نیز حکم پدر داده اند
هشتم آنکه پنهان بدزدد پس اگر کسی علانیه از کسی بقهر مالش را بگیرد
یا دستبردش را برباید حکم دزد را ندارد و حکمش بعد از این خواهد
آمد انشاء الله تعالی نهم آنکه دزد غلام صاحب مال نباشد پس اگر غلام
کسی مال او را بدزدد یا غلامی که در میان غنیمت کفار باشد از
مال غنیمت بدزدد دستش را نبرند و گفته اند علتش آنست که ضرر
بمالک بیشتر میرسد دهم آنکه نوکر و مهمان نباشد بنا بر قول جمعی از علما
و اکثر گفته اند که آن در صورتیست که مال را از ایشان پنهان

نکرده باشد و اینها را از خود برنداشته باشد پس اگر صندوق را بشکنند
یا در را بشکنند و بردارند دستش را ببرند یازدهم آنکه آن مالرا
که برده است بقدر نصاب قطع بوده باشد باجماع علما چنانچه مذکور
خواهد شد   آنکه صاحب مرافعه بکند و طلب مال و قطع ید او بکند
پس اگر صاحب مال از سر مال بگذرد یا مال را بگیرد و از دست بریدن
بگذرد و ببخشد پیش از آنکه ثابت کند نزد حاکم شرع حد ساقط میشود
و اگر بعد از مرافعه و ثابت کردن دزدی نزد حاکم شرع ببخشد فلا
فایده نمی کند بنابر مشهور سیزدهم خلافست که آیا شرطست در نصاب
قطع را یکدفعه بیرون آورد یا نه بعضی گفته اند شرطست که مجموع
نصاب را یکمرتبه بیرون آورد یا نه بعضی مطلقه پس اگر حرز را بشکند
و صد تومان را عباسی عباسی بیرون آورد دستش نبرند بعضی گفته اند
که اگر در مرتبه اول بقدر نصاب نباشد کو در مرات دیگر بقدر
نصاب باشد نبرند و این قول قریبست و اکثر گفته اند اگر
بقدر نصاب دزد آورد اگرچه در چند دفعه باشد دستش را میبرند
فصل دوم در نصاب قطع است و در آن خلافست و مشهور میان
علما آنست که ربع دینار است یعنی چهار ریال اشرفی تمام چهار

دانگ

دانگ و بعضی مضروب بلکه معامله با قیمت آن و ابن بابویه و ابن جنید
رحمة الله علیهما پنج یک دینار گفته اند و قول اول قوی ترست و در حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آن
حضرت پرسیدند که در چه مقدار از مال دست دزد را میبرند فرمود
که در ربع دینار یا بهر قیمت باشد پرسیدند که اگر کمتر از ربع دینار
بدزدد آیا نام سارق بر او اطلاق میکنند و او در این حال نزد
خدا سارق و دزد هست حضرت فرمود که هر که بدزدد از مسلمانی
چیزی را که ضبط کرده باشد در حرز گذاشته باشد نام سارق بر او
اطلاق میکنند و او نزد حق تعالی دزد است اما دستش را در کمتر از
ربع دینار یا زیاده نمیبرند و اگر در کمتر از ربع باید دست برید
هر آینه اکثر مردم باید دستشان بریده شود فصل سیم در بیان
حد دزد اینست هرگاه بالغ عاقل بمقدار نصاب را بدزدد و از حرز
و ثابت شود و حجت برود که مال را پس دهد و اگر تلف شده
باشد مثل یا قیمه آنرا بدهد و حاکم شرع میفرماید که چهار انگشت
او را از بندی که متصل بکف است از دست راست او ببرند و
کف دست و انگشت ابهام را برای او می گذارند برای وضو

و نماز او نه بنحوی که سنیان میگویند که از بند دست ببرند و اگر بعد از
بریدن دست در مرتبه دوم دزدی کند پای چپش را ببرند از مفصل
میان قدم و پاشنه را برای او میگذارند که در نماز تواند ایستاد
و نه روش سنیان که از قوزک میبرند و اگر در مرتبه سیم دزدی کند
بعد از بریدن دست و پا در زندان او را همیشه حبس میکنند و اگر
چند دزدی یکبار ثابت شود یک مرتبه دست راستش را میبرند و درین
مقام چند مسئله محل خلاف و اشکال است اول آنکه کسیکه مرتبه اول
دزدی کند و دست راست نداشته باشد مثل آنکه بقصاص یا بجهت
دیگر غیر دزدی بریده شده باشد درین صورت خلافست بعضی
گفته اند دست چپش را میبرند و بعضی گفته اند پای چپش را می برند
و بعضی از متاخرین احتمال داده اند که بریدن بالکلیه ساقط
می شود و مسئله خالی از اشکالی نیست دویم آنکه دزدی کند
و دست راستش شل باشد مشهور آنست که دست راستش را
میبرند و بعضی گفته اند نمیبرند برای آنکه دست شل را که ببرند
خونش را قطع نمیتوان کرد و باعث قتل او می شود بلکه دست
چپ او را ببرند یا پای چپش را یا حبس میکنند او را سیم آنکه
دزدی میکند و دست چپ نداشته باشد یا دست چپش شل باشد مشهور

آنست

آنست که دست راستش را میبرند و بعضی گفته اند نمیبرند و او را در
زندان حبس میکنند و در صورتیکه هر دو دستش شل باشد نیز
این خلافست چهارم آنکه جلادی که دستش میبرد اگر بغلط دست
چپش را ببرد بعضی گفته اند بریدن دست راست ساقط می شود
چپ از بریدن دست
و اکثر گفته اند دست راستش ببرند و دیت دست چپ را باو
بدهند و مشهور آنست که بعد از بریدن دست سنت است
که دستش را داغ کنند تا خون بند شود و او را نگهدارند فصل چهارم
در بیان طریق ثبوت حد دزدیست و آن موافق مشهور بدو
گواه است یا بدو مرتبه اقرار کردن و بعضی گفته اند بیک اقرار
نیز ثابت می شود و خالی از قوتی نیست و بنابر مشهور اگر یک مرتبه
اقرار کند مال را ازو میگیرند و حد نمیزنند تا مرتبه دیگر اقرار
کند و اگر غلام یا کنیز اقرار کند بدزدی اعتبار ندارد مگر آنکه
آقا تصدیق ایشان بکند و اقراری که از روی جبر و شکنجه باشد
بحسب شرع اعتبار ندارد هر چند عین مال دزدیده را بیاورد
و بعضی گفته اند که اگر بعد از اقرار عین مال دزدی را بیاورد
حد ثابت میشود و در روایتی باین مضمون وارد شده فصل
پنجم در بیان بقیه احکام است و در آن چند مطلب است اول

در حکم کفن دزد است که قبر را شکافته و کفن را دزدیده باشد چند
قول است **اول** اول آنکه دستش را ببرند مطلقا خواه قیمت کفن بقدر
نصاب باشد و خواه نباشد **دوم** آنکه اگر کفن بقدر نصاب بعد و
دزدیده است دستش را ببرند و الا نبرند بلکه تعزیرش بکنند
سیم آنکه در مرتبهٔ اول نصاب شرط است و در مرتبهای دیگر دستش را
ببرند هرچند کمتر از نصاب باشد **چهارم** آنکه اگر کفن دزدیده است
مطلقا دستش را ببرند اگر عادت به نبش قبر کرده است دستش را
ببرند هرچند کفن برنداشته باشد آنکه دستش را نبرند مطلقا
خواه کفن برده باشد و خواه نبرده و خواه کفن بقدر نصاب باشد
و خواه نه مگر آنکه این مکرر کار کرده باشد که دستش را می برند
و اشهر قول دویم است **مطلب دوم** اگر کسی آدمی را بدزدد و اگر
بالغست آنکه دزدیده دستش را نمی برند و اگر نابالغست و
طفل صغیرست که تمیز میان نیک و بد نمیکند باز نمیبرند و اگر کودک
غیر ممیزست و اگر بنده است و او را از حرز دزدیده است و قیمتش
بقدر نصاب هست دستش را می برند و اگر آزاد باشد بعضی گفته اند
دستش را نمیبرند و بعضی گفته اند دستش را میبرند برای دزدی بلکه
برای آنکه فساد در زمین کرده است و ظاهر بعضی از اقوال و خبر

است

آن است که اگر کودک ممیز آزاد باشد یا مرد بالغ آزاد دزدیده شود
باز دستش را میبرند و خلاف مشهور است **مطلب سیم** آنکه کیسه بر و
طرار را از جیب و بغل مردم زر میبرد باید اکثر علما گفته اند
اگر از جیب جامهٔ بالا بدزدد دستش را نمیبرند و اگر از جامهٔ
زیر بدزدد میبرند و بعضی گفته اند اگر زر را در جامهٔ خود
گذاشته بسته باشد اگر از اندرون بسته است دستش را میبرند
و اگر از بیرون بسته است نمیبرند و ظاهر روایات غیر اینست و
طراران و غیره که علانیه دست رو اشیا میبرند باید دست بریدن
نیست اینها را بلکه تعزیر بکنند **چهارم** کسیکه خوردنی بدزدد
در سال قحط دستش را نمیبرند زیرا که فی الجمله عذری هست اینها را
و در باب قطع دست کسیکه جامهٔ کعبهٔ معظمه را بدزدد خلاف است
و اشهر اینست که نمیبرند و همچنین خلاف است که کسیکه در خانهٔ کسی را
بدزدد دستش را میبرند یا نه و همچنین کسیکه شتران و حیوانات
غیر را بدزدد در وقتی که مالک یا اجیر مالک نظر با آنها کند میبرند
یا نه و مشهور در اینها آنست که نمیبرند **مطلب پنجم** اگر کسیکه دو
مرتبه دزدی کند و هر دو در یکمجلس بر حاکم شرع ثابت بشود دست
راستش را میبرند و پایش را نمیبرند و خلاف است که آیا بدزدی اول

ببرند یا بدزدی دویم و فایده در عفو کردن یکی ظاهر میشود و اگر گواهان
بدزدی اول گواهی دادند و بعد از دست بریدن بدزدی دیگر
گواهی دادند مشهور اینست که پای چپش بدزدی اول هم ببرند بعضی در
بریدن پا در این صورت توقف کرده اند **ششم** اگر دو کس در را
بشکنند و قدر نصاب را هر دو با هم بدر آورند بعضی گفته اند دست هر
دو را ببرند و بعضی گفته اند دست هیچیک را نبرند و این احوط است
هفتم اگر کسی چیزی بدزدد و در میان خانه بلع کند و بیرون آید اگر
آن بلع کردن او را فاسد نکند و بحسب عادت برنگردد و پیش از
فاسد شدن بیرون نمی آید مانند طعامی که بخورد دستش را نبرند
و اگر بحسب عادت بیرون می آید بی نقصان یا اگر ناقص شود قیمتش از
نصاب کمتر نمی شود دستش را ببرند مثل آنکه اشرفی یا دانه یاقوتی یا
مرواریدی را بلع کند و در این صورت دفع شود و علی المشهور بین الاصحاب
هشتم اگر کسی شراب یا خوک بدزدد خواه از مسلمان و خواه از
ذمی که در امان باشد دست بریدن بر او نیست و اگر طنبور یا
صرنا یا دف یا نای و امثال آنها از آلات حرام را بدزدد و اگر
ظروف طلا و نقره را بدزدد گفته اند که اگر برای شکستن برداشته حد
نیست و اگر برای دزدی برداشته و قیمت شکسته اش بقدر نصاب

اهمیان م

حد او

حد بر او لازم میشود **باب پنجم** در حد محاربت و در آن چند فصل است **اول**
در معنی محاربت و آن کسی است که حربه و سلاحی برهنه کند از برای ترسانیدن
مردم خواه در دریا و خواه در صحرا و خواه در شب و خواه در روز و خواه در
آبادانی و خواه در بیابان اگر چه حربه عصا و امثال آن باشد یا سنگی باشد
مشهور آنست که زن و مرد هر دو در این باب یک حکم دارند و بعضی
گفته اند زن محارب نمیشود و بعضی شرط کرده اند که از اهل ریبت و تهمت
باشد و بعضی گفته اند که کسی باشد که مردم از او بترسند اگر مرد ضعیفی باشد
که کسی از حمله او نترسد هر چند قصد ترسانیدن کند محارب نیست و اکثر این
دو شرط را اعتبار نکرده اند و بعضی از شهید ثانی احتمال داده اند در شرط اول
که در عرف او را راه زن و قاطع طریق گویند و بنا بر تقدیر اگر بر سبیل مزاح
و بازی این کار کند محارب نیست و دیده بان راه زنان یا کسیکه مدد
ایشان کند در غیر راه زدن با ایشان در راه زدن نبوده باشد در
حد حکم راه زن را ندارد و دزدانی که بخانها میروند و بتغلب و استیلا
و علانیه مال میبرند حکم محارب دارند و اگر صاحب خانه با ایشان محاربه
کند و کشته شوند خون ایشان در هدر است و عوض ندارد و هر چند دزد جرئت
با خود نداشته باشد و اگر مطلب او مال باشد و امید غلبه داشته باشد جائز است
جنگ کند و جایز است متعرض نشود که مال را ببرند مگر آنکه بردن آن مال

باعث هلاک او گردد که با عدم ظن هلاک باید محاربه کند بنابر مشهور و اگر غرض آن محارب عرض او باشد خواه با او یا زن او یا با محارم آن عمل قبیح کند تا ظن هلاک نداشته باشد واجب مدافعه کند و اگر قصد هلاک او داشته باشد اگر ظن هلاک نداشته باشد و تواند گریخت مخیر است میان جنگ کردن و گریختن و اگر ظن هلاک داشته در محاربه و تواند گریخت بموافق مشهور گریختن واجب و اگر نتواند گریخت مدافعه و مقاتله واجب خواه ظن هلاک داشته باشد و خواه نداشته باشد زیرا که اگر در جنگ کشته شود بهتر است از آنکه بذلت کشته شود و درین صورتها اگر کشته شود ثواب شهید دارد **فصل دوم** در بیان حد محاربت حق تعالی میفرماید انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض یعنی نیست پاداشت آنها که محاربه میکنند با خدا و رسول و سعی مینمایند در زمین از برای فساد مگر آنکه بکشند ایشان را یا بر دار کشند یا ببرند دستها و پاهای ایشان را از خلاف یکدیگر یا بیرون کنند ایشان را از آن زمین و میان علما درین مسئله دو قول است **اول** آنکه امام مخیر است میان چهار امر اول آنکه او را گردن بزند **دویم** آنکه او را زنده بدار کشند بر دار کشیدن ظاهرا نه بروش

ملوکست

ملوکست که بحلق آویزند بلکه چوبی بر زمین نصب میکنند و او را بر آن چوب بطناب می پیچند و میگذارند تا بمیرد و غالبا تا سه روز زنده نمی ماند هرگاه طعام و آب نخورد و او را **سیم** آنکه دست راست و پای چپش را ببرند **چهارم** آنکه او را از آن شهر بیرون کنند و در شهر دیگر که برود بحاکم آن شهر بنویسند که او بیرون کرده شده است با او طعام مخورید و در حشر با او مدهید و خرید و فروش مکنید تا آنکه بشهر دیگر رود و همچنین نگذارند که در هیچ شهر قرار گیرد و مشهور آنست که مدت نفی او قرار داده نشده است چنین میکنند و در روایتی وارد شده است که تا یکسال چنین میکنند و حمل کرده اند بر صورتی که توبه کند در اثنای سال چنانچه روایت نیز ایمائی باو وارد و مذکور خواهد شد و اگر خواهد ببلاد کفار رود مانع میشوند و اگر برود بر میگردانند و اگر کفار مانع نشوند با ایشان قتال میکنند تا او را بگیرند قول دویم آنکه امام را تخییر نیست بلکه هر یک از آنها جزای معصیتی است که اگر آدم کشته است و بس او را میکشند و اگر آدم کشته و مال هم برده است مال را پس میگیرند و دست راست و پای چپش را میبرند و او را میکشند و بر دار میکشند برای عبرت و اگر مال برده و نکشته دست

راست و پای چپش را ببرند و از شهر بیرونش چنانچه مذکور شد و اگر
جراحت کرده است و مال نگرفته است قصاص جراحت میکنند و از
شهرها بیرونش میکنند و اگر حربه برهنه کرده و ترسانیده و نه جراحت
زده و نه مال برده است همین از شهرها بیرونش میکنند ولیکن در
روایتی از حضرت صادق ع منقولست که هرگاه کسی راه زنی
کند و آدم بکشد او را می‌کشند و اگر آدم بکشد و مال هم ببرد او را
میکشند و بردار هم میزنند و اگر مال ببرد و نکشد دست راست
و پای چپش را ببرند و اگر محاربه کند و نکشد و مال هم نبرد از آن
زمین بیرونش میکنند راوی پرسید که حد بیرون کردن چیست
فرمود که یکسال بیرون میکنند او را از شهری که این کار در آن
کرده است بشهر دیگر پس مینویسند بآن شهر که او را بیرون کرده‌ایم
با او طعام و آب مخورید و باو دختر مدهید تا بیرون رود بزمین
دیگر پس همین را مینویسند بآن جماعت و پیوسته حالش چنین است
تا یک سال چون چنین کنند توبه میکند با خواری و مذلت و قول
اول که مختار است بیان شافعی و چون اشهر آنست که این حد را
امام ع جاری میتواند کرد نه دیگران چندان فائده در تحقیق آن
نیست و اگر کسی را کشته باشد که کفو او باشد بعوض او را میتوان
کشت

کشت و وارث بحکم حاکم شرع قصاص میتواند کرد و اگر او عفو کند امام ع
حد باو جاری میسازد و بعفو کردن وارث برطرف نمیشود
فصل پنجم در احکام میت است و در آن چند مسئله است **اول** آنکه
کسی را که بردار کشند زیاده از سه روز بر دار نمیگذارند پس
او را از دار بزیر می‌آورند و غسل میدهند اگر او را امر بغسل نکرده
باشند و کفن میکنند و حنوط میکنند اگر پیشتر نکرده باشند و نماز براو
میکنند و او را دفن میکنند **دوم** کسیکه بعد از سه روز بقصد دیدن
دار کشیده برود خواه بطریق شرعی بدار کشیده و خواه بغیر آن
و خواه بغیر شرعی باشد و خواه بغیر آن و او را میبیند سنت است که غسل
کند و بعضی واجب دانسته اند **سیم** شرط نیست در دست و پا بریدن
محارب که مال بقدر نصاب دزدی برده باشد و یا از حرز بیرون
آورده باشد مجمله شرایط دزدی در اینجا معتبر نیست **چهارم** محاربه
ثابت میشود بیک اقرار یا بدو گواه عادل **پنجم** کسیکه مندیل و جامه
مردم را برباید یا متاع از دکان مردم برباید یا تزویر و برسالتهای
دروغ یا کاغذهای ساخته تزویر کند و مال مردم را بگیرد مال را از او
پس میگیرند و او را تعزیر میکنند حاکم شرع و دستش را نمیبرند و در روایتی
وارد شده است که کسیکه برسالتهای دروغ مال مردم را بگیرد دستش را

یمیرند و اکثر علما عمل کرده اند و کسیکه بنگ یا داروی بیهوشی بخورد
کسی دهد که او را بیهوش کند و مالش را بردارد او را تعزیر میکنند
و اگر عمل قبیحی کرده باشد حد آن عمل را برو میزنند **باب ششم** در
بیان حد مرتد است و در آن چند مقصد است **اول** در معنی ارتداد است
و آن کافر شدن بعد از اسلام است بانکه اقرار کند که از دین اسلام
بدر رفتم یا اظهار یکی از ادیان باطله کند مانند دین یهودان
یا ترسایان یا گبران یا انکار کند چیزی را که ضروری دین اسلام
باشد یا اثبات کند چیزی را که داخل ضروری دین نیست یا کاری کند
که صریحا دلالت کند بر خروج اسلام و عدم اعتقاد بان مثل اینکه برای
بت پرستد یا آفتاب یا ماه یا سیارها سجده کند یا برای مخلوقی
برای خدائی سجده کند یا قرآن مجید را در میان قاذورات افکند
والسنة والعیاذ بالله لگد بر قرآن یا صحیفه کامله یا کتب دعا و حدیث
اهل بیت ع زند یا بدون ضرورت در میان کعبه معظمه یا ضرایح مقدسه
رسول خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بول یا غایط کند
یا کاسته در آنها بیندازد یا کعبه را از روی اهانت خراب کند و امثال
آنها و ندیده ام کسی از علما رضوان الله علیهم ضروریات دین را
که منکر آنها کافر است ضبط کرده باشد و فقیر در رساله عقاید اکثر

آنها را

آنها را ذکر کرده ام مثل واجب بودن نمازهای پنجگانه و عدد های
رکعتهای آنها و مشتمل بودن اکثر آنها ذکر کرده ام بر رکوع و سجود
بلکه بر تکبیرة الاحرام و قیام و قراءت فی الجملة و مشروط بودن آنها
بطهارت فی الجملة و واجب بودن غسل جنابت و حیض و نفاس و ناقض
بودن بول و غایط و باد و وضو را و وجوب غسل و کفن و نماز بر
مردگان و دفن ایشان و وجوب زکوة و روزه ماه رمضان و
اینکه خوردن و آشامیدن بروش متعارف و ماکول عادی را و جماع
در قبل زنان ناقض روزه است و واجب بودن حج و مشتمل بودن
آن بر احرام و طواف کعبه و سعی میان صفا و مروه و وقوف عرفات و
وقوف مشعر بلکه سر تراشیدن و قربانی کردن و رمی جمرات کردن فی
الجملة اعم از وجوب و ندب و مطلوب بودن قربانی در عید اضحی و
وجوب جهاد فی الجملة و مطلوب بودن جماعت در نماز و مطلوب بودن
تصدق بر مسکین و فضیلت علم و علما و نیکوئی راست گوئی که ضرری نه
بخشد و بد بودن دروغی که در آن مطلبی نباشد و حرام بودن زنا
و لواطه و شرب خمر و حرمت گوشت سگ و خوک و خون و میته فی
الجملة و حرمت نکاح مادر و خواهر و دختر برادر و دختر خواهر و عمه و خاله
بلکه مادر زن و خواهر زن و حرام بودن ستم کردن و مال مردم بردن

بی سببی که محلل آن باشد وحرمت قتل مؤمن بناحق ومرجوح بودن
فحش ودشنام بی سبب ورجحان سلام کردن ورجحان نیکی با پدر
و مادر وخویشان وبدی عقوق ایشان ومقرر بودن میراث فی
الجمله ومشروع بودن بیع وشری فی الجمله وسایر اموری که در دین
اسلام بمرتبه شیوع یافته که هرکه آشنای بلاد اسلام باشد وبادیه
نشینان ولران وکردان همه میدانند کسی که انکار یکی از انها را
کند مرتد است **دوم** در اقسام مرتد واحکام انهاست بدانکه اقسام
مرتد یا زن است یا مرد و مرد و یا مرتد فطریست یا مرتد ملی **اول**
زن مرتد خواه مسلمان زاده باشد وخواه بعد از کفر مسلمان شده
باشد مشهور میان علما آنست که اورا نمیکشند بلکه اورا جبر بر توبه
میکنند واگر توبه کرد از او قبول میکنند واگر قبول توبه نکرد اورا حبس
میکنند ودر اوقات نمازها میزنند که یا توبه کند یا در حبس باشد یا
بمیرد ودر حدیث صحیح از حضرت صادق ع منقولست که زن چون
مرتد شود اورا نمیکشند وخدمت میفرمایند اورا خدمت شدید
واز خوردنی وآشامیدنی آنقدر باو میدهند که بمیرد وجامه
درشت وکهنه اورا میپوشانند واز برای نمازها اورا میزنند
ودر روایت دیگر وارد است که اورا حبس مؤبد میکنند ودر زندان

کار را

کار را بر او سخت میگیرند **دویم** حکم مردیست که مرتد شود بر فطرت
اسلام باشد یعنی یکی از پدر و مادر او در هنگام بستن نطفه او
مسلمان باشد واین را مرتد فطری میگویند ومشهور آنست
که اگر او توبه کند توبه اش قبول نیست وبهر حال اورا میکشند وهمینکه
مرتد شد زنش بر او حرام میشود وعدت وفات او میدارد ومالش را
میان ورثه اش قسمت میکنند وخلافست که آیا میان خود وخدا
توبه اش مقبول است یا نه بعضی گفته اند مقبول نیست وهمیشه در
جهنم خواهد بود واکثر محققین علما را اعتقاد آنست که توبه اش
نزد خدا مقبولست پس اگر کسی بر ارتداد او مطلع نشود یا کسی نباشد
در بتوان اورا کشت وتوبه کند عبادات ومعاملات او صحیح است
واز عذاب الهی نجات می یابد ولیکن اکثر گفته اند مالش از او
باو بر نمیگردد وزنش باو حلال نمیشود **سیم** مرد مرتد ملیست که پدر
ومادرش کافر بوده باشد واو مسلمان شده باشد وبعد از آن
مرتد شود اورا توبه میفرمایند اگر توبه کند توبه اش را قبول میکنند
واگر توبه نکند اورا میکشند ودر مدت توبه فرمودن خلافست
بعضی گفته اند آنقدر که دیگر امید توبه کردن او نباشد وبعضی
گفته اند موافق روایتی سه روز اورا تکلیف توبه میکنند ودر

[illegible]

چهارم میکشند و باید که اگر شبهه او را عارض شده باشد سعی نماید در ازاله
شبهه او و اگر مکرر توبه کند و باز مرتد شود در مرتبه سیم یا چهارم علی اختلاف
او را میکشند و توبه اش را قبول نمیکنند و کشنده مرتد امام است یا نایب امام
و بعضی گفته اند که هر که باشد بشنود میتواند کشت و این قول خلاف مشهور است
اما اگر کسی بغیر امام و نایب امام او را بکشد گناه کرده است و او را تعزیر کنند
و بعوض نمیکشند او را زیرا که او واجب القتل است لا بد کرده است که پیر حضرت
امام ع او را کشته است سیم در بیان سایر احکام است اول فرزندی
که مرتد شود پیش از مرتد شدن بهم رسیده حکم مسلمان دارد خواه فطری
باشد و خواه ملی و اگر مادر و پدر هر دو مرتد باشند و در حال ارتداد
فرزندی از ایشان بهم رسد موافق مشهور حکم مرتد دارند و اگر مسلمانی
یکی از ایشان را بکشد او را در عوض نمیکشند و خلافست که آیا او را
به بندگی میتوان گرفت اشهر و اقوی آنست که نمیتوان گرفت و بعضی
گفته اند که اگر در میان کافران حربی باشد میتوان بنده کرد و اگر در
میان مسلمانان باشد نه و بعد از بالغ شدن ایشان را تکلیف اسلام
میکنند اگر قبول اسلام کردند نمیکشند دوم اگر کسی در حال غضب
رد بگوید و دعوی کند که بی اختیار از من صادر شده یا در غیر حال غضب
دعوی کند که بر سبیل سهو و غلط بر زبان من جاری شده یا کسی

و در حدیثی وارد شده که مرتد فطری
توبه او را نمیشنوند و بر امام است
او را بکشد و درین حدیث قتل او را
بامام نسبت داده اند منه ع

مرا

مرا اکراه و جبر کرده و نسبت بحال او ممکن باشد رد نمیشود و اگر در حال
مستی رده بگوید اشهر میان علما آنست که مرتد نمیشود و مستحق قتل
نمیشود و اگر عقل او زایل شده باشد و بعضی گفته اند حکم مرتد دارد
سیم ثابت میشود رده بگفتن به اقرار یا بگواهی دو گواه عادل چهارم
هرگاه زن مرتد شود عده طلاق میدارد و اگر در عده توبه کرد عقد او
بحال خود است و اگر توبه نکرد تا عده منقضی شد زوجیت میان
ایشان برطرف میشود و این حیله ایست که بعضی از شیاطین تعلیم
بعضی از زنان کرده اند که هرگاه خواهند از شوهرشان جدا شوند و او راضی بطلاق
نشود میگویند که پا بر قرآن مجید بگذار تا مرتد شوی و توبه مکن تا عده
منقضی شود و در خانه شوهر حرام شوی و آن ملعونه فکر نمیکند که اگر
این باعث ارتداد او شود و برین حالت بماند و در اثنای عده
بمیرد ابد الآباد با کفار در جهنم معذب خواهد بود با آنکه معلوم نیست
در باب ضرورت چنین عمل قبیحی موجب ارتداد او گردد پنجم کسی که ناسزا
گوید بحضرت رسالت پناه یا فاطمه زهرا یا یکی از ائمه معصومین ع
جایز است هر که بشنود او را بکشد و اگر خوف ضرر بر جان و مال خود
یا احدی از اهل ایمان نداشته باشد و در این باب ظاهرا خلافی
میان علما نیست و در حدیث معتبر وارد شده است از حضرت رسول ص

فرمود که همه مردم در باب من مساوی اند هر که از کسی بشنود مرا
ببدی یاد کند و دشنام میدهد واجبست بر شنونده که او را بکشد
و او را بنزد پادشاه مرافعه نکند و بر پادشاه واجبست که هر گاه نزد
او ثابت شود بکشد او را که بمن بازنگشته و حضرت صادق ع
فرمود هر که بشنود از کسی که علی بن ابیطالب صلوات الله علیه را دشنام
میدهد یا ازو بیزاری میجوید والله که خونش حلالست الا آنکه بترسم
در شما را بعوض بکشند و من هزار نفر از ایشان را برابر یکی از شما نمی
دانم یعنی اگر خوف داشته باشد که شما را بعوض بکشند نکشید
و کسی دعوی پیغمبری کند یا شک کند در پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله
بعضی گفته اند هر که بشنود میتواند کشت و بعضی گفته اند مخصوص
حاکم شرع است **باب هفتم** در بیان سایر حدود است و بعضی از
احکام متفرقه و در آن چند فصل است **اول** در بیان حد سحر است و
جادو کردن از جمله گناهان کبیره است و اگر مسلمان جادو کند و ثابت
شود او را می کشند و اگر کافر جادو کند و در امان باشد او را تعزیر
میکنند و از حضرت صادق ع منقولست که هر کاهن ملعونست و ساحر
ملعونست و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت که هر که برود نزد
ساحری یا کاهنی یا دروغگوئی و آنچه گوید تصدیق کند بتحقیق کافر

شده ا

شده است بجمیع کتابهای خدا و در حدیث دیگر منقولست که زنی آمد
نزد رسول خدا ص و گفت یا رسول الله مرا شوهری دارم و درشتی
میکند نسبت بمن و من جادوئی کرده‌ام که او را بر خود مهربان کنم
حضرت فرمود اف بر تو مکدر کردی دین خود را و ترا لعنت
کردند ملائکه اخیار و ملائکه آسمان و فرشتگان زمین پس آن زن
توبه کرد و روزها روزه میداشت و شبها بر پا می ایستاد و پلاس
می پوشید حضرت فرمود که با اینها توبه اش قبول نمیشود مگر آنکه شوهرش
از او راضی شود و گفته اند سحر سخنیست یا نوشته ایست یا عملیست
تأثیر کند در بدن آدمی یا دل او یا عقل او مثل آنکه کاری کنند کسی را
با کسی دوست کنند یا دشمن و آنچه بقرآن و دعا و اسماء مقدسه حق تعالی
باشد هرچند متوسل شوند به آنها داخل سحر نیست و آنچه بطلسمات و
اعداد باشد سحر است و اشکالی که در آنها تکثیر اسماء الله و آیات
کریمه میکنند محل اشکالست و احوط آنست که آنها نیز نکنند و شیخ بهاء
الدین علیه الرحمة والرضوان تجویز نموده اند هر دعا و قرآن برای
مطلبی خوانند خواه بنویسند بدهان که دعا و غیره جادو در آن نمی شود
و شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران از اقسام سحر شمرده اند گفتن و نوشتن
و افسون کردن را و در اثر رخنه کردن بعقاقیری چند که منسوب

بکواکب پیدا شند و گره زدن و دمیدن در آنها و استخدام ملائکه
کردن و نیز نکات ساختن و طلسمات نوشتن و با آن عمل کرد اینها
شعبده را از امور غریبه ظاهر سازند از راه حیله و دستی چنانکه سحره‌گران
میکنند و از جمله سحر یا از قبیل آنست کهانت یعنی خبر دادن از جن است
و گفته‌اند از جمله آنست آنچه پیدا کرده‌اند و ریاضت‌ها میکشند برای دیدن
جن و تسخیر کردن ایشان و عزیمت خواندن و قسم دادن بلفظی
چند که معنی اینها مفهوم نمیشود و باعتقاد خود تسخیر ملائکه میکنند در حقیقت
با شیاطین بفرمایند و تسخیر جن میکنند برای نفع و ضرر مردم یا جنیان
و ضرر میکرداند برای آنکه خبرها از ایشان بپرسند و نقل کنند یا بعقاید — شیاطین
خود جن را داخل بدن شخص یا طفلی میکنند که بر زبان او سخن بگوید
خبرها بدهد و بعضی اکثر آنها را داخل سحر کرده‌اند و بعضی را اعتقاد
در سحر حقیقتی ندارد و محض خیالست و اثری بر آن مترتب نمیگردد و
بعضی قایلند که بر دو قسمت یعنی محض تخییل و تسویلست مانند شعبده
و بعضی اصل دارد و اثرها البته بر آن چیز مترتب میگردد از محبت
و عداوت و عزت و ذلت و امثال آنها و علامه رحمه الله گفته است
که گاه است که سحر باعث کشتن و بیماری و جدائی میان مرد و زن میشود
و سبب محبت و عداوت میان دو کس میگردد و اکثر حلال دانند و بعضی کافر

میشود

میشود و اکثر حرام دانند و بعضی یاد گیرد یا یاد دهد کافر میشود و بعضی
گفته‌اند کافر میشود و روایت کرده‌اند که نجاشی ساحران را طلبید
در عمارت ابن ولید دمیدند او حیران و دیوانه شد و بصحرا دوید
و با وحشیان صحرا محشور شد و چنان بود تا زمان خلافت عمر پس
مردی را فرستادند او را بگیرد و چون او را گرفت شروع کرد به
طپیدن و اضطراب و گفت بگذار مرا و اگر مرا سر ندهی میمیرم او را
سر داد و در همان ساعت مرد و نقل کرده‌اند زنی جادوگری را
یکی از امرا گرفت پس شوهرش آمد دیوانه و حیران و گفت بگوئید
این زن از من دست بردارد و آن زن گفت بگوئید برای من
بند ریسمانی چند بیاورند و دری چند او آوردند و هر چند بر آن ریسمانها
زد و با آن در پرواز کرد و بر او دست نیافتند تا اینجا سخن علامه ره
بود و حق اینست که در ایام جاهلیت و پیش از ظهور نبوت و انتشار
آثار و انوار آن حضرت کهانت و سحر بسیار بود و آثار عظیمه
بر آنها مترتب می‌شده اما بعد از سطوع انوار و شیوع آثار حضرت
رسالت پناه و اهل بیت با جلالت آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین
و انتشار قرآن و دعا و اسما و تعویذ اکثر مردم با آنها مثل این زمانها
اثر ایشان بسیار ضعیف گردیده خصوص در صاحبان نفوس قویه

که اعتقاد عظیم و توکّل کامل بر جناب اقدس الهی دارند که بر ایشان کم
اثر می‌کند و اکثر تأثیر آن در مردم ضعیف العقل است مانند زنان و
کودکان و امثال ایشان فقیر از مرد ثقه شنیدم از اصدقاء والد مرحوم
خود که در زمان نوّاب گیتی ستان علیه الرحمة والغفران والرضوان
جوگی از هند آمد باین بلاد و شهرت عظیم کرد در سنّاط و طلسمات و علوم
غریبه پیدا اند و مردم بر او جمعیّت عظیم کردند و بعضی بسیار بر او راه
می‌یافتند شخصی مرا بتکلیف بسیار بدیدن او برد و او ملتفت من
نشد و چون خود نیز قدری سعی در تحصیل علوم غریبه کرده بودم بر طبعم
بسیار گران آمد چون برخاستم نزدیک او رفتم و در گوش او گفتم
مرا که یکی از آنها در دعوی یکتنی در این شهر بعمل آوردی مردی اینجا را
گفتم و بیرون رفتم بعد از چند روز شنیدم که او تفحص من میکند
و التماس میکند که یک روز دیگر بدیدن او بروم یکی از آشنایان او
بعضی بسیار مرا بدیدن او برد و چون داخل شدیم برخاست و بسیاری
مرا تعظیم کرد و تکریم بسیار کرد و مرا بخلوت برد و گفت بخدا اگر کنند
میدهم ترا بگوی آن سخن را بگفتی چه معنی داشت و از جهت چه
گفتی مگر اثر صدقی از آن سخن یافتی گفت من نیامدم تا باین شهر
مگر باین مقصد که پادشاه و امرا و رعایا همه را مسخر کنم و یکی بسیار

و یکدهم

یکی هم درست درین شهر نگذارم و بعد از آن که تو آن سخن گفتی هر
عمل مجربی که داشتم کردم هیچ اثر ندیدم نمیدانم چه جهت دارد فقیر در
جواب گفتم مگر تو این اعمال را در بلاد خود برای کافری چند کرده
و اثر دیده و الکنون بشهری داخل شده که آثار اسلام از طاعات
و عبادات جمیع ایشان فرو گرفته در هیچ خانه نیست که چندین قرآن
مجید و صحیفه کامله و کتب دعا نباشد و هیچکس نیست که بر بازوی خویش
چند تعویذ و دعا نباشد و سینه‌های ایشان مملوّ است از عقاید حقه
و قرآن و دعا و دل ایشان قوی است باعتقاد بر خدا در چنین
شهری جادوی تو چه اثر میکند و سحرهای کفرآمیز تو چه کار از آنها
می‌آید این را شنید دست مرا بوسید و در روز دیگر سفر اختیار
کرد و روانه کفرآباد خود شد و سحر موافق مشهور بیک اقرار یا بدو
گواه عادل ثابت میشود دویم کسیکه مردی را ببیند در اراده بد نسبت
بزن او یا پسر او یا غلام او و اراده بکند از زنا و لواطه علیها اند
متوجه دفع او شود و اگر در دفع کردن آن فاسق کشته شود خون او هدر است
و عوض ندارد و بعضی محارم را نیز داخل کرده اند مانند مادر و خواهر
و دختر و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر برادر سیم کسیکه بر خانه کسی
مشرف شود بر بامی اگرچه بام خانه او باشد یا از رخنه دیواری نظر

بجرم مردم نامحرم کند میتوانند او را زجر و منع کنند و اگر ممتنع نشود میتوانند او
چوب یا سنگی بلند زنند و اگر تا این انداختن کشته شود خونش هدر است
و اگر محرم زنان باشد زجرش میتوانند کرد و اما چیزی بسوی او نمی اندازند
مگر آنکه زنان برهنه باشند که در این صورت بگویند سنگ یا چوب انداختن
کرده اند و اگر کشته شود خونش هدر است و باید که تا ممکن باشد بکمتر
دفع کردن تعدی بزیاده نکنند مثل آنکه اگر سنگ ریزه تواند دفع
کرد سنگ بزرگ نزنند و اگر حیوانی از کسی رو بآدمی بیاید و بزجر (میتوان کشت م)
ممتنع نشود خونش در هدر است چهارم مشهور است که آقا غلام خود را حد
میتوانند زد اگر کاری کرده باشد مستوجب حد شده باشد و اگر
بقدر حد بزند او را بدون آنکه عملی کرده باشد مستوجب حد باشد
بعضی گفته اند واجبست او را آزاد کند و مشهور آنست که سنت موکد است
و در حدیث صحیح وارد شده است که کفاره ندارد بغیر از آنکه او را آزاد
کند پنجم جمعی از علما قائل شده اند که پدر بر فرزند و شوهر بر زن خود
حد میتوان زد اگر مسئله دانند و بعضی جایز ندانسته اند و ظاهر
کلام بعضی از فقها آن است که آقا و پدر و شوهر در صورتی حد میزنند
که مجتهد باشند و بعضی گفته اند که اگر مسئله اجماعی باشد میتوانند زد
و احوط آن است که غیر مجتهد نکنند اگر چه ظاهر آنست که بتقلید مجتهد تواند

کرد

کرد و بهر تقدیر باید که علم بوقوع موجب حد داشته باشد پس اگر بگواه ثابت
شود باید که نزد مجتهد ثابت شود ششم خلاف است که آیا مجتهد در زمان
غیبت امام ع میتواند اقامت حدود بکند یا نه جمع کثیر از علما را اعتقاد
آن است که مجتهد جامع الشرائط عادل میتواند در زمان غیبت
اجراء جمیع حدود بکند حتی دست بریدن و گردن زدن و سنگسار
کردن و بر دار کشیدن و بعضی گفته اند حدودی که بکشتن نرسد
جاری میتوان کرد و بعضی گفته اند آنچه متعلق بحجت شود نیز میتواند
کرد و بعضی گفته اند که حد زدن مطلقا کار امام صلوات الله علیه و نایب
خاص اوست و مجتهد هیچ حدی را نمیتواند زد و مسئله خالی از اشکالی
نیست و تحقیق این مسئله ضرور نیست زیرا که هر مجتهد برای خود
عمل خواهد کرد باب ششم در بیان تعزیرات است و در آن چند فصل است
فصل اول در معنی تعزیر و تعزیر در لغت بمعنی تادیب است و بحسب
شرع عقوبتی یا اهانتی است که بر گناهی کننده بر فاعل آن مستوجب
حد نباشد بعضی گفته اند مقداری معین برای آن نباشد مطلقا
یا غالبا و چند فرق ذکر کرده اند میان حد و تعزیر اول عدم تعیین اندازه
آن چنانچه مذکور شد دوم مساوی بودن از آزاد و بنده مگر آنکه حاکم
مصلحت در تفاوت داند سیم تفاوت تعزیر در بزرگی و کوچکی گناه

بخلاف حدّ که تفاوت نمیکند مگر در جایی که تعزیر با آن ضم شود چهارم
آنکه تعلّق تعزیر لازم نیست در نسبت بفعل معصیت باشد مانند
تعزیر کودک و دیوانه بخلاف حدّ بنابر مشهور بر غیر مکلّف وارد
نمیشود پنجم ساقط شدن تعزیر بتوبه بخلاف حدّ که بعد از ثبوت به نزد
امام ساقط نمیشود بتوبه مگر آنکه باقرار ثابت شده باشد که امام
در بعضی از حدود مخیّر است میان آنکه برا و اقامت کند یا ببخشد دوم
در باب احکام تعزیر است بدانکه تعزیر امام و نایب امام ع را جایز است
بلکه واجب است بر هر که فعل حرامی کند یا ترک واجب کند اگرچه باستخفاف
و اهانتی باشد یا زدن یا حبس کردن یا ملامت کردن و سرزنش
کردن و مشهور آن است که آن حدّی ندارد و منوط برای
حاکم شرع است و بعضی گفته اند از ده تازیانه است یا بیست
تازیانه و بعضی گفته اند از سه تازیانه تا نود و نه تازیانه و بعضی
گفته اند کمترش حدی ندارد و زیاده اش باید از نوع آن حدّ
نسبت با آن صنف زیاده نباشد مثل تعزیر اعمالی که از قبیل زنا یا
مقدّمات آن باشد در آزاد کمتر از صد تازیانه باشد و در بنده
کمتر از پنجاه باشد و در جوز دن و آشامیدن حرام کمتر از هشتاد
تازیانه باشد و همچنین در دشنام کمتر از حد قذف باشد و این قول

هذا

خالی از قوّتی نیست و اکثر فقها گفته اند مکروه است غلام و کودک را
زیاده از ده تازیانه زدن و در روایت معتبری وارد
شده است که تادیب کودک و بنده پنج تازیانه است یا شش تازیانه
در بهمواری بزنند و در روایت دیگر سه تازیانه در تادیب
کودک وارد شده است سیم در بیان انواع تعزیر است و بعضی
در ابواب سابقه مذکور شده اشاره بانها می شود و آن چند قسم است
اول در بیان کسیکه در روز ماه مبارک رمضان با زن خود
جماع کند و اگر زن نیز راضی بوده هر یک را قضا و کفاره واجب است
و حاکم شرع هر یک را بیست و پنج تازیانه میزنند و اگر زن را جبر
کرده است مشهور آنست که کفّاره زن را مرد بدهد و تازیانه
زن را نیز بر مرد میزنند یعنی اول پنجاه تازیانه میزنند دوم کسیکه
زن آزادی داشته باشد و کنیزی را بی رخصت او نکاح کند
و دخول کند هشت یک حد زنا میزنند او را یعنی دوازده تازیانه
و نیم و در روایت کلینی این تعزیر برای کسی وارد شده است
در ذمیه کافره را بر سر زن مسلمان بخواهد و نیم تازیانه است
در میان تازیانه را بگیرند و بزنند و بعضی گفته اند درست تر او
میانه حالی بزنند و اول قوی تر است سیم دو مرد برهنه را در زیر

یک لحاف یا بند باشند بر قولیست که مذکور شد ۴ مرد و زنی را که برهنه در
یک لحاف یا بند بنا بر مشهور که مذکور شد ۵ کسیکه بانگشت بکارت
دختری را ببرد و در حدیث صحیح وارد شده است که او را هشتاد تازیانه
میزنند و مشهور تعزیرست ۶ کسیکه اقرار بزنا و لواطه کمتر از چهار
مرتبه بکند ۷ کسیکه پسری را ببوسد ۸ و زن بیگانه و ایشان برهنه
در زیر یک لحاف به بینند ۹ کسیکه شخصی را دشنام دهد در فحش نباشد و
او مستحق اهانت نباشد یا کنایه بگوید در صریح در فحش نباشد و مثل که
حرامزاده هستم ۱۰ انکه کسی بزن خود بگوید حرمت را باکره نیافتم
۱۱ انکه طفل را یا دیوانه را فحش گوید ۱۲ دو مرد که یکدیگر را دشنام
و فحش بگویند هر دو را تعزیر میکنند ۱۳ کافر را که سحر کند ۱۴ طفل یا
دیوانه که شراب خورده باشند ۱۵ کسیکه شراب فروشد و حلال
نداند ۱۶ کسیکه بقهر و غلبه مال کسی را بگیرد و بگریزد مانند طرار
۱۷ کسیکه بکاغذهای ساختگی و رسالتهای دروغ مال مردم را
بگیرد ۱۸ کسیکه بنگ بخورد کسی دهد یا بیهوش دارو ۱۹ کسیکه
جلق کند و بدست خود استمنا کند تا منی بیاید ۲۰ کسیکه غلام
خود را بکشد او را تعزیر میکنند و کفاره میدهد و قیمت غلام خود را
نیز تصدق میکند ۲۱ مسلمانی که کافر را بکشد که آن کافر در

امان

امان باشد ۲۲ کسیکه در مجلس شراب باشد اگرچه خود ننشیند ۲۳ کسیکه ماهی
بی فلس را بخورد یا بفروشد یا سرزحیوانی را یا سایر اجزای حرام
حیوان را بخورد ۲۴ طفل یا دیوانه که زنا یا لواطه کنند ۲۵ وطی
کردن با چهارپایان ۲۶ کسیکه زنی را بر عمه یا خاله اش عقد کند بی
رضای ایشان و علم بحرمت داشته باشد ۲۷ کسیکه زن یا منکوحه یا
کنیز خود را در حیض یا نفاس از پیش جماع کند او را بیست و پنج تازیانه
میزنند ربع حد زناکار ۲۸ کسیکه موی سر زنی را بتراشد در روایت
وارد شده که او را میزنند زدنی دردناک و حبس میکنند او را و اگر موی
روئید مهر المثل زن را بگیرند و بزن میدهند و اگر نروئید دیت آن
زن را بگیرند و بزن میدهند ۲۹ کسیکه عبادت واجبی را ترک کند
و اصرار نماید ۳۰ کسیکه فعل حرامی بکند که حدی بر آن مقرر نشده
و اصرار نماید این دو طایفه را امام ع یا نایب او تادیب و تعزیر
می نماید او را بآنچه مصلحت داند کمتر از حد شرعی چنانچه مذکور شد
۳۱ در حدیث موثق از حضرت صادق ع مرویست که مردی نزد
حضرت رسول ص آمد و شکایت کرده یا رسول الله من مردی را سؤال
کردم و قسم دادم بوجه الله یعنی بروی خدا مرا پنج تازیانه زد حضرت
پنج تازیانه دیگر بر او زد و گفت سؤال کن بوجه لئیم خود ۳۲

بسند معتبر دیگر منقولست که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مردی را دید
که در مسجد قصه میگفت او را تازیانه زد و بیرون کرد و حکمت مراد
قصههای دروغ باشد ٣٣ در احادیث معتبره وارد شده است که کسی
در مسجد الحرام بول یا غایط کند او را کتک سخت میزنند و اگر در کعبه کند
او را از حرم بیرون میبرند و گردن میزنند ٣٤ در حدیث معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که سودخوار را تعزیر میکنند اگر بار دیگر بکند باز او را
تعزیر میکنند و اگر بار دیگر بکند او را میکشند ٣٥ در حدیث معتبر وارد
شده است که کسیکه خون گوشت حیوان مرده یا خون یا گوشت خوک
بخورد او را تادیب میکنند و در مرتبه دوم نیز تادیب میکنند و در مرتبه سیم
میکشند ٣٦ در روایتی وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین ع در
مکانی که مردم وضو میساختند درآمدند و نشستند که وضو بسازند مردی
آمد و خود را بر حضرت زد که افتادند که دستهای مبارکش بر زمین آمد
حضرت برخاستند و وضو را تمام کردند چون فارغ شدند تازیانه
بر سر او زدند و فرمودند که دیگر با مسلمانان چنین مکن ٣٧ در حدیث
معتبر وارد شده است که کسی که گواهی دروغ بدهد و نزد امام ع ثابت
شود تازیانه میزنند او را بقدری که مصلحت دانند و او را بر دور محلات
میگردانند که مردم او را بشناسند و گواهی او را قبول نکنند ٣٨ بعضی

از علما

از علما گفته اند که اگر مردی و پسری را که قرابتی میان ایشان نباشد در جامهٔ
خلوت بیابند و محل تهمت باشند یا مرد و زن نامحرمی را در یک خانه بیابند
و در هر دو ریبه و تهمتی باشد هر دو را تعزیر میکنند ٣٩ کسی با صبیه خود بعد از
مرگ او جماع کند او را تعزیر میکنند ٤٠ مردی یا زنی آزاد مسلمانی اگر
غلامی را یا کنیزی را یا کافری را که در امان باشد یا کودکی را یا دیوانه را فحش
گوید او را تعزیر میکنند ٤١ بعضی از فقها گفته اند که اگر کسی گوری را یا الکنی را
یا سیهی را یا صاحب خوره را باین آفتها سرزنش کند مثل آنکه بگوید ای گر
او را تعزیر میکنند ٤٢ اگر کسی کاری را که موجب حد است در روزهای
شریف بکند ٤٣ مانند شب جمعه و روز جمعه و روز عید غدیر و عید فطر
و عید اضحی و ماه مبارک رمضان یا روز مولود یا روز مبعث یا روز
دحو الارض یا در روزهائی که باید در آنها محزون بود مثل دهه محرم
خصوصا شب و روز عاشورا یا در مکانهای شریف مانند مسجد الحرام و مسجد
حضرت رسول ص و مسجد کوفه یا یکی از مشاهد ائمه علیهم السلام یا در
مسجد جامع گفته اند با حد تعزیر ضم میکنند حاکم شرع چنانچه حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه نجاشی شاعر را که در ماه مبارک رمضان
شراب خورده بود هشتاد تازیانه زد و شب او را نگاه داشت و چون روز
دیگر بیست تازیانه زد و فرمود که این بیست تازیانه برای این بود که

جرأت کردی بر آشامیدن شراب در ماه مبارک رمضان ۴۴ در روایت معتبری
وارد شده است که هرگاه کافر ذمی مسلمانی را فحش بگوید و لعنت دهد بزنند
او را هشتاد تازیانه برای فحش میزنند و هشتاد و کم یک تازیانه برای
حرمت اسلام میزنند و سرش را میتراشند و در میان اهل دینش میگردانند
تا دیگران چنین کاری نکنند ۴۵ هرگاه کسی بگوید بکسی که از خواهر یا عمه یا
خاله اش بهم رسیده باشد ای ولد الزنا او را تعزیر میکنند زیرا که ایشان
نکاح را صحیح میدانند ۴۶ از حضرت صادق ع منقولست که دو کس را آوردند
بنزد حضرت امیر المؤمنین ع که یکی بدیگری گفته بود ای پدر دیوانه او در
جواب گفته بود تو ای پدر دیوانه پس امر کرد یکی را و دیگری را بیست
تازیانه بزنند و فرمود که بدان که او هم خواهد زد پس امر کرد دیگری را
و تازیانه را بدیگری داد و فرمود که تو هم بیست تازیانه بزن او را
۴۷ در چند روایت وارد شده است که حضرت علی ع کسی را که هجو
مسلمانی میکرد تعزیر میفرمودند یعنی هجوی که فحش صریح نداشته باشد والا
مستحق حد میشود و ایضا از آن حضرت منقولست که اگر کسی بگوید لا اب
لک یا لا ام لک باید چیزی تصدق کند و این دشنام بوده است میان
عرب یعنی پدر باد ترا یا مادر باد ترا ۴۸ بسند صحیح منقولست که در زمان
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردی بدیگری گفت در منام با مادر تو

محتلم

محتلم شده ام آن مرد او را بخدمت حضرت آورد و گفت این مرد مرا
فحش گفته است حضرت فرمود در خواب بمنزله سایه است اگر میخواهی سایه اش را
تازیانه بزن اما او را کتک سخت درد آورنده میزنم که دیگر ایذا
بر مسلمانان نکند چنین سخنان بر روی ایشان نگوید پس فرمود که
او را کتک سختی زدند ۴۹ در حدیث معتبر منقولست که هرگاه زن
شوهرداری زنا کند و حامله شود بعد از وضع حمل فرزند خود را
بکشد او را صد تازیانه برای کشتن فرزند میزنند و بعد از آن
سنگسارش میکنند و اگر شوهر نداشته باشد و زنا کند و فرزند را
بکشد او را صد تازیانه میزنند برای زنا و صد تازیانه برای کشتن
فرزند ۵۰ در بعضی از روایات وارد شده است که هرگاه مردی
زنی را بخواهد و معلوم شود شوهر داشته است مرد را حد میزنند و زن را
سنگسار میکنند و اگر آن مرد را بنزد امام نیاورند پنج صاع آرد تصدق
میکنند و صاعی یکمن تبریزی و چهارده مثقال و ربعیست و سوای مشهور
حد مرد محمولست بر تعزیر هرگاه گمانی داشته باشد و تقصیر در تفحص کرده
باشد ۵۱ هرگاه آزادی و غلامی شریک شوند در کشتن آزادی و
وارث اختیار کشتن آزاد کند امام بنده را تعزیر میکنند و سی و نه ای او را
تازیانه میزنند و در روایتی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین ع

علما بعذر احتیاط بسیار نمودند و اطبای جاهل و ملازمان معاصی و علمای فاسق را برای حفظ
بدن و مال و دین مردم مؤلف گوید در ضبط تعزیرات جوئی که درین رساله
شده در کتب احدی از علمای سلف رضوان الله علیهم نشده بلکه چیزی از آنها را
ایراد نموده اند و بعضی را متفرق ذکر کرده اند **قسم دوم** در بیان
قصاص و دیات است و در آن دو مطلب است **اول** در بیان احکام
قصاص است و در آن چند فصل است **اول** در بیان اقسام است بدانکه اگر کسی را
بناحق کشتن از اعظم گناهان کبیره است حق تعالی میفرماید ومن یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا
عظیما یعنی هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است و همیشه در آن
خواهد بود و غضب کند خدای بر او و لعنت خدا بر او و مهیا کرده اند
برای او عذاب عظیم را و در بعضی از روایات وارد شده که مراد از
عمد آنست که برای ایمان او را بکشد و اکثر علما خلود را تاویل کرده اند
بمکث بسیار و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که اول
چیزی در حضرت احکم در آن خواهد کرد خون مردم است و فرمود که حق
خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر اهل آسمان و زمین
همه شریک شوند در خون مؤمنی خدا همه را سرنگون در آتش اندازد و
در حدیث صحیح از حضرت صادق ع منقول است که هر که اعانت کند بر

کشتن

کشتن مؤمنی بنیم کلمه چون در هوای محشر درآید در میان دیده او نوشته باشد
که نا امید است از رحمت خدا و قتل بر سه قسم است عمد و شبه عمد و خطا و اکثر
فقها گفته اند قتل عمد آن است که قصد کند بالغ عاقل کشتن کسی را بفعلی
غالب کشنده باشد یا نباشد و بکشد یا قصد کشتن نداشته باشد و کاری بکند
که غالب کشنده باشد یا نباشد و شبه عمد آنست که قصد آن شخص داشته
باشد اما قصد کشتن نداشته باشد و اتفاقا کشته شود مثل آنکه طفلی را
کسی بزند که کشنده نباشد برای تادیب و او بمیرد یا آنکه کسی خطا
آن است که قصد آن شخص مطلق نداشته باشد و با او بخورد و بکشد مثل آنکه
تیری بصیدی بیندازد و با آدمی بخورد و او را بکشد یا پایش بلغزد و بر
روی کسی بیفتد و او بمیرد **فصل دوم** در بیان اقسام قتل عمد است و آن چند
نوع است **اول** آنکه خود باشر باشد و آن چند قسم است **دوم** آنکه قصد
کشتن او داشته باشد و کاری بکند که غالب کشنده است مثل آنکه شمشیر
گردنش را بزند یا خنجری بر شکمش بزند که تا بدرونش برسد و فلان
در بن سینه که این از قسم عمد است و موجب قصاص است **چهارم** آنکه قصد
کشتن نداشته باشد لا فعلی کند که غالب کشنده است مثل آنکه هر لحظه
بر کسی میزنند و قصد کشتن ندارد یا آنکه او را از عمارت رفیعی اندازد
و قصد کشتن ندارد و درین قسم نیز ظاهرا اختلافی ندارد در حکم عمد دارد

سیم آنکه قصد کشتن دارد و اما کارش غالباً کشنده نیست مثل آنکه سنگ
کوچکی انداخت بقصد کشتن اتفاقاً باعث کشتن او شد و در این قسم
خلافست اکثر گفته اند حکم عمد دارد و بعضی گفته اند داخل شبه عمد است
و بعد ازین مذکور خواهد شد ۴ آنکه قصد کشتن نداشته باشد و
فعلش نیز غالباً کشنده نباشد اما باتفاق کشته شود مثل آنکه کسی زد مشتی بزد
و او مرد اکثر علما این را نیز شبه عمد میدانند و بعضی نیز داخل عمد
شمرده اند ۵ اگر کسی نفس کسی را ببرد در زمان قلیلی که غالباً
کشنده نیست شد و او بمیرد مشهور آنست که اگر قصد کشتن داشته است
عمد است والا شبه عمد و بعضی مطلقاً عمد میدانند ۶ اگر کاری بکند که کشنده
نباشد لیکن بیمار شود و از آن بیماری بمیرد مثل آنکه چند چوبی بر او زد
که کشنده نبود لیکن بسبب آن بیمار شد و از آن بیماری مرد اکثر این را
داخل عمد میدانند و بعضی احتمال شبه عمد داده اند اگر قصد کشتن او
نداشته باشد ۷ آنکه کسی را در آتش یا آب بیندازد که او قادر بر
بیرون آمدن نباشد و هلاک شود حکم عمد دارد و اگر تواند بیرون
آمدن و تقصیر کند یا تعمد کند و بیرون نیاید تا هلاک شود درین صورت
او را بعوض نمیکشند و خلافست که آیا دیت میدهد اکثر گفته اند دیه
نفس نیست بلکه جراحتی یا آفتی که باو رسیده تا وقتی که قادر بر بیرون

آمدن

آمدن بوده بوارث میدهد و بعضی گفته اند دیت نفس میدهند و اگر
معلوم نباشد که میتوانسته است بیرون آمدن و نیامده یا نتوانسته
قصاص لازم میشود علی المشهور ۸ اینکه جراحتی بر کسی بزنند و مجروح
مداوا نکند تا بمیرد و جراحتش قابل مداوا باشد مشهور میان علما
آنست که او را بعوض میتوان کشت و چنین است حکم هر جراحت
که بر کسی بزنند و او را بکشد مثل آنکه دست کسی یا انگشت کسی را
ببرد و او بآن جراحت بمیرد قصاص لازم میشود خواه آن جراحت
کشنده باشد یا نباشد و خواه قصد کشتن داشته باشد و خواه
نه و بعضی در صورتیکه قصد کشتن نداشته باشد و جراحت کشنده
نباشد اشکال کرده اند ۹ آنکه فصادی رگ را فصد کند و خود
نه بندد موضع فصد را تا هلاک شود مشهور آنست که نه قصاص بر
فصاد لازم میشود و نه دیه و بعضی احتمال لزوم قصاص کرده اند
۱۰ آنکه کسی خود را از بامی یا از موضع مرتفعی بزیر افکند و بر
شخصی بیفتد و آن شخص در زیر او بمیرد مشهور آنست که اگر
آن افتادن کشنده باشد یا قصد کشتن داشته باشد هر چند
آن فعل کشنده نباشد قصاص لازم میشود و اگر قصد قتل نداشته باشد
و آن فعل غالباً کشنده نباشد شبه عمد است و دیت بر او لازم

می‌شود و اگر قصد آن شخص در اصل نداشته و نداند که او در آن موضع هست
حکم خطا دارد و دیه بر عاقله است و دیگر تقدیر آن شخص خود را انداخته
اگر بمیرد خونش هدر است و اگر دیگری بیاندازد هر دو را ضامن است
بتفصیلی که مذکور شد || اگر اقرار کند که من بجادو او را کشتم زیرا که
بگواه چنین امری که مبنی بر قصد اوست ثابت نمی‌شود خلاف است که
باقرار او با او را بعوض میکشند بعضی گفته اند بمجرد اقرار او را
بعوض نمیتوان کشت و شیخ طوسی رحمه الله گفته است که سحر حقیقتی ندارد
و این قسم اثرها بآن مترتب نمیشود و او را بعوض نمیکشند لکن برای حد
سحر میکشند چنانکه گذشت و بعضی گفته اند اگر بگوید بسحر او را کشتم
و سحر من غالبا کشنده است حکم عمد دارد و اگر بگوید و اگر بگوید نادر
میکشد می‌پرسند که قصد کشتن داشتی یا نه اگر بگوید قصد کشتن داشتم
باز حکم عمد دارد و الا حکم شبه عمد دارد و اگر بگوید باسم دیگری می
خواستم بکنم و بغلط باسم کردم حکم خطای محض دارد و دیه بر عاقله است
نوع دوم آنست که او سبب شود و کشته شود و خود مباشر نشود و
آن چند قسم است اول آنکه زهر در طعامی کند و نزد کسی بیاورد و او
بخورد و بمیرد و اگر نداند که زهر در این طعام کرده اند و عاقل و ممیز
نیز باشد و دانسته بخورد بر صاحب زهر نه کشتن خواهد بود و نه دیه

دار

و اگر نداند است که زهر در طعام کرده اند و خورد و مرد اکثر گفته اند او را
بعوض میکشند مطلقا و بعضی گفته اند اگر بقصد کشتن کرده است مطلقا
میکشند و اگر بقصد کشتن نکرده است و اعتقاد آن زهر غالبا کشنده است
او را میکشند و الا از او دیه میگیرند و اگر زهری در طعام صاحبخانه
گذارد رفت و دیگری آن طعام را یافت و خورد و سبب هلاک او شد
بعضی مطلقا بدیه قائل شده اند و گفته اند حکم صورة سابقه دارد بعضی
دوم آنکه چاه عمیقی بر سر راه کسی بکند و او را آنجا نه خود بطلبد و بنادانی
آن جماعت در چاه بیفتد و بمیرد موجب قصاص میگردد و موافق
مشهور بعضی گفته اند اگر افتادن در آن چاه غالبا سبب هلاک
شود یا قصد قتل داشته باشد حکم قصاص دارد و الا دیه ثابت
میشود سیم آنکه کسی جراحتی بر کسی بزند و مجروح کسی دوای زهردار
بر جراحت خود بگذارد و بمیرد اگر جراحت کاری بود و او را از
استقرار حیات انداخته جارح را میتوان کشت و اگر جراحت
کاری نبوده دوای سمی با آن جراحت شریک شده و او را کشته است
اگر معلوم باشد که آن جراحت کشنده نبوده و آن دوا باعث کشتن
او را شده وارث میتوانند قصاص همان جراحت را بکنند از کشتن
اگر قصاص توان کرد و الا دیه آن جراحت را بگیرد و اگر معلوم

باشد و بهر دو مرده باشد بعضی گفته اند وارث نصف دیت را بجراحت زننده
بدهد و او را بعوض بکشد نوع سیم آنست که جراحت باو در قتل شریک شود
و او نیز چند قسمست اول آنکه او را بدریا افکند و ماهی او را بلع
کند پیش از آنکه باب برسد و در این صورت خلافست بعضی قائل
بقصاص شده اند و بعضی بدیت اول گویا قوی تر است و اگر ماهی
دهان گشوده و او را دانسته بدهان ماهی بیندازد اتفاقا قصاص
میتوان کرد ۲ آنکه کسی را نزد شیر درنده بیفکند و نتواند که زود
گریخت و او را بکشد یا سگ درنده را بر وحمله دهد و او را بدرد
مشهور آنست که قصاص میتوان کرد و بعضی بدیت قائل شده اند
و اول اوجه است ۳ آنکه ماری بدارد بر بدن کسی که او را بگزد
یا مانع گریختن او شود تا مار او را بگزد و یا ماری را بیندازد [illegible]
او که او را بگزد و بآن کشته شود در شق اول اتفاقا قصاص میتوان
کرد و در شق دیگر بنابر اشهر و اقوی ۴ آنکه جراحتی بر کسی زند
و درنده و گزنده مانند شیر یا مار او را نیز بگزد و بآن هر دو جراحت
بمیرد اکثر گفته اند اگر دیت از او بگیرند نصف دیت بگیرند و اگر
قصاص کنند او را نصف دیت بوارث او بدهند و بعضی گفته اند

اگر

اگر قصاص کنند نصف دیه بدهند و بعضی گفته اند همین حکم دارد اگر آزاد
و بنده شریک شوند در کشتن بنده اگر خواهند بنده را بعوض میکشند
و نصف دیه آن بنده را از آزاد میگیرند و بآقای غلام میدهند
پنجم آنکه دشمنش را ببندد و در جایی که در آنجا درندگان میباشند
بیندازد و او را درنده هلاک کند مشهور اینست که او را قصاص
قصاص نمیتوان کرد و می باید دیت بدهد و بعضی احتمال قصاص داده اند
نوع چهارم آنست که جراحتی باو در قتل شریک شود و آن نیز چند
قسم است اول آنکه دیگری که اقوی و دخیل باشد در قتل با وی شریک
شود مثل آنکه مردی چاهی بکند و دیگری بیاید و شخصی را در آن افکند
و بمیرد در این صورت قاتل آن کسیست که او را بچاه انداخته است و حفر
کننده چاه چیزی لازم نیست و همچنین اگر شخصی کسی را از بلندی بزیر
اندازد و در میان راه کسی او را بشمشیر دو نیم کند قاتل آن کسی است
که او را بشمشیر زده هر چند اگر او شمشیر نمیزد و بافتادن میمرد دوم
آنکه شخصی کسی را نگاه دارد و دیگری او را بکشد و شخصی دیگر نظر
باو کند تا کشته میشود کشنده را چنانچه ظاهر روایت و قول بعضی از اصحاب است
یا دیدبانی برای ایشان کند اگر کسی بیاید ایشان را خبر کند چنانچه ظاهر
کلام بعضی از علماست گفته اند آنکه کشته است بعوض میکشند و آنکه

داشته است در زندان حبس میکنند تا بمیرد چنانچه او را حبس کرده تا کشته
شد و آنکه نگاه کرده دیده اش را کور میکنند **سیم** کسی که امر کند کسی را
بکشتن کسی چند صورت دارد **اول** آنکه بالغ و عاقل و آزاد باشد امر کند
که کسی را بکشد نباید بکشد هر چند داند که اگر نکشد کشته می شود زیرا که
در خون تقیه نمی شود و اگر بکشد او را می کشند و امر کننده را در زندان
حبس میکنند تا بمیرد **دوم** آنکه مامور طفل غیر ممیز یا دیوانه باشد خواه آزاد
باشد خواه بنده مشهور آنست که امر کننده را می کشند و بر مامور چیزی
نیست و این یکی از آن مواضعست که سبب قوی تر است از مباشر **سیم**
آنکه مامور طفل نابالغ باشد و آزاد باشد و نیک و بد و حلال و حرام
فی الجمله فهمد در این صورت مشهور آنست که بر هیچ یک از آمر و مامور قصاص
نیست و عاقله طفل باید دیه بورثه مقتول بدهد و در این شق اقوال
نادره دیگر هست چنانچه شیخ طوسی قائل شده است که طفل اگر ده سال
تمام باشد او را قصاص میکنند و آمر کننده را حبس مؤبد میکنند و ابن
بابویه و شیخ مفید رحمة الله علیهما گفته اند که اگر کودک قدش پنج شبر باشد
او را قصاص میکنند و بعضی احتمال قصاص کردن آمر با دیات داده اند
و بنا بر مشهور دور نیست که کودک را تعزیر دهند و آمر را حبس مؤبد باید
کرد **چهارم** آنکه مامور غلام کودک ممیز باشد بعضی گفته اند قصاص بر هیچ یک

نیست

نیست و غلام را به بندگی میگیرند و ورثه مقتول بعد از جنایت او و آقا را
حبس مؤبد میکنند و اگر غلام طفل غیر ممیز باشد آقا را می کشند و بعضی
گفته اند دیت بر آقا لازم می شود **پنجم** آنکه مامور غلام بالغ باشد از
بعضی روایات ظاهر می شود که مطلقا آقا را می کشند و فرموده اند
که غلام آدمی از بابت شمشیر و تازیانه آدمی است و مشهور آنست که
غلام را بعوض می کشند و آقا را حبس میکنند در زندان تا بمیرد و بعضی
گفته اند که اگر آقا عادت کرده است که غلام خود را امر بکشتن مردم کند آقا
را می کشند و غلام را حبس می کنند **قسم چهارم** آنکه بگوید مرا بکش و اگر نکشی
ترا میکشم در این صورت جایز نیست او را بکشد هر چند کشته شود و اگر
بکشد اکثر گفته اند که هر چند بد کرده است لکن چون باذن او کرده است او را
در عوض نمیکشند و بعضی گفته اند او را در عوض میتوان کشت و بنا بر
مشهور که نمیکشند بعضی دیت از وی میگیرند و بعضی گفته اند دیت نیز
ساقط است و مسئله مشکلست **قسم پنجم** آنکه اگر کسی را امر کند خود را
بکشد ظاهر آنست که اگر مامور صبی غیر ممیز یا دیوانه است آمر را قصاص
میکنند زیرا که سبب در اینجا اقوی است و اگر صبی ممیز نابالغ یا بالغ
بر آمر چیزی لازم نمی شود اگر اکراه نکرده باشد و محض امر باشد و اگر
او را اکراه کرده باشد که اگر خود را نکشی من ترا میکشم در این شق

خلافست و بعضی گفته اند آنرا می کشند مطلقا و بعضی گفته اند نمیکشند مطلقا
و بعضی گفته اند اگر بقتل شدید تر تهدید نکرده است او را نمیکشند
مثل آنکه گوید این کار را بکن والا شکم خود بزن و اگر نزنی من شکم تو
میزنم و اگر بشدید تر تهدید کند مثل آنکه گوید این کار را بکن والا شکم خود
بزن والا ترا بمقراض پاره پاره میکنم در اینصورت اگر او بعلاجی آید
آنرا می کشند و این مسئله در غایت اشکالست **ششم** آنکه دو گواه
گواهی دهند که فلان شخص فلان مرد را کشته و وارث بگفته ایشان
بنزد حاکم بیاید و طلب قصاص بکند و بحکم حاکم شرع او را بکشند و بعد از آن
معلوم شود که گواهی دروغ داده اند قصاص تعلق بگواهان میگیرد
و اگر وارث میدانسته که ایشان دروغ میگویند و قصاص کند قصاص
تعلق بوارث دارد **هفتم** اگر دو کس بر او جراحت زنند و هر دو سرایت
کنند و او را بکشند هر دو را قصاص کنند و حکمش مذکور خواهد شد انشاء الله
و اگر یکی مندمل شود و باصلاح آید و دیگری سرایت کند و او را بکشد
آنکه جراحتش مندمل شده قصاص جراحت یا دیت جراحت را از و
میگیرند و او را نمیکشند و آنکه جراحتش سرایت کرده است میتوانند
کشت و اما خلافست که دیت جراحت اول را با وی دهند و او را
میکشند یا نمیدهند **نوع پنجم** هرگاه یک کس چند جراحت بر کسی بزند

و سرایت

و سرایت کند و او بمیرد و اگر موجب دیت باشد خلافی نیست در آنکه
دیت نفس را میدهند و دیت جراحتها ساقط میشود و اگر موجب
قصاص باشند در آن سه قولست اول آنکه قصاص جراحتها را میکنند
و آنچه او را میکشند مثل آنکه دستش را و گوشش را و بینیش را ببرید
و او مرده یا بعد از آن او را کشته باشد این اعضای او را قطع
میکنند و بعد از آن او را میکشند دویم آنکه ضعیف تر در قوی تر
داخل میشود و قصاص جراحتها ساقط میشود و او را گردن میزنند سیم
آنکه همه بیک ضربت او شده قصاص بر طرف میشود مثل آنکه بیک شمشیر
زدن چشمها و بینی و دستها و پاهایش را قطع کرد و مرد همین
گردنش را میزنند و اینها ساقط میشود و اگر چند فعل کرده همه را بعمل
می آورند مثل آنکه اول چشمهایش کند بعد از آن گوشهایش را برید
پس زبانش را برید پس دستهایش و پاهایش را برید وارث
نیز چنین میکند و اگر نه گردنش را میزنند و این قول اشهر و اقوی است
فصل سیم در بیان احکام اشتراک در جنایتست و در آن چند
مقصد است **اول** هرگاه چند نفر یک شخص را بکشند خواه همه بر او حربه
بزنند که معلوم باشد که حربه همه دخل در کشتن داشته یا همه او را بگیرند
و از بام بزیر اندازند یا بدریا اندازند یا ریسمانی در گلویش کنند

و همه بکشند تا بمیرد قصاص تعلق بهمه دارد لا اگر یکی گوشش را برید و باقی
بر او خنجر زدند تا مرد بر آنکه گوشش بریده همان قصاص گوشت
و بر آنها قصاص نفس و وارث که ولی خون است اگر بدیت راضی شود از همه
یک دیت میگیرد و اگر ده کس کشته باشند از هر یک ده یک دیت میگیرد
و اگر خواهد قصاص کند میتواند همه را بکشد لا دیت زیاده از یک کس را
بهمه وارثهای قاتلها باید بدهد مثل آنکه ده کس باشند نه دیت باید
بدهد و آن نه دیت میان ورثه ده نفر بالسویه قسمت می شود و وارث
هر یک ده یک مجموع را میبرد و اگر یک کس را بکشد نه ده یک دیت بورثه
کس کشته میدهند و آنرا از نه قاتل زنده میگیرد از هر یک یک ده یک
و بر او نقصان وارد نمی شود و اگر دو کس بکشد بهر یک از وارث
دو مقتول نه یک میدهد و از هشت نفر که نکشته هشت ده یک میگیرد
و یک دیت تمام از کیسه او میرود و اگر پنج نفر را بکشد چهار دیت از
خود میدهد و نیم دیت از زنده ها می گیرد و همچنین اگر چند نفر دست مردی
کاردی بگذارند و همه زور کنند و دست کسی را جدا کنند اگر دیت
بگیرد از همه یک دیت دست میگیرد و آن نصف دیه آدمی باشد و اگر
خواهد دست همه را میبرد و زیاده بر دیت یک دست را میدهد بایشان
و اگر دست یکی را برد تفاوت دیه را از آنها می گیرد و باوی دهد

مثل

مثل آنکه سه کس دست او را بریدند و او دست یک کس را برد دو ثلث دیه
دست را باو میدهد و از دو نفر دیگر از هر یک ثلث دیه دست میگیرد
و از کیسه او چیزی نمیرود و اگر دست دو تا را ببرد یک دیت دست
از خود میدهد دوم هرگاه دو زن آزاد مسلمان در کشتن یک مرد شریک
شوند میتواند هر دو را بکشد و چیزی ندهد برای آنکه دیت زن نصف
دیه مرد است و اگر زیاده از دو زن یک مرد را کشته باشند میتواند همه را
بکشد و تفاوت دیت را بدهد و همچنین اگر چند کنیز یا چند کافر ذمیه
مسلمانی را کشته باشند همه را میتوان کشت و تفاوت قیمه و دیت
همه را با دیت مرد آزاد حساب می کند اگر قیمت یا دیت مجموع
زیاده از دیت مرد آزاد باشد زیادتی را می دهد سیم هرگاه
مردی و زنی شریک در کشتن مردی اگر دیت گیرد وارث هر یک
نصف دیت را می گیرند و اگر هر دو را بکشد وارث نصف دیه
میدهد و مشهور آنست که نصف دیه را بورثه مرد می دهد و بورثه
زن چیزی نمیدهد و بعضی گفته اند که ثلث دیه را بورثه زن می دهند
و دو ثلث را بورثه مرد میدهند و اگر مرد را بکشد زن نصف دیه
مرد را بورثه مرد میدهد و بنابر مشهور و بعضی گفته اند نصف دیه خود را
میدهد و هرجا که رد باید کرد گفته اند اول رد را میدهند و بعد از آن

استیفای قصاص بکنند **چهارم** هرگاه بنده و آزادی شریک شوند در کشتن مرد
آزادی عمدا وارث می تواند هر دو را بکشد پس نصف دیه بورثه آزاد
میدهند و لا غلام اگر قیمتش بقدر نصف دیه آزاد است بقدر جنایت او
خواهد بود و اگر قیمتش کمتر باشد آقا چیزی نمیدهد و اگر قیمتش زیاده از
نصف دیت باشد زیادتی را بآقا میدهند تا بقدر دیت حر و اگر
قیمتش زیاده از دیت حر باشد زیادتی را اعتبار نکنند و نصف دیه
آزاد را بآقا میدهند و اگر اختیار کشتن آزاد کنند و بنده را نکشند
نصف دیه آزاد را بورثه او میدهند و آقا قیمت غلام را میدهد
اگر کمتر از نصف دیه آزاد باشد و نصف دیه آزاد را میدهد اگر
کمتر از قیمت غلام باشد در صورت اول زیادتی را بوارث حر
داده از بیع او بیرون میرود و اگر اختیار کشتن بنده تنها کنند
و قیمتش بقدر نصف دیت باشد یا کمتر از برآقا چیزی لازم نمیشود
وارث از آزاد نصف دیت میگیرد و اگر قیمتش زیاده از نصف دیت
آزاد باشد زیادتی را بآقا میدهد مگر آنکه زیادتی زیاده از نصف
دیت آزاد باشد که آنرا بآقا نمیدهد و بقدر نصف دیه میدهد و اگر
اختیار کشتن هیچیک نکنند آزاد نصف دیت میدهد و آقای غلام قیمت غلام را
میدهد اگر زیاده از نصف دیه نباشد و اگر زیاده باشد نصف دیه را

میدهد

میدهد اگر وارث راضی شود و الا وارث بقدر جنایت از غلام
مالک میتواند شد که به بندگی بگیرد و در مسئله اقوال دیگر هست که
ذکر آنها موجب تطویل است **پنجم** هرگاه غلامی و زنی شریک شوند
در کشتن مردی اگر ورثه هر دو را بکشند بورثه زن چیزی نمیدهند
و بآقای غلام نیز چیزی نمیدهند اگر قیمتش زیاده از نصف دیه
آزاد نباشد و اگر زیاده باشد زیادتی را میدهند تا نصف
دیت و زیاده از نصف نمیدهند و اگر زن را بکشند
تنها غلام را به بندگی میتوانند گرفت مگر آنکه قیمتش زیاده
از نصف دیه مقتول باشد پس زیاده را بآقا میدهند و اگر
غلام را بکشند و بس اگر قیمتش بقدر نصف دیه یا کمتر باشد چیزی
بآقا نمیدهند و اگر زیاده باشد زیاده را میدهند تا نصف دیه
آزاد و از زن نصف دیه را میگیرند **فصل چهارم** در بیان شرایط
قصاص و در آن پنج شرط است اول مساوی بودن در آزادی
و بندگی و در آن چند مقصد است **اول** در قتل عمد مرد آزاد را
در عوض مرد آزاد میکشند و بعوض زن آزاد میکشند لا بشرط
رد ورثه زن نصف دیه را بدهند بورثه مرد و زن آزاد را
بعوض زن آزاد میکشند و بعوض مرد آزاد هم کشته و مشهور

این است که با کشتن زن بعوض مرد تفاوت قیمه نمیگیرند و در روایتی
وارد شده است که تفاوت را میگیرند از مال زن یعنی نصف
دیه مرد و کسی از علما گویا صریحا باین قائل نشده دوم در دیه اعضا
مرد و زن مساویند تا بثلث دیه کامل برسد چون دیت عضو زن به
ثلث رسید یا زیاده دیه عضو زن نصف دیه مرد میشود مثل
آنکه مردی اگر یک انگشت زنی را ببرد ده شتر بدهد و اگر دو
انگشت زن را ببرد بیست شتر بدهد و اگر سه انگشت زن را ببرد
سی شتر بدهد و اگر چهار انگشت زن ببرد بیست شتر بدهد برای
آنکه بثلث دیه رسیده در مرد چهل شتر و در زن بیست شتر است
سیم غلام را بعوض غلام و کنیز را بعوض کنیز میکشند و همچنین کنیز را
بعوض غلام و غلام را بعوض کنیز میکشند اگر قیمت قاتل مساوی
قیمت مقتول باشد یا کمتر باشد و اگر قیمت قاتل زیاده باشد
بعضی گفته‌اند قصاص کردن مشروطست بآنکه تفاوت قیمه را آقا
قاتل بدهد و اختیار قصاص با آقای مقتولست اگر قصاص کند با آنست
بنحوی که مذکور شد و اگر دیت طلب کند تعلق میگیرد ببدن غلام
اگر قیمت غلام قاتل و مقتول مساوی باشند آقای مقتول
میتواند او را به بندگی بگیرد و اگر آقای قاتل قیمت غلام مقتول را

بدهد اکثر گفته‌اند که نمیتوانند کرد بدون رضای آقای مقتول اختیار
دارد و اگر قیمت قاتل زیاده باشد بقدر قیمت مقتول آقای او به
بندگی میتواند گرفت مثل آنکه مقتول قیمتش صد تومان و قاتل قیمتش دویست
ده تومان باشد نصف قاتل را ببندگی میگیرد و نصف دیگر از آقای قاتل
خواهد بود و اگر قیمت قاتل کمتر از مقتول باشد همان غلام را قصاص
میتواند و زیادتی را آقای قاتل غرامت نمیکشد اینها در صورتیست
که عمدا کشته باشد و اگر بخطا کشته باشد آقای قاتل اختیار دارد
اگر بخواهد غلام را میدهد و اگر بخواهد قیمت غلام مقتول را میدهد
و اکثر گفته‌اند اگر قیمت قاتل کمتر است قیمت قاتل را میدهد و اگر قیمت (بعض نسخه)
مقتول کمتر است قیمت مقتول را میدهد و اگر قیمت قاتل زیاده از
قیمت مقتول باشد بقدر قیمت مقتول را از قاتل بمولای قاتل میدهد
و زیادتی از آن آقای قاتل خواهد بود و چون بعضی از اخبار دلالت
میکند بر آنکه مطلق قیمت قاتل اعتبار دارد اگر اکثر الامرین از قیمت
قاتل و مقتول را اعتبار کنند از برای مولای قاتل و برائت ذمه او
احوط است و زیاده از اقل الامرین را بگیرد و کلام اصحاب در این
مسئله تشویش بسیار دارد چهارم شخصی دو غلام داشته باشد و یک غلام او
دیگری را بکشد آقا اگر میخواهد قصاص میکند و عفو میکند و اگر میخواهد

عفو میکند و همچنین اگر غلام آقای خود را بکشد اگر وارث خواهد میکشد
او را و اگر خواهد می‌بخشد پنجم اگر بنده آزادی را بکشد عمداً بنده را
بعوض میتوان کشت و وارث مخیر است میان آنکه او را بکشد یا به
بندگی بگیرد بنا بر اشهر و اقوی و بعضی گفته اند بی رضای آقا بندگی
نمیتوان گرفت و اگر غلامی جراحت کند آزادی را عمداً مجروح میتواند
او را همان جراحت بکند اگر مورد قصاص باشد و اگر دیت طلب کند
مولا باید دیت الجراحت را بدهد و بعضی گفته اند اگر دیت کمتر از قیمت
غلام است دیت را باید بدهد و الا قیمت غلام را باید بدهد و اگر مولی دیه
ندهد اگر دیه جمیع قیمت غلام را احاطه کرده است غلام را به بندگی
میگیرد و اگر نه بقدر دیت آزاد به بندگی میگیرد و باقی از آن آقا خواهد بود
و اگر کشتن یا جراحت کردن بخطا باشد آقا مخیر است میان آنکه دیه بدهد
یا غلام را بدهد بقدر دیت و بعضی گفته اند اگر دیه کمتر از غلامست
دیه را باید بدهد و الا قیمت غلام را میدهد و زیادتی دیه بر او لازم نیست
و اقوال و اخباری که در مسئله سابق مذکور شد درین مقام نیز جاریست
ششم اگر یک آزاد دو آزاد را بکشد عمداً اگر ورثه هر دو مقتول
اتفاق کنند بر کشتن قاتل طلب دیه نمیتوانند کرد و اگر ورثه یکی از
کشته شده‌ها بدون رضای ورثه دیگری بکشند بعضی گفته اند ورثه

مقتول

مقتول دیگر دیه میتوانند گرفت از مال قاتل و بعضی گفته اند ایشان را
حقی نمیماند و مسئله اشکالی دارد هفتم هرگاه آزادی دست راست
دو آزاد را ببرد عمداً برای اول دست راستش را میبرند و برای
دویم دست چپش را میبرند و اگر دست سه کس را ببرد اکثر گفته اند برای
سیم پای راستش را میبرند و اگر دست چهارم را ببرد پای چپش میبرند
و بعضی از علما گفته اند در مرتبه سیم و چهارم دیت میگیرند و پای را
بعوض دست نمیبرند و در مرتبه پنجم و زیاده خلافی نیست که دیه
میگیرند هشتم اگر غلامی دو آزاد را بترتیب بکشد یکی بعد از دیگری
و بعضی گفته اند مطلقا تعلق بورثه آخر دارد و مشهور اینست
که اگر ورثه اول او را به بندگی گرفته باشد و بعد از آن دوم را
کشته باشد غلام از ورثه دویم خواهد بود و الا از ورثه اول
خواهد بود نهم جراحتها که بر بنده واقع شود اگر در آزاد مقداری
دارد و نسبتی که آن مقدار بدیت آزاد دارد همان نسبت را
نسبت بقیمت بنده رعایت میکنند مثل آنکه در آزاد اگر یک دست او را
ببرند یا یک چشم او را کور کنند یا یک پای او را ببرند نصف دیه آزاد
در هر یک باید داد و اگر یکی از اینها بر بنده وارد شود نصف
قیمة باید داد و اگر جراحت و جنایتی باشد که در آزاد دیتی وارد

شده باشد در بنده ملاحظه میکنند اگر این عیب را نداشته باشد قیمتش
چند است و با این عیب قیمتش چند است آن تفاوت را ارش جنایت
او است و در اینجا آزاد را فرض بنده میکنند یعنی فرض میکنند که این
آزاد اگر بنده بودی چند می ارزید و با این جنایت چند از قیمتش
کم می شد آن نسبت با دیت ملاحظه میکنند و میگیرند مثل آنکه اگر بنده
بود بسبب این جنایت نصف قیمتش کم می شد نصف دیه آزاد را
میگیرند دهم هرگاه آزادی بر بنده جنایت کند در مساوی تمام قیمت او
باشد مثل آنکه دو دست او را یا دو پای او را یا ذکر او را ببرد
هر یک از اینها در آزاد مساوی تمام دیت او است و در بنده
مساوی تمام قیمت در این صورت آقا مخیر است میان آنکه غلام را بدهد
و تمام قیمت بگیرد یا غلام را نگاه دارد و هیچ نگیرد و بعضی گفته اند
در اگر اول غلام را غصب کند و آخر چنین کاری بکند در این صورت
آقا هم غلام را میگیرد و هم قیمتش را و در هر صورت اگر جنایت
مستوعب قیمت نباشد غلام را نگه میدارد و ارش جنایت را میگیرد
مثل آنکه یک دست غلام را ببرد غلام از آقا است و نصف قیمتش را
میگیرد و اگر جنایت مستوعب قیمت را دو کس بکنند مثل آنکه یک دستش را
یک کس ببرد و دیگری دست دیگرش را ببرد اکثر گفته اند آقا غلام را

نگاه

نگاه میدارد و از هر یک نصف قیمت میگیرد و بعضی گفته اند در غلام را
میبرد و میدهد و از هر یک نصف قیمت را میگیرد شرط دوم در قصاص
آنست که قاتل و مقتول مساوی در دین باشند و در این باب
چند مطلب است اول هرگاه مسلمان را بعوض کافر نمیکشند خواه کافر
در جزیه بدهد یا در امان مسلمانان باشد یا حربی باشد و اگر جزیه ده را
بکشد که از یهودان و ترسایان یا گبران باشد حاکم شرع او را تعزیر
میکند و دیت ذمی میدهد چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اگر
عادت کرده باشد بکشتن ایشان و مکرر کشته باشد میان علما خلاف است بعضی
گفته اند که او را میکشند بقصاص بعد از آنکه ورثه کافر تفاوت
دیت مسلمان و ذمی را بوارث مسلمان بدهد و بعضی گفته اند
در لام او را حد میکشند در فساد در زمین میکشند نه بقصاص و تفاوت
دیه نمیگیرند و بعضی گفته اند مسلم او را نمیکشند بلکه تعزیر میکنند و دیه
ذمی را میگیرند و مرد ذمی را بعوض مرد ذمی و زن ذمیه میکشند
و اگر مقتول زن باشد نصف دیه ذمی را ورثه زن می دهند
بورثه قاتل و زن ذمیه را بعوض مرد ذمی و زن ذمیه میکشند
و اگر بعوض مرد کشند چیزی بورثه زن نمیدهند چنانچه در مسلمان
گذشت دوم اگر کافر ذمی مسلمانی را بکشد عمدا اشهر آنست که او را

و مالش را بورثه مقتول بدهند اگر خواهند او را بکشند بر حضرت امام
و اگر خواهند او را به بندگی بگیرند و فرزندان نابالغ او را نیز به
بندگی بگیرند و بعضی گفته اند فرزندان او را به بندگی نمیتوان
گرفت و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند که اگر او را به بندگی
بگیرند مالش از ایشان خواهد بود و اگر او را بکشند مالش را بگیرند
و مدلول روایت معتبر که درین باب وارد شده است آنست که او را
و مالش را بورثه مقتول بدهند اگر خواهند او را بکشند و اگر خواهند
بنده خود میگردانند و فرزندان او را در حدیث ذکر نشده و اگر
بعد از کشتن مسلمان مسلمان شود او را نمیتوان کشت و اسلام مانع
قتل او میشود یا او را بکشند یا دیه از و بگیرند و متعرض اموال او و اولاد
او نمیشوند و اما او را به بندگی نمیتوان گرفت و اگر بعد از آن او را
به بندگی گرفته مسلمان شود بندگی او برطرف نمیشود اینها همه در
صورتیست که مسلمانی را بعمد کشته باشد و اگر بخطا کشته باشد شیخ طوسی
رحمه الله گفته است که اگر مالی دارد دیه را از مال میگیرند و اگر مال
ندارد امام علیه السلام دیه را از بیت المال میدهد زیرا که ایشان بمنزله
بندگان امام اند و جزیه بامام میدهند و شیخ مفید رضی الله عنه گفته
که در خطا دیه را از عاقله او میگیرند و ابن ادریس گفته است که دیه را

مطلقا

مطلقا امام علیه السلام میدهد خواه مال داشته باشد و خواه نه مؤلف گوید که در
شبه عمد ظاهر ادله است که دیه را از مال ذمی میگیرند سیم اگر
کافر کافر دیگر را بکشد و مسلمان شود او را بعوض نمیکشند و اگر کشته
شده از اهل ذمه باشد دیه او را میدهد چهارم اگر ولد الزنا را مسلمان
حلال زاده بکشد مشهور آنست که اگر پیش از بالغ شدن ولد الزنا
باشد او را بعوض نمیکشند و ظاهر کلام ایشان آنست که دیه هم ندارد
و اگر بعد از بالغ شدن ولد الزنا و اظهار اسلام او را بکشد مشهور
آنست که او را بعوض میکشند و بعضی گفته اند حکم کافر دارد و
حلال زاده را بعوض او نمیکشند پنجم اگر کافر ذمی مسلمانی را که
مرتد شده باشد بکشد گفته اند او را بعوض میکشند اگر مسلمانی مرتد را
بکشد قصاص نمیکنند اجماعا و در دیت خلافست و مشهور آنست که
دیه هم ندارد و اگر مرتدی ذمی را بکشد خلافست که آیا او را بعوض
میکشند یا نه و مسئله اشکالی دارد ششم اگر کسی را که بر او قصاص
واجب شده باشد غیر وارث مقتول بدون اذن او بکشد مشهور
آنست که او را بعوض میتوان کشت و اگر کسی که بر او قتل واجب شده
باشد بسبب زنا یا لواطه و غیر آن بی حاکم شرع او را بکشد نامشروع
کرده است لهذا بر او قصاص و دیت نیست شرط سیم در قصاص آنست

ه قاتل پدر مقتول نباشد و در آن چند مسئله است **اول** آنکه اگر شخصی
فرزند خود را بکشد پدر را بعوض فرزند نمیکشند هر چند بعمد کشته باشد
بلکه واجبست که اگر بعمد کشته باشد کفاره قتل عمد بدهد و دیه بر
ورثه بدهد و حاکم شرع او را تعزیر میکند و اگر بخطا کشته باشد کفاره
قتل خطا و دیه بدهد و گفته اند اجداد پدری را نیز بعوض نمیکشند فرزندم
و فرقی نیست میان آنکه مقتول پسر باشد یا دختر و فرزند را بعوض
پدر میکشند و مادر را بعوض فرزند و فرزند را بعوض مادر میکشند
و اجداد و جدات مادری و جدات پدری را بعوض فرزند زاده
و فرزندزاده را بعوض ایشان میکشند و سایر خویشان را بعوض
یکدیگر میکشند **دوم** هرگاه پدری که زن خود را که مادر این فرزند
باشد بکشد آیا فرزند طلب قصاص مادر را از پدر میتواند کرد خلافست
و مشهور میان علما آنست که نمیتواند کرد و دیه میتواند گرفت و
بعضی گفته اند قصاص میتواند کرد **سیم** هرگاه دو فرزند با سعادت بهم باشند
یکی مادر را بکشد و دیگری پدر را فرزندی که مادر را کشته است
میتواند پدر کش را بکشد و وارث پدر کش نیز مادر کش را میتواند
کشت و اگر نزاع شود میان ایشان که هر یک خواهند پیشتر بکشند
حاکم شرع قرعه بزند باسم هر یک که بیرون آید دیگری را میکشند

بعد از آن

بعد از آن ورثه فرزند مقتول او را میکشند **شرط چهارم** در قصاص
آنست که قاتل کامل العقل باشد و در آن چند مسئله است **اول**
اگر دیوانه عاقلی یا دیوانه را بکشد او را بعوض نمیکشند بلکه دیه از
عاقله او میگیرند و اگر در حالت عقل بکشد و بعد از آن دیوانه شود
او را میکشند **دوم** اگر طفل نابالغ کسی را بکشد خواه مقتول بالغ باشد
و خواه کودک او را بعوض نمیکشند بلکه دیه از عاقله او میگیرند و بعضی
گفته اند اگر طفل ده سالش تمام باشد او را قصاص میکنند و بعضی
گفته اند اگر قامتش پنج شبر باشد او را قصاص میکنند و این دو قول
میان شیعیان متروکست **سیم** اگر بالغی طفل نابالغی را بکشد مشهور
میان علما آنست که او را بعوض میتوان کشت و ابو الصلاح ره
قائل شده است که او را نمیکشند و دیت از او میگیرند **چهارم** هرگاه
عاقلی دیوانه را بکشد اگر دیوانه قصد او کرده و او از خود دفع
کرده و دیوانه کشته شده خونش هدر است نه قصاص لازم میشود نه دیه
و روایت معتبری وارد شده است که در این صورت دیت را
از بیت المال بدهند و اگر بی سبب او را کشته اگر بعمد کشته باشد
بعد او را نمیکشند و دیت از مال او میگیرند و اگر بخطا کشته است
دیه بر عاقله او است **پنجم** اگر مستی در عقلش زایل شده باشد

کسی را بکشد بچوبی که اگر بر سر علیه بود مستحق قصاص میشد خلافست اگر گفته اند
قصاص میتوان کرد و بعضی گفته اند دیت را بگیرند و اگر کسی بنادانی
سکری خورده باشد و مست شده باشد یا دوائی در باعث بیهوشی
او شده باشد یا و داده باشند و بنادانی خورده باشد یا بجبر شراب
بگلویش ریخته باشند در ینصورت ظاهر آنست که قصاص نباشد ششم
اگر کسی در خواب کسی را بکشد بر و قصاص نیست و دیت در مال اوست
و بعضی گفته اند که دیه بر عاقله اوست هفتم مشهور میان متقدمین علما
آنست که کور حکم بینا دارد در قتل عمد و خطا و در بعضی از روایات
وارد شده است که دیت را از عاقله او میگیرند در سه سال و اگر عاقله
نداشته باشد دیه از مال میگیرند و اگر نداشته باشد لازم امام ع میدهد
یعنی از بیت المال شرط پنجم در قصاص آنست که خونش بحسب شرع
محفوظ باشد و قتل بر او واجب نشده باشد پس اگر مسلمانی مرتدی را
بکشد یا زانی در زنای او ثابت شده باشد و مستحق قتل شده باشد
در عوض او را نمیکشند و همچنین قصاص نیست برای کسی که قصاص
بر او لازم شده در جراحتی و او را قصاص کنند و بسبب آن بمیرد مثل
آنکه دست کسی را بریده دست او را در عوض بریده اند و هرچند سعی
کردن خون قطع نشد تا او مرد یا آنکه حد زنا یا غیر آن بر او زدند

واو

و او مرد در ینصورت قصاص نباشد فصل پنجم در بیان دعوای قتل است
و آنچه قتل بآن ثابت میشود و در آن دو مقصد است اول در بیان
مدعی و کیفیت دعوی است شرط است در مدعی که بالغ و عاقل و رشید
باشد در وقت دعوی و آنکه دعوی بر کسی کند که در صدد و قتل او نزد
ممکن باشد پس اگر دعوی بر کسی کند که معلوم باشد که در وقت کشته
شدن مقتول در محل نبوده دعوی او را نمیشنوند و همچنین اگر
دعوی کند اجتماع جماعتی را بر قتل یک کس و اجتماع ایشان بر
آن امر ممکن نباشد نمیشنوند مثل آنکه بگوید جمیع اهل شهر جمع شدند
و او را کشتند و اگر ازین دعوی برگردد و بگوید ده نفر جمع شدند
و او را کشتند مشهور آنست که میشنوند و بعضی شرط میدانند که دعوی میپایدم
مفصل و محرر باشد پس اگر دعوی کند که میدانم فلان شخص پدرم را
کشته است و نمیدانم بعمد کشته است یا بشبه عمد یا بخطا نمیشنوند دعوی
او را و بعضی گفته اند میشنوند و دیت میگیرند و اگر چنین ثابت شود
و اگر بگوید میدانم که او بعمد کشته است اما نمیدانم شریکی داشته است
یا نه بعضی گفته اند نمیشنوند و بعضی گفته اند بعد از ثبوت تا بر صلح
میکنند بر مقداری از دیت و همچنین خلافست در آنکه اگر دعوی
کند که یکی ازین دو نفر پدر مرا کشته اند یا یکی ازین دو نفر پدر مرا

کشته اند یکی از این ده نفر کشته اند بعضی گفته اند دعوای او باطل است
و بعضی گفته اند می‌شنوند و میتوانند هر یک را قسم داد اگر گواه
بگذرانند که گواهان نیز چنین مجمل گواهی بدهند می‌شنوند برای آنکه
اگر به ثبوت رسد لوث ثابت می‌شود برای هر یک و اگر برادر دو وارث
دعوی بکنند قتل پدر خواه بود خواه که انثی، اگر تهمت مذکور خواهد شد — یکی مجهولم
و شرط دیگر آن است که دعوی او مشتمل بر تناقض نباشد مثل آنکه
اولا دعوی کند که زید به تنهائی پدر مرا کشته است پس دعوی کند
که عمرو به تنهائی پدر مرا کشته است یا با زید شریک بوده است مشهور
آن است که دعوی اول و دوم هیچ یک را نمی‌شنوند و بعضی گفته اند
که اگر دوم تصدیق او کند و بگوید من کشته ام می‌شنوند و اگر اول
تصدیق کند او برگردد به دعوی اول بعضی گفته اند می‌شنوند
و اگر هر دو اقرار کنند بعضی گفته اند که هر یک را که اول تصدیق
کند بر او لازم می‌شود و بعضی احتمال داده اند که قصاص از هر دو
ساقط شود و بر هر یک نصف دیت لازم شود و اگر دعوی عمد
کند و بعد از آن برگردد و بگوید شبه عمد بود یا خطا بود مشهور
آن است که مسموع است و باید که اثبات کند **مقصد دوم** در آنچه
دعوای قتل با آن ثابت می‌شود و آن سه چیز است **اول** اقرار قاتل

بانکه

بانکه کشته است او را و اکثر علما را اعتقاد آن است که یک مرتبه اقرار
کافیست و بعضی گفته اند دو مرتبه ثابت میشود و شرط است که اقرار
کننده بالغ و عاقل و مختار باشد پس اگر طفل نابالغ یا دیوانه اقرار — وکرادم
کند اعتبار ندارد و اگر کسی به جبر و شکنجه اقرار کند اعتبار ندارد
و اگر بنده اقرار کند اعتبار ندارد چون حق آقا با او تعلق دارد
و اگر آقا نیز تصدیق کند ثابت میشود و اگر آقا اقرار کند به چیزی
که موجب قصاص است در حق بنده اعتبار ندارد و اگر اقرار کند
به چیزی که موجب دیه باشد می‌شنوند هر چند بنده او آزاد کند و تعلق
میگیرد به رقبه بنده موافق مشهور و اگر سفیه که اموال خود را ضایع
کند یا کسیکه قرض بسیار بسبب بدهی باشد که زیاده از اموالش
باشد و حاکم شرع او را منع کرده باشد از تصرف در اموالش اگر اقرار
به قصاص کند ثابت میشود و اگر اقرار کند به موجب دیه اکثر گفته اند
ثابت می‌شود اما با قرض خواهان در سعی شریک نمی‌شود بلکه بعد از
ادای قرضها اگر مالی بهم رسد به ایشان بدهد و اگر یکی اقرار کند که من او را
به عمد کشتم و دیگری اقرار کند که من او را به خطا کشتم وارث مخیر است
میان هر دو و هر یک را که اختیار کند دعوی او از دیگری ساقط
می‌شود و اگر یکی اقرار کند که من او را عمداً کشتم پس دیگری اقرار کند

که من او را عمداً کشتم پس دیگری اقرار کند که من کشتم او را نکشته است
پس اول از اقرار خود برگردد قصاص و دیت از هر دو ساقط میشود
و امام ع از بیت المال دیه را بدهد بنا بر مشهور و بعضی گفته‌اند
ورثه مخیرند هر یک را اختیار کنند بکشند و دیت از دیگری
بگیرند و مستند مشهور روایتیست که حضرت صادق ع نقل فرمودست
که در زمان حضرت امیرالمؤمنین ع مردی را آوردند نزد آن حضرت
که او را در خرابه دیده بودند که کارد خون آلود در دست داشته
و کشته‌ای در آن خرابه بود که در خون آلوده خود دست و پا میزد حضرت
از او پرسید که چه میگویی گفت یا امیرالمؤمنین من او را کشتم حضرت
فرمود ببرید او را بعوض مقتول بکشند در اثنای راه که او را میبردند
که قصاص کنند مردی بسرعت تمام آمد و گفت تعجیل مکنید و او را بنزد
حضرت برگردانید چون بخدمت حضرت امیر ع آمدند آمد و گفت
والله یا امیرالمؤمنین او مقتول را نکشته است من کشته‌ام حضرت
بر اول گفت چه باعث شد ترا که اقرار بر جان خود کردی گفت
یا امیرالمؤمنین چه علاج داشتم گفت و حال آنکه گروه بسیار بر من گواهی
میدادند و مرا با کارد خونین نزد کشته یافتند که خون از او میرفت
و من نزد او ایستاده بودم از ترس کتک اقرار کردم و من مرد قصابی

بودم

بودم گوسفندی در پهلوی این خرابه کشتم و مرا بول گرفت کارد
در دست داخل این خرابه شدم که بول کنم ناگاه این کشته را
دیدم که در خون خود میغلطید متعجب در او نظر میکردم در این حالت
داخل خرابه شدند مرا گرفتند حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که هر
دو را ببرند نزد حضرت امام حسن ع و بپرسید که حکم در باب این دو
چیست چون هر دو را نزد حضرت حسن مجتبی ع بردند و قصه را عرض
کردند فرمود که بگویید بحضرت امیر صلوات الله علیه که اگر این مرد
یک کس را کشته است ولیکن شخص دیگر را زنده کرده و از کشتن نجات
داده و حق تعالی میفرماید ومن احیاها فکانما احیی الناس
جمیعا یعنی هر که زنده کرد یک نفس را پس چنانست که زنده کرده
همه مردم را دست از هر دو باید داشت و دیت مقتول را از
بیت المال باید داد و چون بحضرت امیر ع عرض کردند فرمود
حکم آن حضرت نمود و دیت را از بیت المال داد دوم گواه است
و خلافی نیست در آنکه بدو گواه عادل مرد قصاص ثابت میشود
و بعضی گفته‌اند که بشهادت یک مرد و دو زن عادل نیز ثابت
میشود قصاص و جمعی از علما گفته‌اند که بشهادت ایشان قصاص

ثابت نمی‌شود لاکن دیت لازم می‌شود هرچند بر عمد شهادت داده باشند
اما قطعاً که موجب دیه باشد مثل قتل شبه عمد یا خطا یا جراحتها که
در آنها قصاص نمی‌شود و دیه ثابت شود مانند شکستن استخوان یا جراحت
که باندرون رسیده باشد آنها بیک مرد و دو زن و یک مرد عادل
و قسم ثابت می‌شود بنابر مشهور و در شهادت شهود شرطست که صریح
شهادت دهند مثل آنکه بگویند شمشیر براو زد و بهمان زدن مرد یا
آنکه آنقدر زد او را تا بآن زدن مرد یا آنکه بسبب آن بیمار شد
و بهمان بیماری مرد و اگر درین حال صورت قاتل گوید راست
میگوید که بیمار شد لاکن آن بیماری نمرد بسبب دیگر مرد و بعضی گفته‌اند
قول او مسموع است با قسم و ایضا شرطست که گواهی گواهان با
یکدیگر موافق باشد پس اگر گوید یک گواه که او را در اول روز کشت
و دیگری گوید در آخر روز یا یکی گوید در خانه کشت و دیگری گوید
در بازار کشت یا یکی گوید به خنجر کشت و دیگری گوید بشمشیر کشت
ثابت نمی‌شود و خلافست در درینصورت آیا لوث ثابت می‌شود
برای قسامه یا نه و اگر یکی شهادت دهد که دیدم که او را کشت
و دیگری گوید که از او اقرار شنیدم که او را کشته ثابت نمی‌شود کشتن
لاکن لوث متحقق می‌شود و اگر یکی گوید که اقرار کرد او را عمداً کشتم

و دیگر

و دیگری گوید که اقرار کرد که او را کشته‌ام اما تصریح بعمد نکرد اصل
کشتن ثابت نمی‌شود و در نوع کشتن قول قاتل مسموع است و اگر یکی
گوید که او را عمداً کشت و دیگری گوید که او را کشت و بر عمد شهادت
نده بنابر مشهور آنست در قتل ثابت نمی‌شود لاکن لوث متحقق میشود و درین
باب چند مسئله است **اول** آنکه اگر دو کس بر دو کس گواهی دادند
بر فلان شخص را کشته‌اند پس آن دو کس بر گواهان شهادت
داده‌اند که گواهان او را کشته‌اند اگر وارث مقتول تصدیق
دو گواه اول کرد قصاص بر دو مرد ثانی ثابت نمیشود و اگر تصدیق
دو مرد دیگر کرد قصاص از همه برطرف می‌شود **دوم** آنکه اگر دو گواه
گواهی دهند بر شخصی در مقتول را کشته است و دو گواه دیگر گواهی
دهند بر دیگری که او کشته است و درین مسئله خلافست بعضی
گفته‌اند هر دو را میکشند و از هر یک نصف دیه میگیرند
اگر گواهی بعمد یا شبه عمد دهند و اگر بر خطا گواهی دهند از
عاقله هر یک از گواهان که میکشند او را که گواهی برای او داده‌اند
میگیرند و در مسئله اقوال دیگر نیز هست و محل اشکالست **سیم**
هرگاه دو گواه عادل شهادت دهند بر مردی که شخصی را کشته است
پس مرد دیگر بیاید و بگوید من کشته‌ام او را و این مرد که گواهان

بر او گواهی داده اند بخلاف آنست در صورت مشهور میان علما آنست که
وارث میتواند بکشد آنکسی را که بر او گواهی داده اند و آنکه اقرار
کرده است بنصف دیت را میدهد بوارث آن شخصی که او را قصاص میکند
که او را بکشد که اقرار کرده و چیزی بوارث او نمیدهد برای آنکه اقرار
کرده و من تنها کشته ام او را و میتوانند وارث مقتول هر دو را بکشند
لا باید نصف دیه بدهد بوارث آنکه گواه بر آن گواهی داده و نمی
دهند چیزی بوارث آنکه اقرار کرده است اگر بدیت راضی شود از
هر یک نصف دیه میگیرد و این مضمون روایت صحیح است که در این باب
وارد شده است و بعضی قائل شده اند که مخیرند وارث میان
قصاص هر یک که خواهد **سیم** از آنها که قتل باینها ثابت میشود قسامه است
یعنی قسم چند که مدعیان خون بخورند و بآن ثابت کنند خون را
و حقتعالی برای احتیاط در خون مسلمانان و عدم جرات فسقه
بر قتل ایشان در خون اول قسم را بر مدعی قرار داده و اگر رد
کنند بر مدعی علیه بخلاف حکم اموال که قسم متوجه مدعی علیه میشود اول
اگر گواه نباشد و اگر او رد کند مدعی قسم میخورد و بعضی گفته اند
که اگر رد کنند و نکول از قسم کند باز ثابت می شود اما قسامه در
جائیست که لوث باشد یعنی قرینه باشد که افاده ظن کند بر صدق

قول مدعی که اگر لوث نباشد بروش دعوا که قسم متوجه مدعی علیه
میشود و بیک قسم دعوی از او ساقط میشود و اگر قسم را رد کند
مدعی قسم میخورد مثل سایر دعاوی و در این مقام چند بحث است
اول در تحقیق لوث است و آن چنانچه مذکور شد امریست که مفید
ظن باشد بر آنچه مدعی دعوی میکند مثل آنکه یک گواه عادل
گواهی دهد که او را کشته است یا جمعی از فسق و کفار یا زنان
یا اطفال گواهی دهند که از گفته ایشان ظن قوی بهم رسد که او
کشته است یا به بینند تازه کشته شده است و کسی کارد به خون آلوده
و نزدیک او ایستاده یا نزدیکی او بیگریزد یا کشته در خانه
جماعتی یافت شود یا آنکه کشته در میان قبیله یا قلعه یا قریه
یا کوچه یا محله یافت شود و در میان ایشان و کشته دشمنی ظاهر
بوده باشد در حق ایشان لوث خواهد بود بنابر مشهور اما اگر
وارث دعوی خون قتل کند بر ایشان یا بر بعضی از ایشان
قسم یاد میتوانند کرد برای اثبات دعوی خود یا آنکه از دور
ببیند که مردی حربه حرکت میدهد و بکار میبرد باید و چون نزدیک
باید کشته پیدا باشد نیز موجب لوث است یا آنکه یک عادل
یا دو عادل شهادت بدهند که یکی از این دو شخص او را کشته اند

در حق هر یک لوث متحقق میشود که اگر وارث یکی را بالتعیین کند قسم
میتواند یاد کرد و همچنین اگر جماعتی پراکنده شوند و کشته در میان
افتاده باشد در جدا دله لوث در حق هر یک ثابت است و اگر کشته
در میان دو قریه یابند بهر یک که نزدیکتر است لوث نسبت بانها
متحقق است و اگر نسبتش بهر دو مساوی باشد نسبت بهر دو لوث
ثابت است لیکن بشرط عداوت ظاهری که میان او و ایشان بوده
باشد و اگر مقتول پیش از مردن بگوید که فلان مرا ضربت زد
موجب لوث نیست بنا بر مشهور بعضی گفته اند لوث است و مشهور
آنست که در لوث شرط نیست که اثر جراحتی بوده باشد زیرا که
ممکن است که کشتن بگرفتن نفس یا فشردن خصیه و امثال آنها
بوده باشد و اگر کشته را در خانه یابند و در آن خانه غلامی بوده
باشد لوث نسبت بغلام ثابت میشود خواه غلام مقتول باشد یا
غلام دیگری و وارث با قسامه بر عمد میتواند غلام را بکشد
یا به بندگی بگیرد و اگر غلام دیگری باشد و اگر غلام مقتول باشد
نیز فایده دارد بعضی از صور ظاهر میشود و اگر لوث نیست نسبت
باهل خانه ثابت میشود و یکی از ایشان ثابت کند که در وقت کشته
شدن او در آن خانه نبوده لوث از و ساقط میشود و اگر ثابت

نماند

نتواند کرد بقسم از و دفع میشود **دوم** در عدد قسامت و خلاف
نیست در آنکه در دعوای قتل عمد پنجاه قسمست و در شبه عمد و خطا
خلافست بعضی گفته اند که در آنها نیز پنجاه قسم است و بعضی گفته اند بیست
و پنج قسمست و این قول بسبب دلیل قوی تر است و اول با احتیاط انسب است
قسامه چنانچه در کشتن می باشد در جراحات اعضا نیز مثل آنکه کسی را
بریده اند و لوث نسبت بکسی حاصلست و گواه نیست و مجروح دعوی
میکند بر آنکه لوث بر او ثابت شده بقسم میتواند ثابت کرد اما
عدد قسم در اینجا خلافست بعضی گفته اند هر عضوی که دیت او برابر آدمی
باشد مانند قتلست که مطلق پنجاه قسم است بنا بر یک قول و بنا بر قول حلقش
دیگر در عمد پنجاه است و در شبه عمد و خطا بیست و پنج و آنچه کمتر باشد
باین نسبت کم میشود پس اگر عضوی را دعوی کند که عمدا بریده و دیه
آن مثل دیه آدمی باشد مثل آنکه زبان او را بریده یا بینی او را
یا هر دو دست او را بریده پنجاه قسم ثابت میشود و اگر دعوی کند
که یک دست او را بریده یا یک چشم او را کور کرده که دیتش نصف
دیه آدمی است بیست و پنج قسم خواهد بود و اکثر علما گفته اند که
در اعضا مثل دیه آدمی باشد مطلقا شش قسم است و هر چند کمتر باشد
بهمین نسبت کم میشود چنانچه اگر یک دست او را بریده باشد سه قسم

خواهد بود و این قول اقوی و اشهر است بحث ششم در بیان کیفیت قسامه است
و حکمش آنست که هرگاه قرینه لوث باشد و بر خصوص شخصی دعوی کند
وارث در فلان شخص مورث مرا کشته است و من علم دارم باین و قسم یاد
میکنم بر این از خویشان و قبیله خود بعدد قسامه جمع میکنند و هر یک قسم
یاد میکنند که فلان شخص فلان مقتول را بعمد کشته اگر عمد دعوی کند
پنجاه کس میباید خواه وارث خون باشند و داخل مدعیان باشند و خواه
نباشند و اگر پنجاه نفر نباشند یا باشند و بعضی قبول نکنند قسم را بر ایشان
مکرر میکنند تا پنجاه تمام شود مثل آنکه اگر بیست نفر باشند هر یک دو قسم
یاد میکنند و اگر ده نفر باشند هر یک پنج قسم یاد میکنند و در دعوی قتل
خطا بیست و پنج نفر قسم یاد می کنند بنا بر قول اقوی و در اعضا بنا بر
قول اقوی شش نفر و اگر سه نفر باشند هر یک دو قسم یاد میکنند و اگر غیر
مدعی هیچکس نباشد همه قسمها را او یاد میکند و اگر کسری در قسم واقع شود
در رفتن که باید تمام کند و ظاهر علما آنست که در قسامه فرقی نیست
میان آنکه مقتول مرد باشد یا زن باشد و در هر دو پنجاه قسم است
در عمد و مشهور آنست که شرطست در قسامه ذکر کند در قسم کشنده
و کشته شده را بانتساب بنوعی که اشتراکی نباشد و ذکر کند در
تنهائی کشته است یا شریکی داشته است و آنکه بعمد کشته است یا بشبه

عمد

عمد یا بخطا و هرگاه مدعی و خویشان و قبیله او آنقدر که میباید از قسم
یاد کنند مدعی میتواند که رد کند قسم را بر منکر که او و قبیله و عشیره او
مجموع پنجاه سوگند یاد کنند که او را نکشته اند و اگر عشیره و قبیله قسم
یاد نکنند بتنهائی پنجاه سوگند یاد کند و اگر خود نکول نماید و قسم یاد
نکند و عشیره و خویشانش پنجاه سوگند یاد کنند بعضی گفته اند کافیست
برای رفع دعوی و بعضی گفته اند تا خود سوگند یاد نکند اگر چه دیگری سوگند
باشد رفع دعوی نمیشود و اگر مطلق پنجاه قسم یا آن عددی که باید یاد
کرد منکر و اقارب او یاد نکنند مشهور آنست که دعوی قتل بر ایشان
ثابت میشود و بعضی گفته اند منکر رد قسم کند بر مدعی پس اگر مدعی قسم یاد میتواند
نکند دعوی او باطل میشود و اگر یک قسم یاد کند دعوی ثابت میشود
و اگر کافر دعوی قتل بر مسلمان داشته باشد در کافر را کشته است و بایست
دیه بدهد خلافست که آیا به قسامه ثابت میتواند شد یا نه و اول اشهر است
و آن کشتن غلام خود را به قسامه ثابت میتوانند و بعضی گفته اند در
اینجا یک قسم کافیست و این قول ضعیف است بحث هفتم در سایر احکام
و لواحق قسامه است و در آنها چند مطلب است اول هرگاه آنها که دعوی
قتل بر ایشان میکنند زیاده از یک کس باشند مثل آنکه وارث میگوید
که فلان و فلان هر دو پدر مرا کشته اند اگر مدعی قسم یاد کند یک

پنجاه قسم در عمد کافیست و اگر قسم با پنجاه نرسد دو قول است بعضی گفته اند
پنجاه قسم را با آنها قسمت میکنند و اکثر علما گفته اند که هر یک پنجاه سوگند
یاد میکنند **دوم** هرگاه بر دو کس دعوی قتل کند و در یکی لوث باشد و بر دیگری
لوث نباشد برای آنکه لوث بر او ثابت پنجاه قسم یاد می کند و به
نسبت شریک که بر او قتل ثابت نمیشود پس اگر کسی دعوی کرده باشد و قسم یاد
کند و خواهد که او را بکشد باید که نصف دیت او را به ورثه او بدهد
و دیگری که لوث در او نیست یک سوگند یاد میتواند داد و اگر او رد
کند یک سوگند یاد می کند و قتل بر او نیز بقدر شرکت ثابت می شود **سیم**
هرگاه وارث خون متعدد باشد مثل آنکه مقتول دو پسر داشته باشد
و لوث متحقق باشد مجموع دو پسر یا سایر اقارب مقتول پنجاه قسم یاد میکنند
در عمد و اگر یکی از دو پسر غایب باشد یا نابالغ باشد وارث بالغ
اختیار دارد و اگر میخواهد صبر میکند تا دیگری حاضر یا بالغ شود و اگر
میخواهد خود یا اقارب پنجاه قسم یاد میکند و بقدر حصه او ثابت
می شود و چون غایب حاضر شود یا طفل بالغ شود بقدر حصه خود بیست
و پنج سوگند در عمد یاد خواهد کرد **چهارم** هرگاه لوث بر کشتن شخصی
متحقق باشد و دو پسر داشته باشد یکی گوید که آن شخص کشته است
و لوث در حق او متحقق است و دیگری گوید که او نکشته است خلافست

که آیا

که آیا لوث برطرف می شود یا باقیست و بنابر مشهور که لوث برطرف
نمیشود پسر اول پنجاه قسم یاد میکند و نصف دیه را میگیرد **پنجم** هرگاه وارث
خون بمیرد وارث او در قسامه قائم مقام اوست **ششم** خلافست که متهم
بقتل را پیش از ثابت شدن آیا حبس میکنند یا نه بعضی گفته اند تا شش روز
حبس میکنند اگر مدعی ثابت کرد او را میکشند و الا رها میکنند و بر اینمضمون روایتی
است و بعضی گفته اند تا سه روز حبس میکنند و بعضی گفته اند تا ثابت
نشود حبس نمیکنند و بعضی گفته اند اگر حاکم شرع را ظنی بهم رسیده است که
او قاتلست او را شش روز حبس میکنند و الا فلا و قول نادری است
که اگر مدعی دعوی کند که گواه دارم و حاضر نیست تا یکسال حبس میکنند
میکنند و این قول ضعیف است **هفتم** هرگاه کشته در میان انبوه مردم
پیدا شود مانند بازاری که کثرت بسیار در آن باشد و از همه صنف
مردم جمع شوند یا بر سر پلی یا جسری یا مسجد جامعی یا در بیابانی که
نزدیک قریه و شهری نباشد در اینجا لوث نمی باشد و دیه را امام
از بیت المال مسلمانان میدهد **فصل ششم** در کیفیت استیفای
قصاص است و در آن چند مقصد است **اول** مشهور میان علماست
که در قتل عمد قصاص لازم می شود پس اگر وارث خون و قاتل هر دو راضی
بدیه شوند و صلح کنند بر مالی قصاص ساقط می شود آنچه صلح کرده اند لازم

می‌شود و اگر وارث دیه طلب کند و قاتل راضی نباشد و گوید مرا بعوض بکش
او را جبر نمی‌توانند کرد بر دیه و اگر قاتل گوید دیت میدهم تا وارث
راضی نشود قصاص ساقط نمیشود و بعضی از علما گفته‌اند در عمد یکی از قصاص
و دیه لازم میشود و وارث خون اختیار دارد اگر خواهد قصاص بکند
و اگر خواهد دیت بگیرد و قاتل را اختیاری نیست دوم در بیان وارث
قصاص و دیت بدانکه خلافی نیست میان علما که زن و شوهر اختیار
قصاص ندارند و قصاص بر سایر ورثه لنفسی است و اگر سایر ورثه صلح
کنند بر دیه اشهر آنست که زن و شوهر از دیت میراث میبرند و در سایر
ورثه چهار قول است اول آنکه هر که میراث مال میبرد میراث از دیت
میبرد و اختیار قصاص دارد دوم آنکه مخصوص عصبه است یعنی خویشان پدری
پس برادران و خواهران مادری تنها نه اختیار قصاص دارند و نه
از دیت ارث میبرند و همچنین خاله و خالو و عمه و عموی مادری از
قصاص و دیه میراث نمیبرند و بعضی حکم محروم بودن را مخصوص برادران
و خواهران مادری دانسته‌اند و در سایر اقارب مادری جاری
نکرده‌اند زیرا که روایات در خصوص ایشان وارد شده است
این قول خالی از قوتی نیست سیم آنکه اگر خویشان پدر و مادری باشند
خویشان پدری تنها و مادری تنها میراث نمیبرند چهارم آنکه زن از

مطلقا

مطلقا اختیار قصاص کردن و عفو کردن نیست و اختیار با مردان است و
اگر دیت و ارثیه هر دو ایشان میبرند سیم در حکم وحدت و تعدد وارث
و اگر وارث خون یک کس باشد خلافست که آیا بدون رخصت امام یا حاکم
شرع قصاص میتواند کرد یا نه بعضی گفته‌اند موقوف بر رخصت نیست و بعد از ثبوت
بدون رخصت شرع قصاص میتواند کرد و بعضی گفته‌اند بدون اذن حاکم
شرع جایز نیست قصاص کردن و اگر بکشد حاکم شرع او را تعزیر بکند و جزای
بر آن لازم نمیشود و بعضی گفته‌اند تعزیر نیز بر او لازم نمیشود بعد تقدیر بودن باب
قصاص در اعضا تاکید در رخصت حاکم شرع زیاده از قصاص نفس است
و این خلاف را اکثر فقها در وارث واحد ذکر کرده‌اند لاظاهر اینست
که در متعدد نیز همین خلاف جاریست و دلایل مشترکست و اگر وارث خون
متعدد باشند دو قول است بعضی گفته‌اند که هر یک را جایز است استیفای قصاص
کردن بعد از ثبوت و ضامنست حصه باقی ورثه را که قدر حصه هر یک از
دیه بدهد و قول دیگر آنست که جایز نیست هیچیک را بدون اذن دیگران
قصاص کردن بلکه اگر همه اتفاق بر قصاص کنند باید همه شمشیر را بگیرند و
بر گردن او بزنند یا همه یک شخص بیگانه را یا یکی از خودها را وکیل کنند که
او بکشد پس اگر یکی از ورثه بدون اذن دیگران قاتل را بکشد نامشروع
کرده است و در حکم او دو قول است اول آنکه بد کرده است لاقصاص نمیتوان کرد

او را بلکه سایر ورثه حصهٔ خود را از دیه از آن وارث میگیرند و بعضی گفته‌اند
از ترکهٔ قاتل که مقتول شده میگیرند و ورثهٔ آن از آن وارث در قاتل را
کشته میگیرند و اکثر گفته‌اند میان این دو شق مخیرند **دوم** آنست که او را ورثهٔ
قاتل ره مقتول ثانیست بقصاص او میتوانند کشت و باید دیه بمقتول اول
وسایر ورثهٔ مقتول اول بورثهٔ مقتول ثالث بدهند از ترکهٔ مقتول ثانی که قاتل اولست **چهارم**
در بیان حکم وارث طفل و غایبست اگر وارث خون متعدد باشد مثل
آنکه مقتول چند پسر دارد و بعضی حاضرند و بعضی غایب مشهور آنست که وارث
حاضر میتواند استیفای قصاص بکند بشرط آنکه حصهٔ غایب را از دیه ضامن
شود و بعضی گفته‌اند باید انتظار بکشند تا ایشان حاضر شوند و اگر بعضی یا همه
طفل باشند یا دیوانه باشند بعضی گفته‌اند که انتظار بکشند تا طفل بالغ
شود و دیوانه عاقل شود و بعضی گفته‌اند در این مدت قاتل را حبس میکنند
و اگر وارث پدر یا جد پدری که هر یک ولی طفل‌اند داشته باشند
بعضی گفته‌اند در ولی میتواند استیفای قصاص بکند و بعضی گفته‌اند صلح
بر دیه نیز اگر مصلحت داند میکند و اگر بالغ و عاقل در میان ورثه باشند
بعضی گفته‌اند میتواند قصاص کردن با ضامن شدن حصهٔ طفل یا دیوانه را
از دیه و مسئله در غایت اشکالست **پنجم** هرگاه وارث متعدد باشند
و بعضی ارادهٔ قصاص نمایند و بعضی ارادهٔ دیه گرفتن کنند و قاتل بدیه دادن

راضی

راضی شود یا بعضی دیه را صلح کند باز میان علما خلافست اکثر گفته‌اند
آنها که بدیه راضی نشده‌اند قصاص میتوانند کرد باید که قدر حصهٔ آنها که صلح
کرده‌اند از دیه بدهند و بعضی گفته‌اند که در این صورت قصاص نمیتوان کرد
باید که بدیت راضی شوند و بر این مضمون حدیث صحیح دلالت کرده است
و احوط است و لیکن اول اشهر است و اگر عفو کنند بعضی از ورثه و بعضی
عفو نکنند و طلب قصاص کنند مشهور میان علما آن است که قصاص میتوانند
کرد اما باید که حصهٔ آنها که عفو کرده‌اند از دیه بورثهٔ قاتل بدهند
و اگر شخصی عمدا کشته شود و قرض بسیار داشته باشد مشهور آنست
که ورثه مخیرند اگر خواهند قصاص بکنند و اگر خواهند می‌بخشند و اگر
خواهند دیه بگیرند اگر قاتل راضی شود بدادن دیه و اگر دیت بگیرند
اول باید قرضهای مقتول بدهند و بعضی گفته‌اند اگر قاتل دیه
ندهد باید ورثه قبول کنند و او را قصاص نکنند مگر آنکه ضامن شوند
بقدر دیه از قرض مقتول را **ششم** در بیان حکم تعدد مقتول است
اگر شخصی چندین کس را بیکدفعه بکشد خانه بر سر همه منهدم سازد یا همه را
جراحتی زند و بیکدفعه بمیرند ورثهٔ جمیع مقتولین صاحب حق خواهند
بود و اگر اتفاق کنند و همه یکمرتبه استیفا کنند حق خود را همه گرفته خواهند
بود و اگر یکی از ایشان بقرعه یا به پیش دستی او را بکشد استیفاء

او شده خواهد بود و در حق دیگران خلاف است بعضی گفته اند برای هر یک از
آنها یک دیه از مال او بگیرند و بعضی گفته اند حقشان ساقط میشود و قول
اول مشهورتر است و ایضا خلاف است که آیا میتوانند بعضی طلب قصاص کنند
و بعضی طلب دیه و اگر چند کس را بتعاقب کشته باشند یکی بعد از دیگری
وارث هر یک را میرسد که طلب قصاص بکنند و خلاف است که آیا سابق را
تقدمی هست یا نه و بر هر تقدیر اگر یکی سبقت کند و او را بکشد بدون
رضای دیگران حکمش همان است که در شق سابق مذکور شد و هم اختلاف
در آن جاریست و مشهور آن است که دیگران هر یک تمام دیت را می
گیرند **هفتم** در آداب استیفای قصاص است علما گفته اند سنت است
که امام یا حاکم شرع دو گواه عادل هوشیار که مسائل قصاص را دانند حاضر
کرده اند در هنگامی که استیفای قصاص میکنند و باید که اگر قصاص در
اعضا باشد آلتی که بآن قصاص میکنند زهرآلوده نباشد و در قصاص
نفس نیز گفته اند میباید آلت مسموم نباشد اگر باعث آن شود که
باد کند یا از هم پاشد و او را غسل نتوان کرد یا کفن نتوان کرد
و باید آلتی که بآن قصاص میکنند تیز باشد و کند نباشد که تعذیب
زیادتی باو برسانند هر چند قاتل بآلت کند او را کشته باشد و بعضی
درین صورت تجویز آلت کند کرده اند اما باید که کندتر از حربه قاتل

نباشد

نباشد اول احوط است و مشهور آن است که در قصاص قتل باید که بشمشیر
او را گردن بزنند هر چند او بنحو دیگر کشته باشد مثل آنکه غرق کرده
باشد او را یا سوزانیده باشد یا بضرب سنگ یا چوب کشته باشد
و بعضی گفته اند بهمان طریق که او را کشته است او را میتوان کشت
مگر آنکه بنحو حرامی کشته باشد مثل آنکه از بسیاری لواط او را کشته
باشد یا بجادو او را کشته باشد یا شراب بحلق او ریخته باشد تا او
مرده باشد که درین صورتها اکتفا بگردن زدن میکنند و اکثر گفته اند
که باید امام شخصی را تعیین کند برای حد زدن و قصاص کردن و اجرت از
بیت المال او را وظیفه بدهد و اگر بیت المال نباشد بعضی گفته اند اجرت
او را از قاتل یا جنایت کننده میگیرند و بعضی گفته اند از آنکه برای او
قصاص میکنند میگیرند و اگر گوید که بگذارید که من خود بکشم خود را
یا دست خود را ببرم اکثر گفته اند که جایز نیست و اگر در قصاص عضو
بدون تقصیر قطع کننده او بمیرد بر او چیزی نیست و اگر زن حامله
مستحق حد یا قتل یا قصاص شده باشد پیش از وضع حمل جایز نیست بر او
اقامت حد یا قصاص کردن برای رعایت فرزند هر چند از زنا
باشد **هشتم** در بیان احکام متفرقه است و در آن چند مسئله است
اول شخصی دست کسی را ببرد پس دیگری او را بکشد اول دست او را برای

اول می‌برند و بعد از آن او را برای دوم می‌کشند و همچنین اگر اول کشته
باشد کسی را و آخر دست دیگری را بریده باشد باز اول دستش را
می‌برند و آخر گردنش را میزنند **دوم** اگر دو دست کسی را بریده و بعضی او
دستش را بریدند پس جراحت مجروح اول سرایت کرد و بهمان جراحت مرد
او را بعوض میکشند و چیزی بعوض دستها بریدن باو نمیدهند بنابر مشهور
و در مسئله اشکالی هست **سیم** هرگاه قاتل عمد بگریزد و براو دست نیابند
تا بمیرد اکثر علما گفته اند دیت از مال او میگیرند و بعضی گفته اند اگر مال نداشته
باشد از خویشان نزدیک او میگیرند پس از خویشان دورتر و بر این مضمون
روایت معتبری وارد شده است و بعضی گفته اند مطلق دیت نمیگیرند
چهارم در روایت معتبری منقولست که مردی را نزد عمر آوردند که برادر
مردی را کشته بود عمر او را بدست برادر مقتول داد که او را بکشد پس
او زد او را تا گمان کرد که مرده است پس او را یاران او بخانه بردند
و در او رمقی یافتند و معالجه کردند تا باصلاح آمد چون از خانه بیرون
آمد باز برادر مقتول او را گرفت و گفت تو قاتل برادر منی و من
ترا میکشم او گفت مرا یکبار کشتی چون او را نزد عمر بردند عمر حکم کرد که
او را بکشد چون بیرونش آوردند میگفت ای گروه مردم این مرد مرا
یکبار کشته است و چون او را بحضرت امیرالمؤمنین ع گذرانیدند و بر

حال او مطلع شدند فرمودند که بر او تعجیل مکنید تا من بروم نزد عمر
و مسئله را تعلیم او کنم چون نزد عمر آمدند فرمود در حکم خدا چنان نیست
که تو گفته گفت پس حکم چیست فرمود که ای قاتل باید قصاص خود را
بگیرد از برادر مقتول برای آنچه نسبت باو کرده است پس برادر
مقتول او را بکشد برادر چون این را شنید دست از او برداشت
و او را بخشید برای آنکه ترسید که اگر آنچه نسبت باو کرده است
باو بکنند کشته خواهد شد بمضمون این روایت اکثر قدمای علما
عمل کرده اند و بعضی این روایت را حمل کرده اند بر آنکه وارث
او را بغیر طریق شرعی قصاص کرده باشد چنانچه ظاهر روایت است
در اینقدر چوب بر او زده بود در مکان خود او را کشته است پس
اگر شمشیر بگردن او زده باشد و کاری نیفتاده باشد این
حکم ندارد و او را میتواند کشت **پنجم** در روایت معتبر از
حضرت صادق ع منقولست که اگر شخصی مردی را بکشد و مقتول
دستش بریده باشد اگر دستش را در جنایتی بریده اند که رجوع
کرده است یا دستش را کسی بریده است و دیت دست خود را گرفته
و اولیای مقتول او را خواهند قصاص کنند باید که دیت دست بریده را
بورثه قاتل بدهند و او را قصاص کنند و اگر خواهند دیت بگیرند باید

دیت دست را اسقاط کند و باقی را بگیرند و اگر دستش در جنایتی
بریده نشده باشد و دیت دست خود را گرفته قاتل را در عوض می
کشند و دیت دست را میدهند و اگر دیت گیرند دیت تمام می
گیرند حضرت فرمود که چنین یافته ایم در کتاب امیر المؤمنین ع و اکثر
علما باین روایت عمل کرده اند و بعضی گفته اند مطلق دیت دست را
رد میکنند ششم در روایت معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست
که اگر شخصی انگشتان دست کسی را ببرد و دیگری باقی کف او را
ببرد اگر خواهد که دویم را قصاص کند باید که دیت انگشتان را
باو بدهند و دست او را ببرند و اکثر علما باین روایت قائل
عمل کرده اند و بعضی دست دویم را مطلقا گفته اند برید باید ارش
بگیرد **فصل هفتم** در بیان احکام قصاص اعضا و جراحات و شرایط
آنها و در آن چند بحث است **اول** آنکه شرطست در قصاص اعضا
عمدا آن عضو را قطع کرده باشد بفعلی که غالبا باعث تلف
می شود یا آنکه قصد تلف عضو داشته باشد هرچند آن فعل غالبا
سبب نباشد چنانچه در قتل عمد مذکور شد و ایضا چنانچه در قصاص
نفس مذکور شد در قصاص اعضا نیز شرطست که در اسلام و آزادی
مثل یکدیگر باشند یا آنکه شخصی که جنایت بر او واقع شده کامل تر باشد

از آنکه

از آنکه جنایت کرده مثل آنکه بنده دست آزاد ببرد یا کافر دست مسلمان را
ببرد که در این دو صورت قصاص میکنند بنده و کافر را و زن عضو
مردی را ببرد زن را قصاص میکنند اگر آن عضو در زن باشد و
زیادتی دیت را از زن نمیگیرند و اگر مردی عضو زنی را ببرد
یعنی قطع کند او را قصاص میکنند اگر آن عضو در مرد باشد لازم است
تفاوت دیه را باید بدهد مثل آنکه مردی یکدست زنی را بریده
باشد اگر زن خواهد دست او را ببرد باید نصف دیت دست را
که ربع دیت آدمی باشد باو بدهد و دست او را ببرد و چنین
مذکور شد که تا ثلث دیت رسد دیت مرد و زن تفاوت نمیکند
و قصاص اعضای کافر بعوض مسلمان میکنند و قصاص اعضای بنده
بعوض آزاد میکنند اما اعضای مسلمان را بعوض کافر و آزاد را
بعوض بنده قصاص نمیکنند و ایضا شرطست که عضوی را قصاص
میکنند با عضو مقطوع در سلامتی و صحت مساوی باشد یا عضو
مقطوع بهتر باشد مثل آنکه دست صحیح را بعوض دست شل نمیبرند
بلکه دیت دست شل را میگیرند و دست شل را میگیرند و دست شل را
بعوض دست صحیح و دیت شل هرگاه را میبرند مگر آنکه ارباب خبرت
و طبیبان حاذق حکم دهند که اگر این دست شل بریده شود خونش نمیبندد

نخواهد شد تا او بمیرد در اینصورت دیت میگیرند **دوم** در کیفیت قصاص
جراحاتست در جراحتها که در سر واقع میشود که او را شجه مینامند باید
که در همان موضع از سر در جراحت کرده است قصاص کنند و طول و عرض
آن جراحت را بریسمانی یا غیر آن میگیرند که بهمان مقدار قصاص کنند
و اول و آخر او را نشانه میکنند که زیاده بریده نشود لا عمق اعتبار
ندارد بلکه باید که آنقدر فرو برند که اسم آن نوع بر آن صادق آید
مثل آنکه جراحت موضحه بوده است یعنی استخوان نمایان شده بود که
در این جراحت آن مقدار تیغ میبرند که استخوان ظاهر شود **سیم** شرطست
در قصاص جراحت که در آن بیم خطر مردن نباشد و غالب آن باشد
که آن جراحت کشنده نباشد پس اگر چنین نباشد و خطر مردن باشد
قصاص نمیکنند بلکه دیت میگیرند مثل آنکه چوبی بر شکم کسی زد که باندرون
رسید و او نمرد و زنده ماند در اینجا قصاص نمیتوان کرد زیرا که غالبا
کشنده است و در اینجا بندرت چنین شده است که نمرده است و
همچنین جراحتی که بر سر زنند و تا مغز سر بشکافد آن نیز چون محل خطرات
در آن قصاص نیست و دیت میگیرند و ایضا قصاص نمیباشد در
شکستن استخوان سر یا شکستن استخوانهای بدن یا بدر کردن استخوان
از جای خود زیرا که خطرات در اکثر و در بعضی مقدار جنایت را ضبط

نمیتوان

نمیتوان کرد مانند شکستن استخوان مثلا نمیتوان کرد که همان مقدار
بشکنند و بیشتر نشکنند **چهارم** خلافست میان علما که آیا پیش از مندمل شدن
جراحت مجروح جارح را قصاص میتوان کرد یا نه اکثر گفته اند جایز است
و بعضی گفته اند باید صبر کنند تا معلوم شود که او باین جراحت نخواهد مرد
بعد از آن قصاص کنند زیرا که اگر باین جراحت بمیرد قصاص نفس لازم
میشود و قصاص عضو ساقط میگردد **پنجم** گفته اند که قصاص اعضا را تاخیر
میکنند از شدت گرما و سرما باعتدال هوا و قصاص را باهن میکنند
که آسانتر باشد و اگر شخصی چشم مردی را بانگشت بدر آورد بعضی
گفته اند که او نیز میتوانند بانگشت چشم او را بدر آورد و بهتر
آنست که باهن سرکج بدر آورد که زجر بسیار واقع نشود **ششم** هرگاه
شخصی گوش کسی را ببرد و او در همان ساعت گوش را بجای خود بچسباند
و ملتئم شود مشهور آنست که قصاص ساقط نمیشود و گوش جارح را میتوانند
برید و خلافست که آیا میتوانند گفت که تا گوش خود را جدا نکنی از محل لازم
که گوش مرا ببری یا نه و همچنین بعد از قصاص گوش جارح مجروح گوش
خود را بچسباند باز خلافست که آیا جارح میتوانند بگوید که گوش خود را
جدا کن در مثل من باشی یا نه و ایضا همین خلاف در گوش جارحست
اگر بعد از قصاص گوش خود را بچسباند و بر هر حال اکثر گفته اند اگر

خطری در جدا کردن گوش چسبانیده باشد حق باید جدا کند برای آنکه
بعد از جدا کردن حکم میته بهم میرساند و با آن نماز نمیتوان کرد و جمیع
احکام مذکوره محل اشکالست هفتم اگر چشم کسی یا دو چشم داشته باشد
کور کند از و قصاص میکنند هر چند هر دو دیده کور می شود چشمش کور شود
بایست چشم مردم را کور نکند و اگر بر عکس باشد در صحیح العین چشم صحیح
اعور را کور کند چون این یک چشم بجای دو چشم اوست اگر دیت دهد
میباید دیت دو چشم را بدهد یعنی دیت تمام انسان و اگر قصاص کند
مشهور آنست که یک چشمش را کور میکنند و دیت یک چشم را نیز میگیرند
و بعضی گفته اند که اگر اختیار قصاص کند یک چشم را قصاص میکند و
دیه لازم نمیشود و احادیث معتبره بر قول اول وارد شده است هشتم
اگر کسی نور دیده کسی را ضایع کند و حدقه بحال خود باشد او را
قصاص میکنند بهمان نحو حدقه باقی باشد و نورش زایل شود
چنانچه در روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
شخصی بنزد عمر آمد و دعوی کرد بر شخصی که طپانچه بر روی او زده که آب
از دیده او نزول کرده و دیده هایش بحال خود است لا هیچ نمی بیند
آن شخص گفت من دیت چشم را باو می دهم او قبول نکرد عمر عاجز
شد و هر دو را بنزد حضرت امیر المؤمنین ع فرستاد در بیان انسان

حکم

حکم نماید جنایت کننده دیت داد و او راضی نشد تا آنکه دو دیه داد و او
راضی نشد و گفت میخواهم قصاص کنم حضرت فرمود که آینه را گرم کردند
و پنبه را تر کردند و بر پلک چشمش در همه اطراف چسبانیدند آینه را
در برابر قرص آفتاب داشتند و تکلیف کردند او را که نظر کند در
آینه تا نور دیده اش برطرف شد و حدقه اش بحال خود ماند و اکثر
علما بمضمون عمل کرده اند نهم قصاص ثابت میباشد در ابروها و موی سر
و ریش اگر نروید و اگر بروید ارش خواهد بود چنانچه مذکور خواهد
شد انشاء الله و در بریدن ذکر نیز قصاص ثابت میباشد و تفاوتی نیست
میان ذکر پیر و جوان و کودک و بالغ و ختنه کرده و ختنه نکرده اما
ذکر صحیح را که جماع تواند کرد بعوض ذکر عنین که جماع نتواند کرد
نمیبرند بلکه ثلث دیه انسان میگیرند و در خصیها نیز قصاص ثابت میباشد
و در یک خصیه نیز قصاص ثابت است اگر ترسند که خصیه دیگر نیز
ضایع شود که در اینصورت دیت میگیرند دهم حکم قصاص عضو صحیح است
بعوض معیوب و بر عکس گفته اند که عضو صحیح را بعوض آن عضو
که خوره بهم رسیده باشد قصاص نمیکنند اگر چیزی از آن نیفتاده باشد
و بینی که احساس بو نکند بعوض بو کشنده میبرند و گوش شنوا را بعوض
گوش کر میبرند و اگر بعضی از بینی را بریده باشد ملاحظه میکنند نسبت

بینی را حساس م

بجمیع یعنی او چه نسبت دارد و همان قدر را میبرند مثل آنکه بریده شده
نصف یعنی اوست نصف یعنی جارح را میبرند و همان مقدار را میبرند
زیرا که ممکن است که بینی مجروح بزرگ باشد و اگر آن مقدار را با
برند تمام بینی جارح بریده شود و اگر یک جانب بینی را بریده باشند
از همان جانب قصاص میکنند و این احکام همه در گوش جاریست و
گوش صحیح را بعوض گوش سوراخ دار کرده میبرند و اگر گوش را بریده
بر دخلاف است بعضی گفته اند گوش صحیح را میبرد و دیت پاره کرده را
با و میدهند و بعضی گفته اند که گوش او را تا آنجا که گوش مجروح
صحیح بوده است میبرند و از برای قدر پاره شده ارش میگیرند
یازدهم در شکستن دندان قصاص نیست بلکه دیت میگیرند بنا بر مشهور
و بعضی گفته اند که اگر توان بهمان مقدار که شکسته است بی زیاده
و نقصان ببرند قصاص میکنند و اگر دندان کسی را بکنند چند قسم است اول
دندان صحیح اصلی را بعوض دندان صحیح اصلی میتوان کند دویم
اگر کسی دندان زیادتی کسی را بکنند و خود دندان زیادتی داشته
باشد دندان زیادتی او را بعوض میکنند و اگر نداشته باشد دندان اصلی را
بعوض نمیکنند و دیه میگیرند سیم اگر بالغی دندان شیر را انداخته
و دندان نو بیرون آورده دندان شیر طفلی را بکند که هنوز دندان

نینداخته

نینداخته مشهور آنست که در آن حال قصاص و دیتی نیست و انتظار
میکشند تا دندانهای دیگر را بریزد و عوض آنرا بیرون آید اگر
آن دندان نیز درست روئیده بعضی گفته اند چیزی بر او لازم نیست و
اکثر گفته اند ارش لازم است یعنی غلامی که درین مدت بیدندان
نداشته باشد با همین غلام اگر دندان داشته باشد اگر قیمتش تفاوت
داشته باشد آن تفاوت را از دیت آن طفل حساب میکنند و می
گیرند اگر روئیده سیاه یا کج یا بغیر سمت دندانها یا با علتی دیگر
معیب باشد یا درازتر از سایر دندانها یا کوتاه‌تر از آنها
در آنصورتها ارش میگیرند چنانچه مذکور شد و اگر دندانهای دیگر
روئیده و آن نروئیده اکثر گفته اند که رجوع میکنند باهل خبرت
اگر گویند که ممکنست بروید تا مدتی انتظار آن مدت میکشند و بعضی
گفته اند تا یکسال انتظار میکشند موافق روایتی اگر نروئیده
اکثر گفته قصاص میتوان کرد که دندان او را بکنند و بعضی بدیت
قائل شده اند و بعضی موافق چند روایت قائل شده اند که برای
هر دندان طفل یک شتر میدهند چهارم اگر بالغی دندان بالغی را بکند
در همان دندان شیر نداشته باشد و در اینجا خلاف نیست که قصاص
میشود ولکن اگر اهل خبرت دو وقوف گویند که این دندان عوض

خواهد روئید اکثر گفته اند تأخیر بکنند قصاص و دیت را تا اینکه بروید
یا یأس حاصل شود که نمی روید پس اگر نروید قصاص یا دیت ثابت
و اگر صحیح و سالم بروید بعضی گفته اند نه ارش ثابت می شود و نه دیت
و مشهور آنست که ارش ثابت شد با آن عضو مذکور شد و بعضی احتمال
داده اند که در این صورت قصاص ثابت نمی شود زیرا که این عطیه تازه است
از خدا بود داده است اگر معیوب بروید ارش عیب را میگیرد و اگر
دندان جنایت کننده بعد از قصاص روید بار دیگر قصاص نمیکنند بنا
بر مشهور **پنجم** در قصاص دندان شرطست که مثل از او قصاص کنند پس
دندانهای پیش را بعوض دندانهای آسیا یا دندانهای جانب چپ را
بعوض دندانهای جانب راست و بر عکس قصاص نمیکنند **دوازدهم** در
احکام زیادتی و نقصان عضو جانی و مجنی علیه است اگر کسی که یک
انگشت دستش کم باشد دست کسی را ببرد که انگشتانش تمام
باشد اگر دیت گیرد دیت دست تمام میگیرد و اگر قصاص کند خلافی
نیست در اینکه دست ناقص را بعوض دست کامل میتوانند برید لیکن خلافست
در اینکه آیا طلب دیت انگشت ناقص میتوانند کرد یا نه بعضی گفته اند مطلقا
میتوانند گرفت و بعضی گفته اند مطلقا نمیتوانند گرفت و بعضی گفته اند اگر
یک انگشت بحسب خلقت کم بوده باشد یا بآفت آسمانی افتاده عوض ندارد

و اگر

و اگر بقصاص بریده اند یا دیت آن را گرفته دیت انگشت را میدهد
و قول اول مشهورترست **مطلب دوم** در بیان احکام دیاتست و در آن
چند فصل است **اول** در بیان مقدار و احکام دیات و انواع قتلست
و در آن دو مقصدست **اول** در بیان مقدار دیه قتلست و بدانکه قتل
بر سه قسم است عمد و شبه عمد و خطا اما دیه قتل عمد یا صد شترست که هر یک
مسنه باشند یعنی پنج سال یا زیاده داشته باشند یا دویست گاو یا
دویست حله یمنی که هر حله دو جامه است از برد یمنی یا هزار اشرفی یا هزار
مثقال نقره یا ده هزار درهم و در قتل عمد قصاص لازم می شود با شرایطی که گذشت
و اگر بدیت راضی شود دیه یکی از اینهاست و اگر راضی نشود باید بقدر بلکه بزیاده از اینها ام
بدهد راضی شود و دیت عمد در عرض یکسال میدهند و ظاهر کلام
بعضی از قدمای علما هزار حله است که هر حله دو جامه است و حله سند
معتبری ندارد و مشهور میان علما آنست که قاتل مخیرست که هر یک
از اینها را میخواهد میدهد و بعضی گفته اند اگر قاتل از جماعتی است که غالب
مال ایشان شترست باید البته دیه شتر میدهند و اگر غالب مال ایشان
گاو است گاو میدهند و همچنین در سایر اجناس و مشهور در دیه شبه
عمد اگر شتر دهند آنست که سی و سه شتر ماده دو ساله پا در سه و سی و
سه شتر ماده سه ساله پا در چهار و سی و چهار شتر جفت که پا در شش

آبستن به هند و ظاهر حدیث آن است که بر همه شتر زن حامله باشند و بعضی
گفته اند سی شتر ماده دو ساله و سی شتر ماده سه ساله و چهل شتر حامله و در
سایر دیتها مثل سابق است و این دیت موافق مشهور در عرض دو سال داده
میشود و این دیه و دیه سابق هر دو از مال قاتل داده می شود و دیه خطا
موافق مشهور بیست شتر ماده یک ساله یا در دوم است و بیست شتر نر دو
ساله یا در سه و بیست شتر ماده دو ساله یا در سه و سی شتر ماده سه ساله
یا در چهار و بر قول دیگر بیست و پنج شتر ماده یک ساله و بیست و پنج شتر ماده
دو ساله و بیست و پنج شتر ماده سه ساله و بیست و پنج شتر ماده چهار ساله
و این دیه در عرض سه سال داده می شود و خواه دیت قتل باشد و
خواه دیت اعضا بر قاتل نیست بر عاقله اوست چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و در سایر دیات از طلا و نقره و گاو و گوسفند و حله مثل آنست که در
عمد مذکور شد و اگر کسی مسلمانی را در ماههای حرام بکشد یعنی ماه ذی القعده
و ذی الحجه و محرم و رجب می باید یک ثلث دیه بر دیت بیفزاید و
به بهاء از هر جنسی که دهد و جمعی از فقها قائل شده اند که اگر در حرم مکه
بکشد نیز این حکم دارد و اکثر متاخران گفته اند سندی ندارد و
غافل شده اند در تهذیب و کلینی هر دو حدیثش مذکور است و اگر هم در حرم
باشد و هم در ماه حرام بعضی گفته اند یک ثلث کافی است و بعضی بر دو ثلث

قائل

قائل شده اند که اضافه باید کرد و در دیت اعضا اگر در اشهر حرم باشد
یا در حرم واقع شود چیزی زیاد نمیشود و دیه زن در جمیع اصناف مذکوره — اجناس خ
نصف دیه مرد است و دیه ولد الزنا اگر اظهار اسلام کند موافق مشهور
مثل دیه مسلمان است و بعضی گفته اند مثل دیه کافر ذمی است و بعضی گفته اند
در اصل دیه ندارد و در دیه ذمی یعنی یهودی و نصرانی و مجوسی که جزیه
دهند و در امان باشند خلاف است اکثر گفته اند هشتصد درهم است و در
بعضی از روایات چهار هزار درهم وارد شده است و در بعضی موافق
دیه مسلمان نیز وارد شده است و حمل کرده اند بر کسی که عادت کرده باشد
بکشتن ایشان امام علیه السلام می تواند که دیت ایشان را تغلیظ گرداند تا دفع
جرأت او بشود و بنا بر مشهور دیت زن ذمیه چهار صد درهم است و
دیه غلام قیمت اوست مادام که زیاده از دیت حر نباشد و اگر زیاده
باشد بدیت از او بر میگردد و زیادتی را اعتبار نمیکنند و جراحتهای
اعضای او را بنسبت بقیمتش اعتبار میکنند پس اگر جنایتی بر او واقع
شود که در آزاد نصف دیت باشد در او نصف قیمته خواهد بود
چنانچه گذشت **دوم** در بیان مقدار درهم و دینار است موافق ارزش
این زمان چون موافق مشهور اختیار دادن اجناس مذکوره با
قاتل و جارح است و غالبا غیر طلا و نقره متعارف نیست که داده باشند

باید که مقدار درهم و دینار معلوم شود بدانکه خلافی نیست میان علما که دینار
در جاهلیت و اسلام تفاوت نکرده است و دینار که مثقال شرعی است
و هر یکی موافق اشرفی تمام الوزن دو بیتی چهار دانگ نیم مثقال صیرفی است
یعنی سه ربع مثقال صرافانست پس هزار دینار بحساب این زمان هزار
اشرفی تمام عیار است و در زمان سابق چون نقره گران تر یا طلا ارزان
تر بوده یکدینار مساوی ده درهم بوده است لهذا ده هزار درهم بعوض
هزار دینار مقرر شده است و در این زمان از دو برابر نیز تفاوت
بیشتر شده است و چون بنا بر مشهور اختیار با قاتلست زیاده از تسلیم
ده هزار درهم اثبات زاجبر نمیتوان کرد اگر چه احوط آنست که دیه بدهند
و بحساب طلا بدهد و درهم موافق آنچه فقیر در رساله اوزان تحقیق کرده‌ام
موازی شصت و سه دینار فارسی است یعنی سه بیتی و سه نار موافق
عباسی ده دانگی قدیم و موافق زر نه دانگ و بیتی جدید درهم موازی
شصت و شش دینار و نه جزو از نوزده جزو یکدینار خواهد بود و از
سیزده قازیکی و نیم کمتر باشد پس دیه مرد آزاد که ده هزار درهم است
بزر ده دانگی قدیم شصت و سه تومان است و بزر نه دانگی [illegible]
شصت شش تومان سه هزار و صد و پنجاه هشت دینار است و دیت زن
نصف این مبلغ است و دیه اهل ذمه موافق مشهور که هشتصد درهم است

بعزب

بعزب جدید پنج تومان و سه هزار و پنجاه و سه دینار است و سایر دیات
انشاء الله مذکور خواهد شد برای قیاس است و باین حساب معلوم میتواند
شد **فصل دوم** در اسباب ضمانست که موجب دیه میگردد و آن بسه نوعست
اول آنکه خود مباشر باشد نه بعید و آن افراد بسیار دارد **اول** طبابت
کردن و مشهور میان علما آنست که اگر طبیب بی وقوف باشد یا معالجه
طفل یا دیوانه بدون رخصت ولی شرعی او بکند یا بالغی را بی رخصت او
معالجه کند ضامنست که دیت از مال خود بدهد و اگر طبیب حاذق باشد
و برخصت بیمار معالجه کند و تلف شود چند قولست یکی آنکه ضامنست
مطلق و میباید دیه بدهد هر چند کوتاهی نکرده باشد و بعضی گفته اند مطلقا
ضامن نیست و بعضی گفته اند اگر پیشتر ابراء ذمه او کرده است بیمار
ضامن نیست و الا ضامن است چنانچه در روایتی از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که هر که طبابت کند یا بیطاری کند باید برائت بگیرد از
ولی او و الا او ضامن است و در حدیث دیگر منقولست که آن حضرت
حکم کرد بضامن بودن ختانی که در وقت ختنه حشفه طفلی را که بریده
بود **دوم** اگر کسی در خواب در روی کسی بغلطد یا بسبب دیگر کسی را بکشد
یا مجروح کند اکثر گفته اند دیه بر عاقله است و بعضی گفته اند دیه از مال
خود میدهد **سیم** آنکه هرگاه مردی در جماع قبل یا دبر زن خود یا در

فشردن او و دبر گرفتن او عنفی بکند که زن بمیرد مشهور آن است که دیه
بر مال او لازم است چهارم مشهور آنست که اگر کسی متاعی بر سر خود بگیرد درجایی
ببرد و بر آدمی بخورد و او را بکشد یا جراحتی بکند از مال خود ضامن است
که دیه بدهد پنجم هرگاه کسی صدائی بر کسی بزند و او بمیرد اگر صدا بالغی زند
که غافل نباشد و بیمار و دیوانه نباشد ظن غالب خواهد بود که از آن
صدا نمرده است و بمرگ خود مرده است چیزی بر او لازم نیست و اگر آن
مرد بیمار یا کودک یا دیوانه یا غافل باشد و مقارن آن صدا بمیرد
مشهور آن است که دیه بر او لازم است در مال او و بعضی گفته اند دیه
بر عاقله اوست و همچنین است حکم اگر بشمشیری بر کسی حمله کند و او بمیرد ششم
هرگاه بشمشیر بر کسی حمله کند و او بگریزد و در گریختن بچاهی یا از بامی
بیفتد و یا شیری او را بدرد بعضی گفته اند بایدیه بدهد و بعضی
گفته اند اگر کور باشد دیه می دهد و الا دیت بر او نیست و بعضی
گفته اند اگر در گریختن بی اختیار باشد بر او دیت لازم است هفتم هرگاه
دو کس در دویدن بر یکدیگر بخورند و هر دو بمیرند وارث هر یک نصف
دیه از وارث دیگری بگیرد و اگر یکی بمیرد نصف دیه بر دیگری لازم
می شود و بعضی موافق روایت کل دیه قائل شده اند و اگر دو غلام
بر یکدیگر بخورند و هر دو بمیرند خون هر دو هدر است و اگر یکی بمیرد نصف

دیه

دیت او متعلق برقبه زنده میگردد و اگر دو سواره در تاختن بر یکدیگر
بخورند اگر هر دو با اسبان بمیرند نصف دیه هر یک و نصف قیمت
اسبش بر ورثه دیگری لازم است که از مال او بدهد و اگر یکی بمیرد با اسبش
نصف او و نصف قیمت اسبش بر دیگری لازم است بنابر مشهور و اگر
دو طفل نابالغ سوار شوند و اسب بتازند و بر یکدیگر بخورند و بمیرند
نصف دیه هر یک بر عاقله دیگری است هشتم اگر شخصی در میان تیراندازان
بگذرد و تیری بر او بخورد و بمیرد اگر تیرانداز گفته باشد با خبر باشید
و او شنیده باشد و بازایستاده باشد خونش هدر است و اگر نگفته باشد یا
گفته باشد و او نشنیده باشد یا شنیده باشد در وقتی که او را حذر
ممکن نباشد دیه بر عاقله تیرانداز است و اگر کسی کودک را بر دوش
گرفته و در میان ایشان میگذرانیده و تیر بر آن کودک بخورد و بکشد
بعضی گفته اند دیت بر آنست که کودک را بر دوش گرفته است و
بعضی گفته اند بر عاقله تیرانداز است نهم روایتی واقع شده است در
زمان حضرت امیرالمؤمنین سه دختر یکی بر دوش دختری سوار شده دختر
دیگر چیزی یا دستی بر آن دختر دوم زد و او برجست و دختر اول از دوش
او افتاد و مرد حضرت فرمود که آن دو دختر هر یک نصف دیه او را
بدهند و اکثر علما باین روایت عمل کرده اند و بعضی موافق روایت

دیگر قایل شده اند که دیت او به حسب حصه تعلق بدیت مرده دارد
که سوار شده و آن ساقط می شود و آن ده ور حصه دیگر هر یک ثلث دیه را
میدهند و بعضی گفته اند که اگر دختری که او بر داشته بود بی اختیار جسته است
تمام دیه را آن میدهد که چوب زده است و اگر باختیار جسته است تمام دیه را
خود میدهد دوم مشهور میان علما آنست که هر که در شب کسی را از خانه بیرون
برد ضامن است تا او را بخانه بر گرداند و اگر بر نگرداند باید که دیت او را
بدهد مگر آنکه ثابت کند که او را دیگری کشته است پس از او دیه ساقط میشود
این در صورتیست که او ناپیدا شود و اگر او را مرده بیابند و اثر قتل بر او
نباشد اکثر گفته اند باز دیه بر او لازم است و بعضی گفته اند در این صورت دیه
از او ساقط میشود و اگر او را کشته بیابند و بر دیگری کشتن او را ثابت
نکند بعضی گفته اند او را بعوض میتوان کشت و اکثر گفته اند دیت میدهند
و بعضی گفته اند که اگر لوث متحقق باشد نسبت باین شخص که او را برده یا دیگر
بحکم قسامه عمل میکنند و اگر قتل عمد بقسامه ثابت شود آنکه قسامه برای او ثابت
شده او را میکشند و اگر شبه عمد یا خطا ثابت شود دیه میگیرند از او و اگر
لوث نباشد از آنکه او را از خانه بیرون برده دیت میگیرند و از عمرو بن
ابی المقدام منقولست که گفت من در مسجد الحرام بودم و ابو جعفر دوانیقی
از خلفای بنی عباس مشغول طواف بود و مردی او را ندا میکرد که ای امیر

ای

این دو مرد در شب بخانه برادرم آمدند و او را بیرون بردند از خانه خود و بسوی
من بر نگشته و بخدا سوگند که نمیدانم چه کردند با او و دوانیقی گفت اگر دیگر باو
گفتند ای امیر با او سخن گفتیم و بخانه خود بر گشت با ایشان گفت فردا
وقت نماز عصر در همین مکان نزد من بیائید چون روز دیگر وقت عصر
نزد او حاضر شدند شکوه را بحضرت امام جعفر صادق ع نمود و بحضرت
گفت میان ایشان حکم کن حضرت ع فرمود که خود میان ایشان حکم کن
حضرت را سوگند داد که در میان ایشان حکم کن چون برای آن حضرت جای
نماز از حصیری گستردند و حضرت بر روی آن نشست و دو خصم آمدند در
برابر آن جناب نشستند چون ایشان دعوی و جواب دعوی را بعرض رسانیدند
گذشته عرض کردند حضرت بکاتب خلیفه خطاب کرد که ای پسر بنویس بسم الله
الرحمن الرحیم رسول خدا ص فرموده که هر که مردی را از خانه بیرون برد
ضامن است مگر آنکه گواه بگذراند که او را بخانه برگردانیده است ای غلام
این را ببر و گردنش را بزن گفت یا ابن رسول الله من او را نکشتم و او را
نگاه میداشتم و رفیق من کارد بر او زد و او را کشت حضرت فرمود ای
غلام دست از او بردار و رفیقش را بگیر رفیق گفت یا ابن رسول الله
من غیر این نکردم او را یک ضربت کشتم حضرت برادر مقتول را گفت
که این را گردن بزن بقصاص برادر خود و آنکه او را نگاه داشته

برادر حکم فرمود که بزندان برند و تا زنده باشد در زندان باشد و هر سال
تازیانه اش بزنند و بعضی گفته اند که گویا حضرت در این واقعه بعلم خود عمل کردند
چون بعلم امامت میدانستند که ایشان او را کشته اند و باین مدعیان را
باقرار آورده اند مانند اکثر قضایای عجیبه خود حضرت امیر المؤمنین ع یازدهم
طفلی را که بدایه بدهند که بخانه خود برده شیر بدهد و بعد از آنکه بیاورد مادر او
و اقارب طفل گویند که این طفل ما نیست او را نشناسند و قولش مسموع
نمی‌باشد مگر آنکه معلوم باشد که این طفل غیر آنست در این صورت باید دیت آن
طفل را بدهد اگر طفل دیگر نیاورد که محتمل باشد که آن طفل است دوازدهم اگر
دایه در خواب بر روی طفل بگردد و او را هلاک کند روایات بسیار
وارد شده است که اگر غرض او از دایه شدن طلب فخر و عزت بوده است
دیه بر مال اوست و اگر از جهت فقر و تنگدستی دایه شده است دیه بر عاقله
اوست و اکثر فقها باین روایت عمل کرده اند و اکثر متاخرین قائل
شده اند که دیه مطلقا بر عاقله اوست و اول اقوی است سیزدهم در
روایتی از حضرت صادق ع منقولست در باب دزدی که بخانه زنی
رفت و اسباب خانه را جمع کرد و با زن زنا کرد و فرزند آن زن
خواست که آن را دفع کند فرزند را کشت و اسباب را برداشت که
بیرون رود زن دزد را کشت حضرت فرمود که از مال آن دزد

دیه

دیه پسر را بگیرند و چهار هزار درهم برای آن زن بدهند بجهت آنکه با او زنا کرده است
از مال دزد بگیرند و خون دزد هدر است و اکثر فقها باین روایت عمل کرده اند
و متاخران از فقها در بعضی احکام مذکوره رد کرده اند چهاردهم در روایت
دیگر از آن حضرت منقولست که در باب زنی که در شب زفاف یار خود را
آورده و در حجله خود پنهان کرد چون شوهر اراده جماع کرد یار از پرده
در آمد و خواست شوهر را بکشد و شوهر غلبه کرد و او را کشت و زن شوهر را
کشت حضرت فرمود که زن باید دیه آن یار را بدهد که او را فریب
داده و بخانه آورده و زن را بقصاص شوهر بکشند و جمعی از علما گفته اند
که خون یار هدر است و دیه ندارد پانزدهم در حدیث صحیح وارد شده است
که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع چهار کس با هم شراب خوردند و دو کس
مجروح شدند و دو کس کشته شدند حضرت فرمود که دیت آن دو کس که
کشته شده اند بر آن دو کس است که مجروح اند و دیت جراحت خود را از
دیه کشته‌ها کم کنند و در روایت دیگر وارد شده است که دیه مقتولان را
بر قبیله‌های چهار کس حواله میکنند و دیت مجروح را از دیه کشته‌ها بر
میدارند ۱۶ در روایت معتبر وارد شده است که در زمان حضرت
امیر المؤمنین ع شش نفر طفل در میان نهر فرات بازی میکردند یکی از ایشان
غرق شد از آن پنج نفر دیگر که مانده بودند دو نفر شهادت دادند

که آن سه نفر دیگر او را غرق کرده اند و آن سه نفر شهادت دادند که این
دو نفر او را غرق کرده اند حضرت فرمود که آن دو نفر که سه کس ایشان
شهادت دادند سه حصه دیه را بدهند و آن سه نفر که دو کس بر آن شهادت دکواهی
دادند دو حصه دیت را بدهند و اکثر فتوی این حکم را مخصوص این واقعه
دانسته اند و با وجود این بعضی قائل شده اند **نوع دوم** آن است که
سبب شده باشد نه مباشر و آن نیز افراد بسیار دارد **اول** آنکه سنگی نصب
کند یا چاهی بکند و کسی پایش بر سنگ برآید و بیفتد یا در چاه بیفتد و بمیرد
و اگر اینها را در ملک خود کرده است و کسی بسبب آن هلاک شود ضامن نیست
مگر آنکه شخصی را بخانه تکلیف کند و او کور باشد یا هوا تار باشد یا سر چاه را
پوشیده باشد و باو نگوید که این سنگ یا چاه بر سر راه است در این صورت
اکثر گفته اند که ضامن دیت او را و همچنین اگر در صحرای مباحی کرده
باشد بر او ضمان نیست و اگر در ملک دیگری کرده باشد برخصت او باز
ضامن نیست و اگر بی رخصت او کرده باشد و سبب تلف کسی شود موافق
مشهور ضامن است و اگر در شارعی چاه کنده باشد و کسی در آن بیفتد
و بمیرد اگر شارع تنگی باشد در شارع گشاده در میان شارع در غالب الحال
مرور است بکند اکثر گفته اند مطلقا ضامن است و اگر در شارع فراخی باشد
و در کنار شارع بکند در جائی که بر آن مرور کم واقع می شود و اگر برای جمع

آب

آب خوردن عامه مسلمانان یا از برای جمع شدن آب باران باشد اکثر
گفته اند ضامن نیست و بعضی در اینجا نیز تفصیل قائل شده اند و بعضی گفته اند
که اگر باذن امام کنده است ضامن نیست و الا ضامن است و اگر از برای
مصلحت خود کنده است مانند بیت الخلا ها در شارع مفتوح بکند ضامن است
دیه هر که را در آن بمیرد یا مجروح شود بنا بر مشهور **دوم** اگر کسی مسجدی
در کنار شارع بسازد و سبب تلف کسی شود بعضی گفته اند ضامن نیست
و بعضی گفته اند اگر باذن امام ساخته است ضامن نیست و بنا بر مشهور
که احیای زیاد و تا طریق مسلمانان جایز نیست مسجد ساختن حرام است
و مطلقا ضامن است **سیم** اگر کسی فرزند خود را بکسی دهد که شنا باو تعلیم
کند و او غرق شود اگر تقصیر کرده است ضامن است دیه الطفل را و اگر
تقصیر نکرده است خلاف است اکثر گفته اند ضامن نیست و بعضی حکم بضمان
کرده اند و اگر طفل یا دیوانه را بی رخصت ولی شرعی ببرد که شنا تعلیم
کند و غرق شود ضامن است **چهارم** اگر ده نفر در منجنیق بیندازند و سنگ
رد شود بر یکی از ایشان واقع شود و بمیرد خود یا نه نفر دیگر شریکند در
قتل او و بیفتد حصه مقتول ساقط می شود و بر هر یک از نه نفر دیگر ده یک
دیه او لازم می شود و اگر منجنیق را بر شخص مخصوص بیندازند و بقصد او بیندازند
و بر او واقع شود و بمیرد حکم قتل عمد دارد و باعث قصاص می شود و بعضی گفته

علما موافق روایتی قائل شده اند که اگر کسی شروع کند در خراب کردن دیواری
و بر یکی از ایشان فرود آید و بمیرد جمیع دیه او بر دو نفر دیگر لازم است
و اکثر گفته اند چون خودش نیز دخیل بوده است بر هر یک از آنها ثلث دیه
لازم می شود **پنجم** هرگاه دو کشتی در اثنای حرکت بر یکدیگر بخورند و هر دو شکسته
شوند و اموال و نفوس تلف شوند اگر باد اختیار را از دست ملاحان گرفته و بدون
اختیار ایشان واقع شده است هیچیک ضامن نیستند و اگر باختیار ایشان
حرکت میکرده و صاحب کشتی دو کشتی را سیر داده و صاحب مال کشتی نیست نصف
قیمت هر کشتی و نصف اموال هر کشتی هدر است و نصف قیمة هر کشتی و آنچه
در آن بوده است از اموال بر صاحب کشتی دیگر است و اگر کشتی از ملاحان است
و اموال از دیگران نصف قیمت هر کشتی بر دیگری است و هر دو ضامن جمیع
اموال هر دو کشتی خواهند بود برای صاحبانش و اگر جمعی در کشتیها تلف
شده باشند اگر عمدا کرده اند قصاص بر ایشان لازم می شود و اگر خطا
کرده اند دیه بر مال ایشان لازم می شود **ششم** اگر کسی در ملک خود یا در
زمین مباحی دیواری بسازد و منهدم شود و کسی تلف شود او ضامن نیست
و اگر دیواری متصل بشارع یا بخانه همسایه بسازد اگر راست ساخته یا مایل
بخانه خود ساخته و منهدم شود و کسی تلف شود ضامن نیست و اگر دیوار
مایل بخانه همسایه یا مایل بشارع ساخته و خراب شود یا بعد از ساختن میل
کند

کند بشارع یا بخانه همسایه و نتواند علاج کرد و نکند یا اثر انهدام در دیوار
ظاهر شد و علاج نکرد تا خراب شد در همه این صور اگر کسی تلف شود یا
مجروح شود ضامنست علی المشهور **هفتم** مشهور میان علما رضوان الله علیهم آنست
که جایز است ناودان بر راه مسلمانان نصب کردن و همچنین چوبها از دیوارها
بیرون کردن و پنجره و روزنها ساختن مادام که مرتفع باشد و ضرر
بپیاده و سواره و کجاوه نرسانند اگرچه روایات وارد شده که حضرت
صاحب الامر ع ظاهر شود اینها را از راه مسلمانان برطرف خواهد کرد
بنابر مشهور که جایز است اگر بیفتد و کسی را بکشد یا مجروح کند یا مالی را
تلف کند خلافست در ضامن بودن صاحب ناودان و غیر آن و جمع
کثیر از علما قائل شده اند که ضامنست دیه نفوس و قیمت اموال را از
مال خود و بنابر قول بضمان اگر آنچه از ناودان بیرونست بیفتد خلافی
میان قائلین بضمان نیست در همه را ضامنست و اگر همه ناودان
بیفتد که بعضی در میان دیوار او است و بعضی بیرون اکثر گفته اند
قیاس میکنند و قدر بیرون دیوار و قدر اندرون را و به نسبت اندرون
ضامنست و به نسبت بیرون ضامن نیست **هشتم** اگر آتشی در ملک دیگری
بر حصه او بر افروزد و باد آن آتش را بخانه و اموال او برساند و
تلف نفوس و اموال شود همه را ضامن است و اگر در ملک خود یا در زمینی

باقی آتش را فروزد و چیزی بسوزد و ضرری مترتب شود اگر مظنه تعدی بهمسایه نباشد
یا اکتفا بقدر ضرورت کرده باشد ضامن نیست و اگر در وقت وزیدن
باد تند زیاد از قدر احتیاج آتش برافروزد و آتش در خانه همسایه
بیفتد ضامنست بنابر مشهور نهم اگر کسی در بیابان شارع بول کند
و پای کسی از ان بلغزد و بیفتد و بمیرد بعضی گفته اند ضامنست دیه اورا
و همچنین اگر پای کسی بدر رود و متاعی را بیندازد و بشکند او ضامنست
و اکثر گفته اند ضامن نیست و اگر راه اب را بپاشد و کسی بلغزد و یا آب
کسی بیفتد و اب و صاحبش تلف شود یا پوست خربوزه یا هندوانه یا خیار
و امثال اینها از چیزهای لغزنده بر سر راه بیندازند و کسی بسبب آن تلف
شود یا مال کسی ضایع شود خلافست میان علما بعضی در اینها هم حکم
لغزان کرده اند و بعضی گفته اند مطلقا ضامن نیست و بعضی گفته اند
که اگر اینها را دیده و ملتفت است حذر اکرد و نکرده است ضامن
نیست و الا ضامنست و مسئله خالی از اشکال نیست دهم اگر کوزه را
بر بام خانه خود بگذارد و بیفتد بسبب ریح و کسی را تلف کند یا مالی را
ضایع کند اگر تقصیری در گذاشتن نکرده مشهور آنست که ضامن
نیست یازدهم اگر شتری مست شود یا حیوانی سرکش و موذی شود یا سگی درنده
باشد باید صاحبان محافظت آنها بکنند و اگر نکنند جنایت اینها را الواقی مشهور

مشهور ضامنند

ضامن است و اگر ندانند که آنها چنین اند یا دانند و تقصیری در محافظت آنها
نکرده باشد ضامن نیست و اگر بر کسی حمله کنند و او از برای دفع ضرر از خود
چیزی بر آنها بزند و بمیرند ضامن نیست و اگر بغیر جهت دفع بکشد ضامنست
و اگر گربه بکسی ضرر رساند صاحبش ضامن نیست لاکن گفته اند اگر ضرر رساند
میتوان اورا کشت دوازدهم اگر حیوانی بطلب حیوان دیگر برود و آنرا بکشد
یا مجروح کند مشهور آنست که اگر صاحبش تقصیری در حفظ آن کرده است
ضامن است و اگر نه ضامن نیست و اگر حیوان صاحب خانه آنرا که داخل
شده است بکشد صاحب خانه ضامن نیست و در حدیث معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که در زمان حضرت رسالت پناه ص گاوی خری را
کشت مرافعه بخدمت حضرت آوردند در وقتی که حضرت امیر ع و ابوبکر
و عمر و جمع دیگر از صحابه حاضر بودند اول حضرت فرمود که ای ابوبکر
میان ایشان حکم کن ابوبکر گفت یا رسول الله حیوانی حیوان دیگر را کشته
چیزی لازم نمیشود حضرت بعمر فرمود که تو حکم کن میان ایشان او نیز
مثل خود اول جواب گفت حضرت فرمود که یا علی تو حکم کن میان ایشان
گفت بلی یا رسول الله اگر گاو در طویله خر داخل شده است و از آنجا کشته است
صاحبها و ضامن قیمت خر است و اگر خر داخل طویله گاو شده است و گاو آنرا
کشته است صاحب گاو ضامن نیست پس حضرت رسول دست بسوی آسمان

بلند کرد و گفت حمد میکنم خداوند را که برای هر کسی قرار داده است که بحکم
پیغمبران حکم بکند **نهم** اگر کسی داخل خانه دیگری شود و سگ صاحبخانه
او را بگزد اگر برخصت صاحبخانه داخل شده است صاحب خانه ضامن است و
اگر بی رخصت داخل شده است ضامن نیست و بر این مضمون احادیث بسیار است
چهارم دابه کسی که جنایتی که بر کسی بکند چند قسم دارد **اول** آنکه صاحب دابه
سوار باشد و رانده در این صورت مشهور آنست که سوار ضامن است آنچه
جنایت کند دابه بدست خود یا دهان و بسر خود بنا بر مشهور و جنایتی که
بپا کند ضامن نیست **دوم** آنکه سوار باشد یا ایستاده باشد در این صورت
مشهور آنست که ضامن است جنایت سر و دستها و پاها را **سیم** آنکه پیاده
باشد و سر دابه را کشد ضامن جنایت سر و دستها است و ضامن جنایت
پاها نیست **چهارم** آنکه پیاده باشد و پیش انداخته باشد و دواند مشهور
آنست که جمیع جنایتهای او را ضامن است **پنجم** آنکه در جمیع این صور دیگری
آن دابه را رم بدهد و بآن سبب جنایتی بکند ضامن او بر کسی است که او را
رم داده است بلکه در بعضی روایات ظاهر میشود که اگر کسی چیزی در راه
بگذارد که دابه رم کند جنایتی که بکند بر اوست **ششم** آنکه دابه از دیگری
باشد و شخصی بکرایه یا بعاریه سوار باشد اگر صاحب همراه نباشد در همه
اقسام مثل صاحب است و اگر صاحب همراه باشد مشهور آنست که صاحب

ضامن

ضامن جنایتهاست نه سواره و اگر در این صورت دابه سوار را بیندازد
صاحب دابه ضامن نیست مگر آنکه بسبب او شده باشد چنانچه عادت بعضی
از مکاریان راه مکه است **هفتم** آنکه شخصی غلام خود را سوار دابه کند
اگر غلام نابالغ باشد جنایت دابه بر آقاست و اگر بالغ باشد اگر
جنایت بر بدن کسی واقع شده تعلق برقبت غلام میگیرد و بعضی
گفته‌اند اگر برخصت مولی سوار شده است بر مولاست و اگر جنایت
بر مال کسی واقع شده است اکثر گفته‌اند مولی ضامن نیست و لیکن
بعضی گفته‌اند بعد از آزادی از او میگیرند و بعضی گفته‌اند او را
سعی میفرمایند که دیه را کسب کند و بدهد **نوع سیم** آن است در چند
موجب با یکدیگر جمع شده باشد و این نیز بر چند قسم است **اول** آنکه
مباشر و سبب با یکدیگر جمع شوند و غالب مباشر اقوی است مثل آنکه کسی
چاهی بکند و دیگری شخصی را در آن چاه بیندازد یا یکی شخصی را
نگاه دارد و دیگری او را بکشد و امثال آنها که در این مواضع مباشر
قوی تر است و گاهی باعتبار نادانی مباشر سبب اقوی میشود مثل
آنکه کسی چاهی در غیر ملک خود کنده باشد و روی آن را پوشیده
باشد و دیگری نداند که چاه در آنجاست دستی بر کسی بزند و بآن
سبب در آن چاه افتد در اینجا سبب را اقوی دانسته‌اند یعنی

چاه‌کن ضامنست و درین باب فرضها در پیش گذشت و گاه است که
که دو سبب باهم جمع میشوند مثل آنکه یکی سنگی بر سر راه گذاشته و دیگری
چاه کنده اول پایش بسنگ برآمد و بعد از آن بچاه افتاد چون
اول سبب شده اکثر گفته اند که او ضامن است و درین مقام
مناسبت که مسئله زبیه اسد را ذکر بکنند یعنی گودالی بکنند که شیر
در آن بیفتد و شکار کنند و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد
باقر ع منقولست که در زمان حضرت امیرالمؤمنین ع چهار نفر رفتند
بدیدن شیر که در زبیه افتاده بود و یکی پایش لغزید و افتاد و بدیگری
چنگ زد و گرفت او نیز بسیم چسبید و سیم بچهارم چسبید و هر چهار بگودال
افتادند و شیر ایشان را هلاک کرد حضرت امیر ع فرمود در باب
حکم ایشان که اول طعمه شیر بود که بسبب افتاد که ورثه او طلب
دیه بورثه چهارم بدهند و ورثه دویم ثلث دیه بورثه سیم بدهند و
ورثه سیم تمام دیت بورثه چهارم بدهند و در روایت دیگر وارد
شده است از حضرت صادق ع که چنین واقعه در یمن واقع شد و حضرت
امیرالمؤمنین ع چنین حکم فرمود در قبایل الجماعت که بر سر آن زبیه ازدحام
کرده بودند باید که بورثه اول ربع دیت بدهند و بورثه دویم ثلث
دیه و بورثه سیم نصف دیه و بورثه چهارم یک دیت تمام و علما را در توجیه

این

این دو روایت سخن بسیارست و فقیر نیز در تصانیف خود در مقام
تحقیق آن کرده ام که این رساله محل ذکر آنها نیست و اقبح بای
مسئله که واقع می شود **فصل سیم** در بیان دیات شجاعات و آنها
وارد نه بر دو قسم اند یکی آنکه تقدیری از شرع بخصوص در آن واقع نشده است
و درین ارش است یعنی فرض میکنند که اگر این شخص بنده بود بسبب این
جنایت چه مقدار نقص در قیمت او بهم میرسید همان تفاوت را
نسبت بدیه آن شخص حساب میکنند مثل آنکه اگر بنده بود ده یک قیمتش
کم می شد در اینجا ده یک دیت او را می گیرند و قسم دیگر آن است
که از شرع بخصوص دیتی در آن وارد شده است و غالب آن است آنچه
در آدمی دو تا است در هر دو یک دیه است و در هر یک نصف دیه مانند
چشم و دست و پا و آنچه در آدمی یکیست مانند ذکر و زبان در آن
یک دیت است و هر یک از آنها انشاء الله تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد **اول** در
دیه موی سر و ریش است مشهور میان علما آن است اگر کاری بکند
که موی سر مرد برطرف شود و نروید تمام دیه مرد لازم می شود و اگر
بروید ثلث دیه لازم می شود و همچنین در موی ریش مرد اگر نروید
تمام دیت است و اگر بروید ثلث دیت و بعضی گفته اند در موی سر و ریش
هر یک که نروید صد اشرفی باید داد و سند این قول معلوم نیست و

بعضی از علما گفته اند در هر یک از سر و ریش اگر بروید ارش بگیرند و بعضی
گفته اند موی سر اگر نروید صد اشرفی و موی ریش اگر نروید ثلث دیه
او کافی است و اگر موی سر زن را ببرد و یا بتراشد اگر نروید تمام دیت
زن لازم می شود و اگر بروید مهر مثل آن زن لازم می شود و بعضی گفته اند
اگر بروید ثلث دیت زن لازم می شود و در روایت معتبر وارد شده است در بروید
باب کسی که موی سر زن را بتراشد او را بزنند و زندان دراورند
و حبس کنند او را در زندان مسلمانان تا معلوم شود که مویش میروید
یا نمیروید اگر بروید مهر مثل زنان خویشان او را از او بگیرند و اگر نروید
دیه تمام از او بگیرند و بعضی گفته اند مدت دیه معلوم کردن که میروید یا
نمیروید یک سالست و در روایتی بر این مضمون وارد شده است و بعضی گفته اند
قول اهل خبرت و توقف کافیست و اگر خلافش ظاهر شود عمل باین خواهد
کرد و اگر بعضی از سر و ریش را موی ریش را ازاله کند آن بعض را با کل
سر قیاس میکنند و بان نسبت دیه میگیرند **دوم** در موی ابروها اکثر گفته اند
که در هر دو پانصد اشرفی است و در هر یکی دویست و پنجاه اشرفی خواه
بروید خواه نروید و جمعی گفته اند اگر بروید ارش بگیرند و بعضی
گفته اند که در هر دو مجموع دیه آن شخص است و در هر یک نصف دیت و
بعضی صد اشرفی نیز گفته اند و در هر دو اول اشهر است **سیم** در موی
مژگانها

مژگانها اگر ازاله کند و نروید خلاف است بعضی گفته اند اگر مژگان هر دو
چشم باشد تمام دیت آن شخص است و از یک چشم نصف آن و اگر نروید
ارش است و بعضی گفته اند خواه بروید و خواه نروید ارش است و در
مویهای دیگر بدن تقدیری وارد نشده است اگر موجب نقص باشد
ارش خواهد بود **چهارم** در کور کردن هر دو چشم تمام دیت آن
شخص است و در هر یک نصف دیت آن و تفاوتی نیست میان دیده صحیح
و احول و شب کور و غیر آن و در یک چشم خلاف است اکثر گفته اند
که اگر پلکهای هر دو چشم را قطع کند تمام دیه آن شخص لازم میشود
و در هر دو پلک چشم نصف آن و در هر یک ربع آن بعضی گفته اند در پلک
بالا ثلث دیه چشم است و در پلک پایین نصف دیه چشم و بر این مضمون
حدیث صحیح وارد شده است و قوی است و بنا بر این از مجموع پلکها یک
دیت ان کم می شود و حمل کرده اند بر صورتی که زیاده از یک
کس ببرد یا بعد از دادن دیه بعض باقی را ببرد و چون مستند
صحیح نیست در اینکه در مجموع تمام دیت است ظاهر نیست که در مجموع نیز
همین مقدار ثابت شود اما کسی از فقها ندیدم که باین قول قائل
شده باشد و اگر کسی چشم صحیح کسی را که یک چشم داشته باشد کور کند
دیه تمام آن شخص بر او لازم میشود اگر چشم دیگرش کور مادرزاد

باشد یا به آفت آسمانی کور شده باشد و اگر کسی کور کرده باشد و او دیت
گرفته باشد یا قصاص کرده باشد یا بخشیده باشد مثل دیگران نصف دیه
لازم می‌شود موافق مشهور و این قید از اخبار ظاهر نمی‌شود و اگر حدقه
چشم کور بکنند چشم درست باشد و چیزی نه بیند ولیکن او را بکند مشهور آنست
که دیت آن ثلث دیه چشم صحیح است و بعضی ربع گفته‌اند **پنجم** در دیه
بینی است و در آن تمام دیت است اگر جمیع را قطع کند یا استخوان یا از
پایین استخوان جمیع آنچه نرمست ببرد و اگر بشکند بینی را و با صلاح نیاید
و فاسد شود باز تمام دیت لازم می‌شود و اگر درست شود و عیبی در آن نماند
اکثر گفته‌اند که صد اشرفی دیه است و اگر شل و ناقص بماند دو ثلث دیه میدهد
و در روثه بینی اکثر گفته‌اند که نصف دیت است و بعضی گفته‌اند ثلث دیه
لکن در تفسیر روثه خلاف کرده‌اند اکثر گفته‌اند دیواریست در میان
پره‌های بینی است و بعضی گفته‌اند سر بینی است و از پره‌های بینی اگر بریده بعضی
حذاقت بعضی گفته‌اند در هر یک ثلث دیت است و این قول درست است و لیکن
کتاب ظریف مستند اکثر احکام دیاتست و آن کتابیست که حضرت امیر
المؤمنین ع برای عمال خود نوشته که در باب دیات به آن عمل کنند و اکثر
علما سندش را صحیح میدانند اما فقیر سندش را در نهایت صحت میدانم
و هرجا کتاب ظریف بگویم اشاره به آن کتابست و در آن کتاب مذکور است

که اگر

که اگر روثه بینی را قطع کند یعنی کنار بینی را یا نصف اشرفی دیه است و اگر به تیر
یا نیزه سوراخی در بینی بکند که سد و نشود دیتش سیصد و سی و سه دینار
و ثلث دینار است یعنی اشرفی و اگر سد و بهم شود و با صلاح آید دیتش
خمس دیه روثه است که صد دینار باشد و اگر سوراخ به پرده میان بینی
در خنه کند و از آن سوراخ بگذرد دیتش پنجاه دینار است زیرا که نصف بینی را
سوراخ کرده است یعنی یک پرده یا نصف دیوار میان و اگر پرده
یا جمیع دیوار میان سوراخ کند و پرده دیگر را سوراخ نکند شصت
و شش دینار و دو ثلث دینار دیه است و اینها همه در صورتیست که سوراخ
ملتئم شود و با صلاح آید و اکثر فقها از این مضامین غافل شده‌اند و
بعضی دیگر نقل کرده‌اند و در حدیث دیگر وارد شده است که اگر کسی بینی کسی را
ببرد ثلث دیه بینی دیه است و این را نیز به غیر از یحیی بن سعید دیگری
متعرض نشده است **ششم** دیه گوش است و در هر دو دیه تمام است
و در هر یک نصف دیه و این در صورتیست که تمام گوش بریده شود
حتی بیخ گوش را از طرف خد خواه گوش شنوا باشد و خواه کر و اگر بعضی
از گوش را ببرد آن بعض را مساحت بکنند و نسبت به مساحت جمیع گوش
آن شخص ملاحظه بکنند و به آن نسبت از دیت بگیرند و بعضی گفته‌اند در
بریدن نرمه گوش ثلث دیه گوش است و در دریدن گوش ثلث دیه

گوش گفته اند بعضی از علما و در شل شدن گوش که آویخته شود دو ثلث دیه گوش است
و اگر شل شده را کسی ببرد ثلث دیه گوش میدهد هفتم دیه لبهاست و خلافی
نیست در آنکه اگر هر دو لب را ببرد تمام دیه آن شخص لازم می شود و در
هر یک از لبها خلاف است بعضی گفته اند در لب بالا ثلث دیت است
و در لب پائین دو ثلث دیه و بعضی گفته اند در لب بالا دو خمس دیه است
در چهارصد دینار است و در لب پائین سه خمس که ششصد دینار است
برای آنکه لب پائین آب را نگاه می دارد و در روایتی بر این مضمون
وارد شده است و بعضی گفته اند موافق کتاب ظریف در لب بالا
نصف دیه است و در لب پائین دو ثلث دیه و بنا بر این لازم می آید
که در هر دو لب زیاده از دیه آدمی باشد و این خلاف اجماع دیگر
اخبار است مگر آنکه فرق باشد میان آنکه با هم ببرند یا جدا ببرند و بعضی
گفته اند در هر یک نصف دیه است و تفاوتی میان بالا و پائین نیست
و جمعی از محققین متاخرین اختیار این قول کرده اند و مسئله مشکل است و
اولی صلح است و اگر بعضی از لبها بریده شود مساحت بگیرند آن بعض را نسبت
بکل و بآن نسبت دیه می گیرند و حد لب پائین از طرف عرض آنقدر است
در ازین دندانها جدا است و طولش بقدر طول دهان است تا گوشهای
لبها و لب بالا عرضش آنقدر است که از بین دندانها جدا است متصل

بسوراخهای

بسوراخهای بینی و آنچه محاذی آنست تا گوشهای لب و آنچه از گوشهای
لب گذشته است داخل لبها نیست و اگر لبها در هم کشیده شوند در
بیکدیگر متصل نشوند و دندانها نپوشانند بعضی گفته اند تمام دیه
لب بالا لازم است و اکثر گفته اند ارش باید گرفت و اگر لبها است
و آویخته باشد دیتش دو ثلث دیه لبهاست و اگر کسی آن لبهای
آویخته را ببرد ثلث دیه می دهد و در کتاب ظریف مذکور است در
اگر لب بالا شکافته شود در دندانها نمایان نشود و دوا کنند
و ملتئم شود دیتش صد دینار است و اگر چنین بدنما و قبیح باشد دیتش
صد و سی و سه دینار است و ثلث دینار است و اگر لب بالا شکافته شود
و دندان نمایان شود و ملتئم شود دیتش صد و سی و سه دینار و
ثلث دینار است و اگر چنان باشد دیتش سیصد و سی و سه دینار
و ثلث دینار است و اکثر علما گفته اند در سوراخ که در هر یک از
لبها که بشود اگر باصلاح نیاید ثلث دیه آنست و اگر باصلاح
آید خمس دیه آن لب هشتم دیه زبان است اگر زبان صحیح را از
بیخ ببرند تمام دیه او لازم می شود و اگر زبان لال را ببرند ثلث
دیه اوست و اگر بعضی زبان لال را ببرند بحسب جمیع زبان دیه
بگیرند و اگر بعضی زبان صحیح را ببرند مشهور آنست که بنسبت حروف

که کم شده است و بعضی گفته اند تکلم بآن تنها نموده با جمیع حروف که بیست و هشت
حرفست میگیرند نه بنسبت ساحت زبان و مجموع دیه را بر مجموع حروف
بالسویه قسمت میکنند و بآن نسبت میگیرند مثل آنکه ثلث زبانش را بریده اند
و چهارده حرف کم شده است نصف دیه را می گیرند و بعضی گفته اند
هر دو را اعتبار میکنند اگر باعتبار ساحت بیشتری شود ازان اعتبار
میکنند و اگر باعتبار حروف بیشتر می شود ازان اعتبار میکنند و در بعضی از روایات
عدد حروف بیست و نه وارد شده است بنا بر آنکه همزه و الف را جدا
یکی بگیر گرفته اند و اول اقوی و اشهر است و بعضی گمان کرده اند در وقت
بیان همزه و الف آن است که اول متحرکست و ثانی ساکن و این غلط است
زیرا که مخرج همزه در حلق است و مخرج الف در فضای دهان است و
ایضا معلوم است که وقت بیان ناخذ و قال با آنکه هر دو ساکن اند
و بعضی از اهل عربیت گفته اند که بنای بیست و هشت حرف بر اسم است
زیرا که الف اسم الف و همزه هر دو است و همزه نام مستحدثیست تازه همزه م
بهم رسیده است پس حروف بیست و نه اند و نامهاشان بیست و هشت است
پس معلوم شد که حدیث بیست و نه وجهی صحیح دارد و علیه اوجه است و اگر
کسی خواهد که نکته بگوید در همزه را حساب کرده اند و الف را حساب نکرده اند
برای آنکه زبان در مخرج الف دخل ندارد و بصورت است برای آنکه

در

در همزه نیز چندان مدخلیتی ندارد با آنکه بسیاری از حروف هستند
که زبان در آنها دخلی ندارد چون حروف لب که اند مانند با و فا و میم
و گویا حروف تهجی که برای اطفال می نویسند لا را برای الف الحاق
میکنند و الف که در اول است برای همزه میگویند چون الف ملفوظی
الف همزه است و چون الف ساکن را بدون حرفی که قبل از آن باشد
تکلم نمیتوان کرد لهذا لام را پیش از آن در آورده اند و خصوص
لام شاید برای این باشد که با الف افتتاح کلمه طیبه لا اله الا الله است
که افتتاح اسلام و ایمان بآن میشود آمدیم بر سر مطلب اگر در حروف
نقص بهم رسد اما شدید تر از اول یا کند تر سخن گوید باید ارش بگیرد
و همچنین اگر ادای حروف را بجوید که در اول میکرده نمیتواند کرد و
اگر حروف را صحیح از مخرج ادا نمیتواند کرد مثل آنکه را را لام میگوید
دو وجه دارد در حکم نقصان حرف داشته باشد و اگر یک کس جنایتی
کرد و نصف حرفها برطرف شد و دیگری جنایت دیگر کرد و نصف
آنچه باقی مانده بود برطرف شد ربع مجموع دیت را از دوم میگیرند
و اگر زبان طفلی را ببرد و هنوز بسخن نیامده باشد آنکه گفته اند
تمام دیت لازم می شود اگر بحدی رسیده باشد که اطفال دیگر بسخن
میگویند در آن سن و سخن نگوید و لکن زبانش را ببرد ثلث دیه را میگیرد

و اگر بعد از بریدن بسخن آید و بعضی از حروف را گوید و بعضی از حروف را
نگوید معلوم میشود که زبانش آفت نداشته است بقدر حروفی که کم شده است
دیت میگیرند و اگر جنایتی بر کسی بکنند و او دعوی کند که زبانش لال
شده است اکثر گفته اند بقسامه اثبات میکنند و در روایتی وارد
شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع مردی چیزی بر سر مردی
زد و او دعوی میکرد که چشمش چیزی نمی بیند و دماغش چیزی نمی شنود
و لال شده است و حرف نمی تواند گفت حضرت فرمود که اگر راست
میگوید سه دیت آدمی باید باو داد گفتند یا امیر المؤمنین چه دانیم که او
راست میگوید حضرت فرمود برای امتحان شامه اش لته سوخته را نزدیک
بینی او بدارند که دودش بدماغ او برود و اگر سرش را دور برد
و آب از دماغش جاری شود دروغ میگوید و الا راست میگوید و برای
امتحان باصره اش برابر قرص آفتاب او را بدارند اگر دیده اش
برهم زند دروغ میگوید و اگر دیده اش باز میماند راست میگوید و برای
امتحان زبانش سوزنی بر زبانش میزنند اگر خون سرخ بیرون می
آید دروغ میگوید و اگر خون سیاه بیرون می آید راست میگوید
و بعضی باین روایت عمل کرده اند و اگر جنایتی بر زبان کسی وارد
شود و لال شود دیت بگیرد و بعد از دیه گرفتن زبانش گویا شود

بعضی

بعضی گفته اند دیت را پس میگیرند و بعضی گفته اند این سخن گفتن عطیه ایست
از جانب خدا پس نمیگیرند دیت را هشتم دیت دندانهاست و
در مجموع دندانها یک دیت تمام است و مشهور آن است که دیت را
بر بیست و هشت دندان قسمت میکنند و آنچه زیاده بر بیست و هشت باشد
حکم دندان زاید دارد و دیتش ثلث دیه اصلیست و بیست
و هشت دندان چهار را ثنیه میگویند دو از بالا و دو از پایین
و بعد از آن چهار دیگر را رباعیه میگویند دو از بالا و دو از پایین
و چهار دیگر را انیاب میگویند یعنی نیش و آن دندانهای بعد است
و چهار دندان بعد از آنها را ضواحک میگویند در غالب در وقت
خنده ظاهر میشود و دوازده دندان دیگر دندانهای آسیابست
از هر طرف سه دندان از بالا و سه دندان از پایین و دوازده
دندان پیش را مقادیم میگویند و شانزده دندان که بعد از
پیشینهاست مواخیر میگویند و مشهور آن است که در دوازده پیش
هر یک پنجاه دینار است که نصف عشر دیه باشد و مجموع ششصد دینار
میشود که سه خمس دیت باشد و در هر یک از شانزده دندان موخر
بیست و پنج دینار است که مجموع چهارصد دینار است دو خمس دیت مرد
و در زن نصف این مقادیر است اگر بثلث دیه رسد و بعضی گفته

نیست میان دندان سفید و زرد و سیاه و اگر بسبب صنعت چنین شده
باشد و اگر بعضی سیاه شده باشد در آن ثلث دیه است و اگر
جنایتی بکند که سیاه شود دو ثلث دیهٔ آن دندان را میدهند
در حدیث صحیح وارد شده است که اگر چیزی بر دندان بزنند
یک سال انتظار بکشند اگر افتاد دیت بگیرند یا نصف درهم و اگر نیفتاد
و سیاه شد دو ثلث دیه بگیرند و بعضی گفته اند در سیاه شدن دندان
ارش است و در کندنش نیز ارش است و بعضی گفته اند در کندنش ربع
دیت دندان است و اگر دندان زاید را با دندانهای اصلی ضایع
کرده باشد زیاده بر دیت کل چیزی نمیدهد و اگر تنها کنده باشد ثلث
دیهٔ اصلی میدهد که در جنایتها واقع شده است اگر در میان مقادیم است
ثلث پنجاه دینار میدهد و اگر در میان مآخیر است ثلث بیست و پنج دینار
میدهد و بعضی گفته اند در دندانهای زیاد ارش میدهد و اگر بسبب
جنایت دندان شکافته شود و نیفتد دیت آن دو ثلث دیهٔ آن
دندان است و بعضی ارش گفته اند و در روایت ظریف نیز نصف دیهٔ
دندان است و اگر دندان شکافته شده را کسی بکند بعضی ثلث دیهٔ
آن دندان گفته اند و بعضی ربع موافق کتاب ظریف و بعضی ارش
و اول اشهر است و در این شکی نیست که اگر دندان را با پایش بکند

زیاده

زیاده بر دیت دندان نمیدهد و اگر آنچه بیرون و ظاهر است از دندان
بشکند و پایش بماند اکثر گفته اند باز دیت تمام دندان را می
دهد و بعضی گفته اند بنسبت مجموع حساب میکنند و میدهد دهم دیهٔ گردن
اگر بشکند و کج بماند تمام دیت میدهد و همچنین اگر مانع لقمه فرو بردن
شود تمام دیت گفته اند لازم میشود و اگر درست شود و نتوانند بجانب
راست و چپ نظر کند یا لقمه را بدشواری فرو برد مشهور ارش است
یازدهم دیهٔ دو استخوان در کتف بدوشها متصل می شوند و کتف
بذقن و از آنچه نه میگویند اگر هر دو از جا کنده شود دیهٔ دندانها یک
دیهٔ تمام است و اگر با دندانها باشد دو دیت تمام و اگر جدا نشوند
اما خاییدن و سخن گفتن دشوار شود ارش لازم میشود دوازدهم دیهٔ
دستها است و خلافی نیست در آنکه در قطع هر دست نصف دیه است
و در قطع هر دو تمام دیت و در این نیز خلافی نیست که اگر دستش را
از زند ببرند یعنی مفصل کف و ساعد صاحب دست که دستش را بریده ا
و این احکام در آن جاریست و اگر از مرفق ببرند خلافست بعضی
گفته اند باز همان دیهٔ دست است و چیزی زیاد نمیشود و بعضی گفته اند
دیت دست میدهد و ارش هم میدهد برای زیادتی ساعد که مابین
مرفق و زند است و بعضی گفته اند دو دیه دست میدهد یکی برای دست

حلت

تا زند و یکی برای زند تا مرفق و قول اخیر ضعیف است و قول اول احوط
و قول ثانی خالی از قوتی نیست و همچنین اگر دستش را از دوش برد
هر سه قول در آن هست و بنا بر قول اخیر سه دیت دست خواهد بود
و اگر بعد از آنکه دستش را از زند بریده باشد و دیگری از مرفق
برد بعضی بارش قائل شده اند و بعضی بدیت دست و اگر دیگری
از دوش برد باز این دو قول هست و اگر بعد از زند دیگری از
دوش برد احتمال دو دیت و احتمال ارش هست و احتمال ارش
در همه ظاهر است و اگر کسی در زیر بند دست دو کف داشته باشد
یا در زیر مرفق اگر هر دو را ببرد البته یکی اصلیست و یکی زایده و غالبا
آنکه اصلی است درست تر و قوی تر می باشد پس یک دیت دست میدهد
برای اصلی و برای زاید بعضی گفته اند ثلث دیت اصلی را و بعضی بارش
قائل شده اند سیزدهم دیه انگشتان است و خلافی نیست در آنکه در مجموع
انگشتان دست یک دیت آن شخص است و در جمیع انگشتان پا نیز یک
دیت تمام است اما در قسمت دیه بر انگشتان خلاف است بعضی گفته اند
دیت جمیع انگشتان مساویند و در هر یک عشر دیه آدمیست و بعضی
گفته اند در ابهام هر انگشت همین است ثلث دیه است و دو ثلث
دیگر بر چهار انگشت مساوی قسمت می شود موافق کتاب ظریف و قول

اول

اول اشهر است و دیه انگشت زیاده ثلث دیه انگشت اصلی است و کسی
که انگشتی را شل کند دو ثلث دیه آن انگشت را می دهد و اگر انگشت
شل را قطع کند ثلث دیه صحیح را میدهد و دیه هر انگشتی بر سه مفصل آن
قسمت می شود و دیت ابهام بر دو مفصل آن قسمت میشود بالسویه پس
اگر مفصل دویم انگشتان غیر ابهام را ببرد دو ثلث دیت آن
انگشت را می دهد و اگر مفصل اول را ببرد ثلث دیت انگشت را
میدهد و در ناخنها مشهور آنست که در هر یک از ناخنهای دست
و پا که قطع کند اگر زرد یا سیاه بروید ده دینار میدهد و اگر سفید
بروید پنج دینار میدهد و در روایت صحیح وارد شده است که در
ناخن پنج دینار است و حمل کرده اند بر آنکه سفید بروید چهاردهم دیه
پشت است اگر بشکند و باصلاح نیاید یا بیاید و قوز بماند یا [illegible]
پشت تمام دیه میدهد و اگر باصلاح بیاید و عیبی نماند ثلث دیه
میدهد و در روایت ظریف وارد شده است که اگر باصلاح بیاید
صد دینار می دهد و اول اشهر است و اگر پشتش را بشکند و پاهای
او باین سبب شل شود یک دیت برای پشت میدهد و دو ثلث دیه
برای پاها میدهد و شیخ طوسی گفته است که اگر پشتش را بشکند و بآن
سبب راه رفتن و جماعش هر دو بر طرف شود دو دیت می دهد

سفر حرام که در میان فقرات است قطع شود تمام دیت باید داد پانزدهم در
پستانهای زن است هرگاه اگر بریده شود تمام دیت زن لازم می شود
و در هر یک نصف دیه و اگر نوک سر پستان را ببرد بعضی گفته اند در
آن هم حکم پستان دارد و بعضی بارش قائل شده اند و اگر سر پستانهای
مرد را قطع کند بعضی گفته اند در هر دو مجموع دیت مرد است و در هر
یک نصف دیه و بعضی موافق روایت ظریف گفته اند در هر دو یک ثمن
دیه قائل شده اند که صد و بیست و پنج دینار است و روایت احتمال
دارد که در هر یک اینقدر بوده باشد و بعضی بارش قائل شده اند
شانزدهم در قطع حشفه تا بیخ ذکر تمام دیت مرد لازم می شود خواه جوان
باشد و خواه پیر و خواه طفل و خواه حشفه دارد و خواه خصیه کشیده و اگر
بعضی از حشفه را ببرد به نسبت کل حشفه دیه بگیرند و اگر یکی نیمی
حشفه را ببرد و دیگری باقی ذکر را اول دیت لازم می آید و بر ثانی
ارش و بر ذکر عنین ثلث دیت و در بعضش به نسبت هفدهم
در بریدن هر دو خصیه تمام دیت است و در هر یک نصف دیت
بنابر مشهور و در روایات معتبره وارد شده است که در خصیه چپ
دو ثلث دیت و در خصیه راست یک ثلث دیه زیرا که فرزند از خصیه
چپ بهم میرسد و جمعی از فقها بهمین مضمون قائل شده اند و نهایت قوة

دارد

دارد و ابن جنید قائل شده است که در خصیه راست نصف دیت
و در خصیه چپ تمام دیت و نسخه کافی موافق خود با یک جزو منقلب
او می کند و اگر جنایتی کند که فتق بهم رسد و پوست خصیها بزرگ شود
چهارصد دینار رسیده که دو خمس دیت باشد و اگر چنان شود که پاها را
گشاده گذارد و قادر بر راه رفتن نباشد مگر به دشواری هشتصد دینار
رسیده که چهار خمس دیت باشد و در کتاب ظریف چنین وارد شده است
و اکثر علما عمل کرده اند هجدهم اگر شفرین زن را که آن لبهای فرجش
باشد ببرد تمام دیت زن می دهد و اگر یک طرف را ببرد نصف دیه
سیده و اگر پشت زهارش را ببرد ارش می دهد و اگر کسی دختر را که
زن او باشد پیش از نه سالگی وطی کند و افضا شود یعنی مسلک بول
و حیض او یکی شود باید مهر او را بدهد و دیت او را بدهد و بر او همیشه
حرام است و باید که تا آن زن زنده است نفقه بدهد مگر آنکه خود بمیرد
و اگر بعد از نه سال زن خود را وطی کند و افضا شود دیت بر او نیست
لا مهر و نفقه بر او لازم است و اگر زنش نباشد و زنا کند و افضا شود
اگر اکراه کرده است او را مهر المثل و دیت بر او لازم است و اگر باکره
باشد ارش بکارت نیز لازم است بنابر مشهور و اگر برضای زن بوده است
مهر ساقط میشود و بعضی گفته اند ارش بکارت نیز ساقط است و اگر ثابت

بکارت دختری را ببرد که بول و حیضش نیز با یکدیگر مخلوط شود و بول را نگاه نتواند
داشت اکثر گفته اند و در روایتی حد القتل نیز وارد شده و بعضی گفته اند

تمام دیت بدهد و بعضی ثلث دیه گفته اند

هم دیت بدهد و هم حد القتل **نوزدهم** در دو الیتین است یعنی دو طرف
نشستنگاه در هر دو یک دیت است و در هر یک نصف دیه است و از زن
دیه زن است و در هر یک نصف دیت زن است موافق مشهور و از کلام
بعضی ظاهر میشود که مراد بدین گوشتهای برآمده است که چون می
ایستد بلندتر از رانهاست و بعضی گفته اند که مراد شکستن استخوانهای
زیر آنهاست **بیستم** در قدمهای تمام دیت است و در هر یک نصف دیه است
و در انگشتان حکمی است که در دستها مذکور شد و خلاف در اینجا
نیز جاریست و دیه هر انگشت بر سه بند انگشتان بالسویه قسمت میشود
و دیت ابهام بر دو بند انگشت و در هر یک از ساقها و رانها نصف
دیت است و در هر دو ساق تمام دیت و همچنین در هر دو ران تمام
دیت است و بعضی در ساق و ران بارش قائل شده اند و اگر پاها را از
زانو ببرد بعضی گفته اند همان دیه پاست و دیگر چیزی بر آن نیست
و بعضی گفته اند دیه پا را با ارش ساق می دهد و بعضی به دو دیت
قائل شده اند و همچنین خلاف است اگر از بیخ ران ببرد و اگر پایش را
شل کند دو ثلث دیه پا بدهد و اگر پای شل را ببرد ثلث دیه را

بدهد

بدهد و در روایت وارد شده است که اگر پاها را شل کند تمام دیه را
می دهد و حمل کرده اند بر آنکه مطلق راه نتواند رفت **بیست و یکم** در روایتی
وارد شده است که اگر کسی استخوان عقب و بر را که عصعص میگویند
بشکند که غایط را ضبط نتواند کرد تمام دیه بدهد و در روایت دیگر
وارد شده است که اگر چیزی بر پایین خصیتین و در پیش زند و بول
و غایط را ضبط نتواند کرد باید دیت تمام بدهد و بهر دو روایت
جمعی از علما عمل کرده اند **بیست و دوم** در روایتی وارد شده است که در زمان حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام شخصی پا بر شکم شخصی گذاشت آنقدر مالید که غایط از او آمد حضرت
فرمود که او نیز چنین کند یا ثلث دیه بدهد جمعی به این عمل بدهد و جمعی از علما
عمل کرده اند و بعضی بارش قائل شده اند **بیست و سیم** در کتاب ظریف وارد
شده است که کسی که دندانهای کسی را بشکند اگر دندانها سیاه شود که
مخالف قبل است برای هر دندانی بیست و پنج دینار است و اگر دندانها سیاه نشود
که در جانب بازو است برای هر دندانی ده دینار است و اکثر علما
چنین فهمیده اند که برای سر دندانها که مقابل دل است دیه اول می
دهد و آنکه در پهلوست دیه دوم و این سخن بسیار بعید است بلکه
ظاهرش موافق فهم ناقص فقیر آنست که دندانهای پایین که محاذی
دل واقع شده است خواه از پیش و پس و خواه از پهلو و خواه از جانب.

راست وخواه از جانب چپ پنجاه وپنج دینارست وآنچه بالاترست از جانب
بازو ده دینارست **فصل** اکثر فقها رضوان الله علیهم گفته اند در شکستن
استخوان هر عضوی دیتش خمس دیت آن عضوست یعنی پنجیک آن واگر با صلاح
آید بدون کجی وعیبی دیتش چهار خمس دیت شکستن آن عضوست ودر
موضحه هر عضوی یعنی جراحتی که استخوان نمایان شود چهار یک شکستن آن
عضوست واگر با صلاح بیاید بی کجی وعیبی چهار خمس دیت کوبیده شدن آن
ودر جدا شدن است هر عضوی که آن عضو معطل شود دو ثلث دیه
آن عضوست واگر با صلاح آید بدون عیبی دیتش چهار خمس دیت
جدا شدنست واین احکام را در کتاب ظریف اخذ کرده اند ودر آن
کتاب تفصیل احکام هر عضو مذکورست وبعضی باین قواعد موافقت
وبعضی مخالف وفقیر در بعضی از شروح کتب حدیث تحقیق تفاصیل این
احکام کرده ام واین رساله موجزه گنجایش ذکر آنها را ندارد ودر آن
کتاب مذکورست که کسی که طرف چنبرۀ گردن کسی را بشکند وبا صلاح
آید چهل دینار میدهد ودر هر طرف هشتاد دینار وجمعی از علما عمل کرده اند
وبعضی بارش قائل شده اند **فصل هشتم** در بیان دیۀ جنایت بر منافع
که بسبب فعل او قوتی از قوتها که حق تعالی در انسان مقرر فرموده ضایع
یا ناقص شود ودر آن چند بحث است **اول** بر طرف شدن عقلست که اگر

بالکلیه

بالکلیه زایل شود تمام دیت آن شخص لازم میشود واگر زایل نشود لازم حکم
ارش لازم می شود واکثر گفته اند مقدار ارش منوط بنظر حاکم است که شرع م
از آثار ملاحظه نماید که چه مقدار اختلال در عقل او بهم رسیده وبآن
نسبت از مجموع دیه حکم کند وبعضی گفته اند بزمان تقدیر میکنند مثل آنکه
اگر یک روز عاقل باشد ویک روز دیوانه نصف دیه باید داد واگر او
دو روز عاقل باشد ویک روز دیوانه ثلث دیه باید داد ومخفی نیست
که این تخمینست وقاعدۀ کلیه از ینجا ظاهر نمیشود وباید باشد که همه
احوالش ثلث به باشد لا نسبت بلکه شعور وتمیزش کم شده باشد
واگر چیزی بر سرش زنند که جراحتی در سرش بهم رسد وعقلش نیز زایل
شود اکثر گفته اند که دیت جراحت را ودیت برطرف شدن عقل را
جدا بگیرند وبعضی گفته اند که اگر هر دو بیک ضرب واقع شوند کمتر
در بیشتر داخل میشود مثل آنکه چوبی بر سرش زند که هم جراحت شود وهم
دیوانه شود کل دیت بگیرند ودیت جراحت را جدا نگیرند واگر چوبی
بر دستش زند ودستش بشکست وبعد از آن بر سرش هم زد ودیوانه شد
دیت هر دو را بگیرند وبمضمون روایت صحیحی وارد شده است
ودر آن روایت مذکورست که یکسال انتظار میبرند اگر در عرض سال
مرد او را بعوض بکشند واگر زنده ماند وجنونش برطرف نشد دیت

میگیرند و بمضمون اکثر فتوی قائل شده اند و اگر بعد از دیه گرفتن حق تعالی
شنوا گرداند اکثر گفته اند دیه را پس میگیرند و بعضی گفته اند بقدر ارش نگاه دارند
و باقی را پس میگیرند و بعضی میگویند که اگر اهل خبرت گویند که بحسب عادت
نمیباید باصلاح آید و برخلاف عادت باصلاح آید این بخششی است از حق تعالی
دیت را پس نمیگیرند والا پس میگیرند دوم ابطال شنیدن گوش است و اگر از
هر دو گوش بالکلیه شنیدن برطرف شود تمام دیت لازم می شود و اگر گواهی
گویند دوم دهند اطبّا و اهل خبرت که دیگر عود میکند و اگر ممکن است که بعد از زمانی
عود کند انتظار آن مدت میکشند و اگر عود نکرد دیه قرار میگیرد و در حدیث
صحیح وارد شده است که یک سال انتظار میکشند و اگر جنایت کرده انکار کند
او کند یا گوید که میدانم راست میگوید امتحان میکنند او را در هنگام
صداهای شدید مانند رعد یا در هنگام غفلت او صدای عظیمی میکنند
و در کتب ظریف مذکور است که در خواب صدای عظیمی بر او میزنند
اگر بیدار شد دروغ میگوید و اگر باینها معلوم نشد بقسامه ثابت
میکنند پنجاه قسم بنا بر یک قول و شش قسم بنا بر قول دیگر و از کتب
ظریف ظاهر میشود که باز امتحان قسامه است و اگر دعوی کند که شنوائی
یک گوشش برطرف شده است بعد از امتحان و قسامه نصف دیه خواهد
بود و اگر دعوی کند در شنیدن یک گوشش کم شده است قیاس بگوش

دیگر

دیگر امتحان میکنند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که گوش
معیوبش را محکم می بندند و گوش صحیحش را باز میگذارند و زنگی
در برابر روی او حرکت میدهند و میگویند بشنو تا جائی که بگوید
نمی شنوم نشان میکنند و همچنین از جانب راست و جانب چپ اگر
موافق است همه معلوم می شود که راست میگوید و بعد از آن گوش
صحیح را محکم می بندند و گوش معیوب را میگشایند و از چهار طرف
باز امتحان میکنند اگر موافق آید و کمتر از گوش صحیح است آن تفاوت را
نسبت بمجموع ملاحظه میکنند که چند است و بآن نسبت از دیت کم
گوش میگیرند و در روایت ظریف با امتحان قسامه نیز وارد
شده است و این اقوی مینماید زیرا که گاه باشد که گوشهایش
پیشتر از جنایت این تفاوت را داشته باشد و باید که این
امتحان را در وقتی بکنند که باد نباشد و هوا معتدل باشد زیرا
که در روز باد شنیدن از جوانب مختلف می شود و اگر گوش
کسی را ببرند و شنوائی برطرف شود دو دیت لازم می شود در
دو گوش و یک دیه در یک گوش سیم برطرف شدن بینائی دیده است
اگر بینائی هر دو چشم برطرف شده باشد تمام دیه آن شخص لازم می شود
و اگر از یک چشم برطرف شده باشد نصف دیت و قصاص بقول

دو عادل از اطبای حاذق ثابت میشود و دیت بگفته یک مرد و دو زن نیز
ثابت میشود و اکثر فقها گفته اند که اگر اهل خبرت گویند که او دیگر نخواهد
دید یا گویند ممکن است به بیند لیکن مدتش معلوم نیست دیت میگیرند و اگر
مدتی تعیین کنند برای برگشتن انتظار آن مدت میکشند اگر برنگشت
دیت میگیرند و الا ارش میگیرند و در حدیث معتبر وارد شده است
در یکسال انتظار میبرند و بعد از یکسال اگر برنگشت دیه میگیرند و اگر
بعد از ان برگردد دیت را پس میگیرند و اگر در دیده اش عیبی
و علتی ظاهر نباشد و دعوی کند که نمی بینم بقسامه ثابت میشود و
گذشت در روایتی که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که رو بقرص
آفتاب او را باز میدارند اگر چشمش باز میماند و بر هم نمیزند راست
میگوید و اگر دعوی کند که بینائی دیده اش بجنایت کم شده است
میکنند چنانچه در احادیث صحیحه وارد شده است که دیده معیوبش
می بندند و دیده صحیحش را باز میگذارند و تخم مرغی یا شتر مرغی را
بدست میگیرند و دور میروند تا جائی که بگوید نمی بینم ان موضع را
نشان میکنند از چهار طرف چنین میکنند اگر موافق میآید راست
گفته است و اگر مخالف میگوید دروغ گفته و بار دیگر امتحان میکنند
ناموافق آید پس چشم صحیح را می بندند و چشم علیل را میگشایند

و باز

و باز از چهار طرف امتحان میکنند اگر موافق آید دیت را بقدر تفاوت
مسافت میگیرند مثل آنکه اگر نصف مسافت تفاوت کرده است نصف
دیه یکچشم یا ربع دیه آنست میگیرند و در روایت ظریف باین
امتحان قسامه نیز وارد شده است که قسمت میکنند بر شش قسم اول
اگر نصف کم شده است سه قسم میدهند و اگر ثلث کم شده است دو قسم
میدهند و همچنین باین نسبت و این قول اقوی و احوط است چنانچه
شیخ در نهایه و صاحب جامع نیز قائل شده اند و اگر دعوی نقص در
هر دو دیده کند نظر دیده همسنان او بنحوی که گذشت میکنند
امتحان میکنند و در اینجا اکثر فقها قسامه را ضم کرده اند و امتحان
دیده را در زمین هموار و هوای صاف میکنند نه در روز ابر و
زمین ناصاف و ناهموار که اوقات و جهات مختلف نشوند و اگر
دیده کسی را بکنند و دعوی کند چشمش کور بود و چیزی نمیدید و او
بگوید چشم روشن بود بعضی گفته اند قسم بر جنایت کننده است و بعضی
گفته اند بر چشم کنده شده است چهارم بر طرف شدن قوت شامه است
و در آن نیز تمام دیت است و اگر دعوی کند در شامه اش بر طرف
شده است و معلوم نباشد با حصول لوث بقرائن اثباتش بقسامه میشود
و در روایت از حضرت امیر المؤمنین ع گذشته خرقه را آتش

چیز تند و نزدیک دماغش می آورند اگر سر را پس ببرد و آب از دیده اش
می آید دروغ می گوید والا تصدیقش بکنند و بینی اگر رضم شود
چنانچه اکثر گفته اند شاید احوط باشد و اگر دعوی کند که شامه اش کم
شده است و قرینه بر صدقش باشد ظاهرش آن است که بقدر ما ثابت
شود و تقدیرش را نسبت بکل شامه حواله برای حاکم شرع کرده اند
و احوط صلح است و اگر علتی او را برد و شامه اش نیز برطرف شود بعد از
ثبوت دو دیه لازم می شود **پنجم** برطرف شدن ذائقه است و اکثر
گفته اند تمام دیه ثابت میشود و بثبوتش بقدر ما است و بعضی نقصش
گفته اند بقدر ما ثابت میشود و تقدیر زیاد و کمش نسبت بکل منوط
برای حاکم است **ششم** اگر صدا برطرف شود که مطلق سخنش مسموع — شرع
نشود گفته اند دیه لازم می شود و اگر کاری بکنند که طعام را نتواند
خاییدن گفته اند دیت لازم می شود **هفتم** اگر جنایت باعث آن شود
که جماع نتواند کرد یا در وقت جماع انزال منی نشود دیه لازم است
و همچنین گفته اند اگر فرزند بهم رسانیدن برطرف شود دیه لازم
میشود **هشتم** اگر جنایتی کند که راه نتواند رفت دیت لازم است و اگر
جماع نیز برطرف شود دو دیت لازم است **نهم** اگر لذت جماع برطرف
شود که جماع کند و لذت جماع نیابد یا طعام خورد و لذت طعام

نیابد

نیابد در هر یک بعضی گفته اند دیت و بعضی ارش **دهم** اکثر فقها گفته اند
که اگر کسی جنایتی بر شخصی بکند و مبتلا شود بسلس البول یعنی قطره قطره
بول از او متصل آید بر او دیه کامل لازم است و در روایتی وارد شده است
که اگر تا شب یا تا آخر روز متصل آید تمام دیه لازم می شود و اگر
تا ظهر آید دو ثلث دیه و اگر تا چاشت آید ثلث دیه و بعضی با این
روایت عمل کرده اند **یازدهم** در حدیث صحیح وارد شده است که اگر
بر شکم زنی بزنند و حیضش برطرف شود تا یک سال عود نکند ثلث
دیه زن را می دهند **دوازدهم** اگر زنی را جماع کنند و شیرش برطرف
شود اکثر گفته اند ارش میدهد و بعضی احتمال دیه نیز داده اند

فصل پنجم در بیان جراحتهای سر و بدن است و در آن چند مقصد است

اول ~~جراحات سر و روست و در آن چند مقصد است~~ جراحات
سر و روست که از اشجه نامیده اند و آن بر نه قسمت است **اول** خارصه
و خدشه کند و پوست شکافته شود دیت آن یک شتر است **دوم**
دامیه است که اندکی در گوشت فرو رود و خون در آید در آن
دو شتر است **سیم** متلاحمه است که در گوشت بسیار فرو رود و نرسد
به پرده که بر روی استخوان است و در آن سه شتر است **چهارم** سمحاق است

و آن جراحتی است که برسد بپرده که بر روی استخوان کشیده شده است
و در آن چهار شتر است پنجم موضحه است که پرده آن شکافته شود و
استخوان نمایان شود و در آن پنج شتر است ششم هاشمه است که استخوان
بشکند و در آن ده شتر است هرچند پوست و گوشت شکافته نشود و
سن شترها در شبه عمد و خطا بنحویست که در دیت نفس مذکور شد و اگر
عمد باشد در اینجا قصاص نباشد و دیت بگیرند هفتم منقله است که
استخوان از جای خود حرکت کرده باشد و در این نیز قصاص نیست
هرچند عمد کرده باشد و دیتش بموافق مشهور پانزده شتر است و
بعضی بیست شتر گفته اند هشتم مأمومه است که بام الدماغ رسیده
باشد یعنی پرده مغز سر و در بیان آن است لا آن پرده شکافته نشده
باشد و در آن ثلث دیه آدمی است و در بعضی از روایات و کلام
اکثر فقها سی و سه شتر وارد شده است یا آنکه ثلث سی و سه شتر و ثلث شتر
می باید باشد پس یا ثلث بر سبیل تخمین وارد شده است یا لفظ ثلث بعد از
سی و سه مراد است یا از رواة افتاده است نهم دامغه است و آن خریطه
که دماغ در میان آن است آن نیز دریده باشد و با این حال زنده
ماندن بسیار بعید است و باین سبب اکثر علما دیت آنرا ذکر نکرده اند
و اگر زنده بماند بعضی گفته اند ثلث دیه برای مأمومه و حکومت

برای

برای دریدن خریطه میدهد و در مأمومه و دامغه قصاص نباشد چون
محل خطرند مقصد دوم در باقی احکام شجاج است و در آن چند مسئله است
اول اگر در دو جای سر جراحت موضحه بکنند از برای هر یک پنج شتر
می باید بدهد و اگر همان شخص میان آن دو تا را ببرد که یکی شود متصل
شوند اکثر گفته اند یک موضحه میشود و پنج شتر کافیست و بعضی گفته اند
که پانزده شتر میدهد و احتمال دارد که پانزده شتر لازم شود و حکم
سه موضحه داشته باشد و اگر دیگری این دو موضحه را بکند متصل
کند خلافی نیست در آنکه دیت دو موضحه بر اول لازمست و دیه
یک موضحه بر ثانی دوم آنکه جراحت موضحه بکند که بعضی از آن بر سر واقع
شود و بعضی بر پیشانی مشهور آن است که حکم یک موضحه دارد و پنج شتر
کافیست سیم آن جراحتها که در سر مذکور شد اگر در رو واقع شوند
باز حکم سر دارد و دیتش همان دیتهاست که مذکور شد و اگر مثل آنها
بر بدن واقع شود همان مقدار را نسبت بدیه آن عضو حساب بکنند
مثل آنکه موضحه که در سر واقع شود پنج شتر میدهند و سر دیتش مساوی کل
دیه آدمیست زیرا که یکدانه است آن حساب باقی نمیانند و دیت
کل آدمی هرگاه صد شتر باشد پنج شتر نسبت بآن نصف عشر است لیکن
دیت یک پا اگر موضحه در یکدست واقع شود و دیت یکدست نصف

دیه آن لنت پس نصف عشر آن که نصف پنج شتر باشد در آن خواهد بود
و چنین گفته اند اکثر فقها و از کتاب ظریف در بعضی ظاهر میشود تفاصیل دیگر
چهارم ظاهر کلام فقها آنست که آن دیه‌ها که شتر وارد شده است اگر دیه را
از اجناس دیگر دهند بهمان نسبت میدهند مثل آنکه در جایی که ده شتر
وارد شده است ده شتر که نسبت بصد شتر که دیه کامل است ده یک است پس اگر
از طلا دهند ده یک هزار دینار را خواهند داد که صد اشرفی باشد
و اگر از نقره دهند ده یک ده هزار درهم را میدهند که هزار درهم باشد
و همچنین از سایر اجناس و احوط آنست که چون در خصوص این آیات
شتر و دینار وارد شده است از جنس شتر و دینار بدهند **مقصد سیم** در
احکام سایر جراحات بدن است و در آن چند فایده است **اول** جراحتی
که باندرون شکم آدمی برسد از هر جهت که باشد اگر چه از کودال
کردن باشد و آن نمیرد و در آن ثلث دیه آن شخص است و در آن
قصاص نمی‌باشد و اگر جراحتی در عضوی بکند و بعد از آن بجوف داخل
شود دیت آن جراحت و دیت جائفه هر دو را میباید بدهد مثل آنکه
خنجری بر دوش کسی بزند و داخل شکم او شود هم دیت جراحت
دوش را میباید بدهد و هم ثلث دیه برای آنکه داخل جوف شده است
دوم اگر کسی کاردی یا خنجری زده که سرش باندرون شکم او داخل
شد

شد پس دیگری آمد و کاردی یا غیر آن بهمان سوراخ فرو برد و جراحت
زیاد شد شخص اول دیت جایفه را میدهد و بر ثانی چیزی نیست
ولیکن حاکم شرع او را تعزیر میکند و اگر حربه بمرد دویم اندران جراحت را
کشاد تر کرد بیرون بحال خود ماند یا بیرون را کشاد تر کرد و اندران
بحال خود ماند ارشش میدهد و اگر اندران و بیرون هر دو کشاد تر
شد یک دیت جایفه دیگر دویمی باید بدهد **سیم** اگر کسی حربه بزند و
شکمش را بشکافد و دیگری احشای اندرونش را بیرون آورد
گفته اند قاتل دویم است **چهارم** اگر حربه بر سینه اش بزند که از پشتش بدر
رود اکثر گفته اند دو جایفه است دو ثلث دیت باید داد و بعضی
گفته اند یک جایفه است **پنجم** جمعی از فقهای علی قائل شده اند موافق
کتاب ظریف که هر که حربه بزند بر اطراف مردی که از طرف دیگر
بدر رود صد دینار طلا می‌دهد و ظاهر آن است که مراد از اطراف
دستها و پاها باشد مانند ساعد و ساق و کف و قدم و بعضی
تخصیص کرده اند بعضوی که در آن دیه تمام باشد یا نصف دیه
زیرا که اگر نافذ در هر یک بند یک انگشت باشد صد دینار چند
برابر دیت آن می‌شود و در کتاب ظریف تفاصیل دیگر درین باب
هست که اکثر متعرض آنها نشده اند و باین عبارت مجمل متمسک شده اند

ششم مذکور آنست که اگر سوراخی از حدقتین یک طرف رخساره بهم رسد که اندرون
دهن نماید دیتش صد دینار است و اگر دوا کنند و بر طرف شود اما
اثر قبحش باشد پنجاه دینار است و اگر هر دو طرف باشد و اثر قبح ماند
صد دینار است و اگر تیری بزند که در استخوان بنشیند و از زیر جامه
بیرون آید دیتش صد و پنجاه دینار است و اگر سوراخ کند و بیرون نرود
صد دینار است و اگر جراحتی در رخساره بهم رسد و اثرش بماند دیتش
ده دینار است هفتم در روایت معتبری وارد شده است که حضرت امیر
المؤمنین ع حکم فرموده در سیلی که کسی بر روی کسی بزند و جای آن
سیاه شود شش دینار بدهند و اگر سبز شود سه دینار بدهند و اگر سرخ
شود یک دینار و نیم بدهند و اکثر موافق این روایت قائل شده اند و بعضی
در سیاه شدن نیز سه دینار گفته اند و اکثر گفته اند که شرط نیست که
اثرش همیشه بماند و گفته اند که اگر اینها در بدن واقع شود دیتش
نصف دیت روست چنانچه ابن بابویه ره در من لا یحضره الفقیه بسند متصل این روایة
ذکر کرده است هشتم در هر عضوی که دیت مقرری داشته باشد اگر
آن عضو را شل کند دو ثلث دیه آن عضو را باید داد و اگر عضو شل را
قطع کند ثلث دیه عضو را باید داد چنانکه گذشت نهم مذکور شد که دیه
مرد و زن در اعضا و جراحات مساوی اند تا به ثلث دیه مرد برسد پس دیه

اعضای

اعضای زن نصف دیه اعضای مرد میشود خواه آنکه جنایت کرده است
مرد باشد و خواه زن و همچنین قصاص میکنند مرد را برای اعضای زن
برای آنکه چیزی از نصف دیت بدهند تا ثلث پس اگر خواهند عضو مرد را
بعوض عضو زن قصاص میکنند نصف دیه عضو را میدهند و قصاص
میکنند و اگر دیه گیرند نصف دیه مرد می گیرند و بعضی از علما گفته اند
که این حکم که تا ثلث جراحات زن و دیتش مثل جراحات مرد است
در صورتیست که جراحت کننده مرد باشد و اگر جراحت کننده زن
باشد همه جراحات مرد بر نصف است پس در یک انگشت پنج شتر است
و در دو انگشت ده شتر است و در سه پانزده شتر است و در چهار
بیست شتر است و همچنین باین نسبت بالا میرود بخلاف آنکه جانی
مرد باشد که در یک انگشت زن ده شتر است و در دو انگشت
بیست شتر و در سه انگشت سی شتر و در چهار انگشت بیست شتر دهم
هر عضوی که در مرد مساوی دیت مرد باشد در زن مساوی
دیت زنست مانند زبان و ذکر و دو دست و دو پا و همچنین نصف
و ثلث و هر نسبت که با دیت مرد مذکور شد در زن با دیت زن
ملاحظه خواهد بود و در کافر ذمی با دیت او و در غلام با قیمت او
بشرطی که زیاده از دیت آزاد نباشد مثل آنکه اگر ذکر غلام را ببرند

قیمت او را بدهند چنانچه مذکور شد و آنچه در شرع مقدری ندارد و
ارش بدهند آزاد را غلام فرض بکنند و ملاحظه می کنند که بدون این
عیب چه قیمت داشته و این عیب چه قیمت دارد این تفاوت را که از آزاد
بگیرند فصل ششم در جنایتی که بر جنین واقع شود یعنی بر طفلی که در رحم مادر
باشد یا بر میتی واقع شود و در آن چند بحث است اول مشهور میان علما
آنست که دیت جنین آزاد مسلمان بعد از آنکه خلقتش تمام شده باشد و هنوز
روح در آن ندمیده باشد صد دینار است و مشهور آن است که فرقی نیست
میان دختر و پسر و بعضی گفته اند در پسر صد دینار است و در دختر پنجاه دینار
و خالی از قوتی نیست و ابن جنید ره قائل شده است که دیت جنین مسلمان
غلام یا کنیزی که قیمت هر یک نصف عشر دیه باشد و این موافق مذهب
عامه است و اول اصح است و اگر کافر ذمی باشد جنین او دیتش عشر دیه
پدر او است که موافق مشهور هشتاد درهم است و در روایتی وارد
شده است که عشر دیه مادر او است که چهل درهم باشد بنا بر قول شاذ و ممکن است
حمل روایت بر آنکه جنین دختر باشد و مشهور علما آن است که دیت جنین
بنده عشر قیمت مادر است و بعضی گفته اند اگر پسر باشد عشر قیمت پدر است
و اگر انثی باشد عشر قیمت مادر است و اگر مرده بزاید نصف عشر قیمت مادر است
دوم هرگاه روح در جنین دمیده شده باشد و بسبب جنایت بمیرد و معلوم
شود

شود که حیات داشته است و بسبب جنایت مرده است در پسر تمام دیه کامل
لازم می شود برای پسر و نصف آن برای دختر و اگر بعنوان مباشرت
کرده باشد کفاره نیز لازم می شود سیم هرگاه پیش از تمام شدن خلقت
سقط بیندازد بعضی گفته اند غلامی بدهد یا کنیزی و بعضی تعیین قیمت
پنجاه دینار کرده اند و مشهور میان علما آنست که مراتب مختلفه دارد
اول آنکه اگر کسی در اثنای جماع کسی را بترساند که آب منی بیرون
فرج ریخته شود ده دینار بدهد و اگر نطفه در رحم قرار گرفته باشد
و بسبب انداختن آن شود بیست دینار بدهد و اگر علقه شده باشد
یعنی پاره خون بسته چهل دینار می دهد و اگر مضغه شده باشد
یعنی پاره گوشتی شصت دینار می دهد و اگر استخوان شده باشد
هشتاد دینار می دهد و اگر گوشت بر روی استخوان روئیده
و خلقتش تمام شده باشد صد دینار می دهد چنانچه گذشت و شیخ طوسی
رضی الله عنه گفته است در ما بین هر مرتبه تا مرتبه دیگر با آن نسبت حساب
بکنند و ابن ادریس ره تفسیر کلام او باین نحو کرده است در بیست روز
نطفه است و بیست روز علقه و بیست روز مضغه و بیست روز عظام
و هر روز یک دینار زیاد می شود و بحث کرده اند بر او که این تفسیر مخالف
احادیث معتبره است چنانچه در حدیث صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر ع

پرسید که مردی زنی را میزند و او نطفه می اندازد فرمود که بیست دینار
بر او لازم است گفت میزند او را و علقه می اندازد فرمود که بر او چهل
دینار لازم است گفت او را میزند و مضغه می اندازد فرمود که شصت دینار
بر او لازم می شود گفت میزند او را و چیزی می اندازد که استخوان در او
بهم رسیده فرمود که بر او دیه کامل است یعنی دیه جنین و فرمود که حضرت
امیر المؤمنین ع چنین حکم کرده است گفت صفت کدام است که توان شناخت
فرمود که نطفه سفید است مانند آب منی غلیظ پس در رحم چهل روز می ماند
تا علقه می شود گفت صفت علقه کدام است فرمود که پاره خون بسته است
مانند خونی که از محجمه حجام بدر می آید پس چهل روز دیگر می ماند تا مضغه می
شود گفت صفت مضغه چیست که توان شناخت فرمود که پاره خون
سرخیست که در میان آن رگهای سبز است بعد از آن استخوان می گذارند
صفت استخوان چیست فرمود که بعد از آن که استخوان شد دیگر چشم
و گوش بهم میرسانند و اعضا و جوارحش ترتیب می یابد پس دیت جنین
تمام میشود و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع منقولست که یونس
شیبانی پرسید که اگر در نطفه یک قطره خون بهم رسد حضرت فرمود
که عشر نطفه زیاد می شود بیست و دو دینار میشود و اگر دو قطره بهم رسد بیست و چهار
دینار و اگر سه قطره بهم رسد بیست و شش دینار و اگر چهار قطره بهم رسد

بیست

بیست و هشت دینار و اگر پنج قطره بهم رسد سی دینار و بهمین نسبت
بالا میرود تا همه علقه شود پس در آن چهل دینار است و بعد از علقه
اگر یک رگ از گوشت در آن بهم رسد دو دینار بالا میرود و
همچنین دو دینار زیاد میشود تا همه گوشت می شود و دیه آن
شصت دینار است تا آنکه گرهی مانند استخوان در آن بهم رسد
و زیاد میشود تا آنکه همه استخوان میشود و دیت آن هشتاد دینار است
و همچنین تا گوشت و پوست بر آن میروید و چون دمیده شد روح
در آن صد دینار میشود و شرح احادیث و تفاصیل خلقت انسان و تفصیل
تشریح آن را مفصلا در کتب سایر علوم ذکر کرده ام چهارم اگر زنی را
بکشند و در شکم او فرزندی باشد و آن هم کشته شود و ندانند
که پسر بوده است یا دختر مشهور میان علما و موافق احادیث معتبره
آن است که دیه زن را می دهد و از برای طفل نصف دیه مرد و نصف
دیه زن می دهد و بعضی گفته اند قرعه می اندازند اگر باسم پسر در آید
دیه پسر می دهد و اگر باسم دختر در آید دیت دختر پنجم اگر کسی زن
آزادی داشته باشد و بدون رخصت او در وقت جماع منی را
عزل کند و در بیرون فرج بریزد بعضی گفته اند واجبست که ده اشرفی
دیه نطفه را بزن بدهد و اکثر حمل باستحباب کرده اند ششم اگر کسی

جنایتی بکند و طفل زنده بیفتد و بعد از آن کسی او را بکشد گفته اند اگر حیات
مستقره داشته باشد که مدتی تعیش تواند کرد قاتل دویم است دیه
اول دیت میت لا حاکم شرع او را تعزیر بکند و اگر مستقره نداشته
و در کار مردن بوده دیه بر اولست و دویم را تعزیر بکنند و اگر حالش
معلوم نباشد بعد از افتادن که زنده بوده یا مرده و او سرش را بریده
باشد قصاص ساقط می شود و دیت بریدن سر میت لازمی ده چنانچه
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی هفتم دیه جراحتها که بر جنین واقع شود
نسبت بکل دیه او حساب بکنند پس اگر چیزی بر شکم زن زند و بچه
از طفل ساقط شود اگر زن بمیرد دیت زن و دیه دیت جنین هر
دو را بدهد و اگر نمیرد دیت جنین که پنجاه دینار است بدهد
و اگر اول دست بیفتد و بعد از آن جنین بیفتد دیت جنین را می
دهد و دیت دست ساقط می شود و اگر زنده بیفتد و بمیرد دیت
انسان کامل بدهد و دیه ساقط می شود و اگر زنده باشد دیت دست را
بدهد هشتم کسی که سر میت از آدمی مسلمان را قطع کند حکم جنین دارد
و دیت او صد دینار است و این دیه مال وارث میت نیست بلکه صرف
می کنند در حج و وجوه بر و خیرات و صدقات برای میت و خلافست
که اگر قرضی داشته باشد واجبست در قرضش را بدهند از این دیت
یا نه

یا نه اکثر گفته اند که میتوان داد و بعضی گفته اند داخل بیت المال
مسلمانان می کنند و ابن بابویه ره قائل شده است که اگر در حال حیات
او اراده کشتن او داشته و بعد از فوت سر او را بریده یا کار
کرده که اگر زنده میبود باعث میشد دیت کامل انسان بدهد
و اگر این اراده نداشته صد دینار بدهد و گفته اند جراحتها
که بر او واقع شود نسبت بصد دینار حساب بکنند مثل آنکه اگر یک
دستش را ببرد پنجاه دینار بدهد و اگر موضحه در سرش بکند پنجاه
دینار بدهد و اکثر گفته اند که مرد و زن و صغیر و کبیر در حکم تفاوت
ندارد و اگر سر غلام را ببرد عشر قیمت او را بدهد و اگر سر ذمی را
ببرد بعضی گفته اند عشر دیه ذمی را بدهد و بعضی گفته اند دیت ندارد
و خالی از قوت نیست اگر جنایت بخطا واقع شود خلافست که دیه در مال
اوست یا بر عاقله است و بعضی از متاخرین احتمال داده اند که در
اصل دیه نباشد در خطا چنانچه ظاهر روایت حسین ابن خالد است
که از حضرت امام رضا ع که اگر شخصی برای میتی گودالی حفر کند
که او را در آن غسل دهد پس سرش در گردش آید و بیل زد دستش
بیافتد و بر شکم میت آید و شکافته شود چه چیز بر او لازمست فرمود
که هرگاه چنین باشد خطا خواهد بود و کفاره اش بنده آزاد

کردن است و یا دو ماه پی در پی روزه داشتن یا شصت مسکین را
طعام دادن هر مسکینی بقدر مدی که تقریبا بر بعضی از تقدیرات
یک چارک سنگ کهنه اصفهان باشد و در حدیث چنین وارد شده است
که بریدن سر میت بدتر است از بریدن سر زنده و در حدیث دیگر
پرسیدند از حضرت صادق ع از کسی که استخوان مرده را بشکند
فرمود که حرمتش بعد از مردن زیاده از حرمت اوست در زندگی

فصل هفتم در بیان عاقله است که دیه خطا بر او لازم است و احکام آن
و در آن چند مقصد است **اول** در بیان عاقله است بدانکه چون
در باب قتل و جراحت بسیار تعصب بوده اند و خویشان مقتول
و غیره قاتل حمایت میکرده اند شارع در باب قتل خطا در قاتل را
در آن تقصیری نیست معذور ننموده است که بر آنها قسمت کنند که هم
باعث قلت حمایت ایشان شود و هم کار بر قاتل آسان شود
چون تقصیری نداشته و حکمتها در جناب مقدس الهی در هر حکم بسیار است
در عقل اکثر خلق از ادراک آن قاصر است و عاقله کسی را میگویند
که متحمل دیه از جانب صاحب جنایت میشود و آن چهار طایفه اند
اول خویشان صاحب جنایت **دوم** کسی که او را آزاد کرده باشد **سیم**
کسی که ضامن جریره او یعنی جنایت او شده باشد زیرا که متعارف بوده است

دکر

که کسی که وارث نداشته باشد با یکدیگر قرار میداده اند که هر یک از جانب
خطائی بکند دیگری دیت او را بدهد و هر یک پیشتر بمیرد دیگری
وارث او بوده باشد چنین کسی را اگر جنایت خطائی بکند ضامن
جریره دیت او را میدهد **چهارم** امام زمان است علیه السلام که اگر همگی از
اینها نباشد امام دیت او را میدهد و اگر بمیرد میراث او نیز از امام است
اما اقارب که عاقله اند خلاف است که چه جماعت اند و مشهور میان
علما آنست که عاقله عصبه قاتل است یعنی مردانی که قرابت ایشان
نسبت بقاتل از جانب پدر و مادر باشد یا از جانب پدر تنها
یا از جانب مادر تنها باشد مانند برادران و اولاد ایشان و عموها
و اولاد ایشان خواه وارث قاتل باشند اگر بمیرد و انها میراث
برند و خواه نه و خلاف است که جد پدری و اولاد ذکور در عقبه داخلند
یا نه و اکثر شافعی فاضلند که داخلند و بعضی گفته اند هر که از دیه
قاتل اگر کشته شود میراث میبرد عاقله اوست و این قول ضعیف است
و بعضی گفته اند عصبه و عاقله آنهایند که مستحق میراث قاتلند از
وارثان نزدیک که در قرآن برای ایشان حصه از میراث مقرر
شده مانند پدر و مادر و فرزند و اگر نباشند سایر اقارب قاتل انعام
میدهند از مردان بالغ خواه از جانب پدر خویش باشند و خواه

از جانب مادر و اگر از هر دو صنف باشند دو ثلث دیه را بر خویشان
پدری قسمت میکنند و یک ثلث را بر خویشان مادری و مستند شده‌اند
در این قول بروایتی که سلمة بن کهیل از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده و
و اکثر آن روایت را ضعیف میشمارند و مشتمل است بر آنکه اگر خویشان
نداشته باشد دیه را از همشهریان او میگیرند و این مخالف مذهب
شیعه است و موافق مذهب عامه است لهذا اکثر علما باین روایت
عمل نکرده‌اند و مسئله در غایت اشکال است و این احکام را از احادیث
معتبره این باب استنباط کردن متعسر است و مشهور آنست که مذکور شد
و از بعضی روایات معتبره ظاهر میشود که عاقله ورثه ذکور بالغ عاقل‌اند
دوم در صفات عاقله است گفته‌اند شرط است که ذکور باشند زن عاقله
نمیباشد و شرط است که بالغ و عاقل باشند نابالغ و دیوانه عاقله نمیشوند
و شرط است که غنی و قادر بر دیت باشد پس بر فقیر دیت لازم نمیشود
و غنی و فقیر بودن در وقتی که سال تمام میشود و وقت دادن باشد
اعتبار دارد سیم در مقدار آن دیت است که عاقله متحمل میشود و جمعی
از علما را اعتقاد آنست که عاقله هر دیت خطائی را متحمل میشود خواه
زیاد و خواه کم و جمعی گفته‌اند تا دیت موضحه نرسد که نصف
عشر دیه باشد جارح خود میدهد و اگر بقدر دیت موضحه و زیاده را عاقله

میدهد

میدهد چهارم آنچه عاقله میدهد رجوع نمیکند که از جای دیگر بگیرد و قولی هست که
رجوع میکند و آن ضعیف است پنجم در بیان کیفیت تقسیط دیه است
بر عاقله و در آن چند مسئله است اول آنکه خلاف است که آیا قدر
معینی دارد که بر هر کس چند حواله کنند یا نه بعضی گفته‌اند که از غنی ده
قیراط میگیرند که نصف دینار باشد و از فقیر یعنی کسی که در عرف او را
غنی و مالدار نگویند و قادر بر او باشد پنج قیراط میگیرند که ربع اشرفی
باشد زیرا که هر دیناری بیست قیراط است و بعضی گفته‌اند قدر معینی
ندارد بلکه حاکم شرع بحسب احوال جماعت و عدد ایشان هر قدر
که مناسب میداند حواله میکند دوم خلاف است که آیا ترتیبی در میان آن
جماعت هست در حواله کردن یا نه بعضی گفته‌اند نزدیک و دور را برابر
حواله میکنند بیک نسبت و اکثر علما قائل شده‌اند که نزدیکتر را مقدم
میدارند و اگر وفا نکند بر دورتر حواله میکنند پس بنا بر قولی پدر
و اجداد پدری و فرزندان ذکور داخلند اول بایشان ابتدا
میکنند و بعد از ایشان برادران و بنا بر قول دیگر اول از برادران
میگیرند اگر وفا نکند از اولاد ذکور ایشان میگیرند پس از عموها پس
از پسران عموها پس از عموهای پدر پس از پسران ایشان پس
از پسران ایشان پس از عموهای جد پس اولاد ذکور ایشان

وهمچنین تا آنکه اقارب نسبی پدری تمام شوند و اگر باز باقی مانده است از آزاد کننده
او بگیرند اگر آزاد شده باشد آن قاتل یا جارح پس از خویشان پدر
آزاد کننده به ترتیبی که سابق مذکور شد پس آزاد کننده آزاد کننده پس
خویشان پدری او بترتیب سابق پس آزاد کننده پدر جانی پس خویشان
پدری او پس آزاد کننده آزاد کننده پدر او پس اقارب پدری او و در
مراتب اقرب مقدم است بر ابعد و اگر نزدیکتر وفا کند بدورتر تعدی
نمیکنند و بعضی گفته اند خویشان پدر و مادری مقدم اند بر خویشان پدری
تنها و اکثر در تحقیق مراعات نکرده اند و پیداست که معلوم نیست که عاقله قرابت
عرفیه با میت دارد بعضی آنکه از قبیله او باشد کافی نیست و اگر اینها همه
که مذکور شد وفا بدیت نکنند بعضی گفته اند زیادتی را از امام علیه السلام میگیرند
و خلاف است که آن حضرت از مال خود میدهد یا از بیت المال مسلمانان
اکثر گفته اند از مال خود میدهند و تحقیق این مسئله بر ظهور آنحضرت گذارد و بعضی
گفته اند که اگر عاقله نباشد یا عاجز باشند از دادن دیه مطلقا یا بعض
از مال جنایت کننده میگیرند و الا از امام علیه السلام میگیرند و بعضی گفته اند مطلقا
رجوع بجانی نمیشود با عجز ایشان از امام یا از بیت المال مسلمانان میگیرند **سیم**
اگر عاقله زیاده از دیه باشند یعنی آنقدر مقرر که مذکور شد بنا بر یک
قول یا آنچه حاکم شرع مصلحت داند بنا بر قول دیگر بر عاقله که تقسیط کند

عدد

عدد عاقله زیاده از دیه آن باشد یعنی آن قدر مقرر را زیاده
از آن شد بعضی گفته اند همان مقدار بر همه توزیع میکنند و بعضی
گفته اند امام یا حاکم شرع بعضی را که مصلحت بیند تعیین میکند و اگر بعضی
و اگر بعضی از عاقله غایب باشند مشهور آنست که حصه آنها را بر حاضران
قسمت نمیکنند بلکه انتظار میکشند که آنها حاضر شوند یا می نویسند که حاکم شرع
که در آن بلده است از ایشان بگیرد **چهارم** چون سابق مذکور شد که
دیه خطا را خواه قتل و خواه غیر قتل در عرض سه سال میگیرند گفته اند
ابتدای مدت سه سال در قتل وقت مردن آن مقتول است و در جراحت
که سرایت نکرده باشد وقت جراحت کردن است و اگر جراحتی باشد
که سرایت کند مثل آنکه انگشتش را برید و سرایت کرد و مجموع کفش را
انداخت در این صورت دیت مجموع کف را چه میدهد و خلاف است که
ابتداء حلول آن از چه وقت حساب میکنند بعضی گفته اند از وقتی حساب
میکنند که آن جراحت مندمل شود و زخمش برطرف شود و بعضی گفته اند
که از وقتی که کف افتاد حساب میکنند که هنوز مندمل نشده باشد
و اول اشهر است **ششم** از مقاصد سابقه در بیان ثبوت جنایت است بر
عاقله و آن بگواه ثابت میشود یا باقرار عاقله و مشهور آنست که به اقرار بر عاقله
چیزی ثابت نمیشود بلکه دیت بر مال جانی لازم می شود هر چند خطای محض

باشد و همچنین اگر قاتل اقرار کند بقتل خطا یا جنایت اقرار کند بجنایت خطائیه
بر خودش لازم می شود نه بر عاقله و اگر قتل عمدا بر دیت صلح کنند بر عاقله
چیزی لازم نمیشود و در قتل عمد اگر قاتل بگریزد در روایتی وارد شده است
که دیت از مال او می گیرند و اگر مال نداشته از اقارب او میگیرند الاقرب
فالاقرب و بعضی از علما بمجموع این روایت عمل کرده اند و اکثر بجزو اول
قائل شده اند نه بجزو ثانی چنانچه سابقا مذکور شد و در قتل شبه عمد نیز بعضی
قائل شده اند که اگر بگریزد یا بمیرد و مالی نداشته باشد از اقارب او میگیرند
و اگر آنها نباشد از بیت المال میدهد هفتم اگر کسی خود را بخطا بکشد دیه بر عاقله
نیست و بعضی از سنیان قائل شده اند که دیتش بر عاقله است هشتم در
حدیث صحیح وارد شده است که اهل ذمه یعنی کافران که جزیه دهند عاقله
یکدیگر نیستند در جنایتی که کنند خواه قتل باشد و خواه جراحت بلکه دیت را
از مال جنایت کننده می گیرند و اگر مال نداشته باشد امام علیه السلام میدهد دیه
ایشان را زیرا که ایشان جزیه بامام میدهند مانند غلامی که مقرری بآقای
خود دهد و ایشان غلامان امامند و هر یک از ایشان که مسلمان شود
آزاد می شود و علما باین روایت عمل کرده اند نهم اگر پدر فرزند خود را
عمدا بکشد دیت را بوارثان دیگر میدهد و خود بهره از آن و غیر آن نمیبرد
و اگر وارث دیگر امام علیه السلام خواهد بود و اگر فرزند خود را بخطا یا شبه عمد کشته

نباشد از

باشد

باشد بعضی گفته اند مطلق میراث نمیبرد و بعضی گفته اند مطلق میراث میبرد
و بعضی گفته اند از دیت نمیبرد و از غیر دیت میبرد و اگر وارثی بغیر از عاقله
نباشد بنابر آنکه پدر میراث نبرد دیت ساقط خواهد شد و اگر گویند که میبرد
آیا از عاقله میگیرد محل خلافست و اکثر گفته اند میگیرد دهم عاقله دیت نفس و
جراحات انسان را ضامن است و ضامن نیست جنایت غلام کسی را اگر جنایت
بر کسی کند از روی خطا یا جنایت حیوان خویش او که بر کسی بکند یا جنایتی
خویش او بر حیوان کسی یا مال کسی از روی خطا بکند ضامن نیست فصل هشتم
در بیان کفاره و اقسام قتل است در قتل عمد کفاره جمع واجب که یک بنده
آزاد کند و دو ماه متوالی روزه بدارد و شصت مسکین را طعام بدهد
هر یک را یک مد یا دو مد علی الخلاف و بعد از آنکه عمدا درم کهنه بگیرند ظاهرا
خوبست و مشهور آنست که این کفاره وقتی واجب میشود که خود مباشر قتل
شده باشد نه آنکه آمر یا سبب باشد و کفاره بقتل مسلمان ثابت میشود
خواه مقتول طفل باشد و خواه بالغ و خواه دیوانه باشد و خواه عاقل
و خواه زن باشد و خواه مرد و خواه مملوک قاتل باشد و خواه مملوک دیگر
یا آزاد و مشهور آنست که در کشتن کافر هر چند در امان باشد کفاره
واجب نمیشود و اگر در قتل عمد او را بکشند یا آنکه عفو کنند یا دیت بگیرند
تا ثابت نشود ریش سینت که کفاره واجب میشود و اگر او را قصاص کنند

اکثر گفته‌اند باز کفاره واجبست که از مال او بدهند حتی روزه را از مال او
استیجار نمایند و بعضی گفته‌اند هرگاه قصاص کنند کفاره ساقطست و کفاره
قتل و شبه عمد و خطا کفاره مرتبه است اگر قادرست بنده آزاد کند و اگر عاجز است
از آزاد کردن دو ماه متوالی روزه می‌دارد و اگر از آن نیز عاجز است شصت
مسکین را طعام بدهد و اگر مسلمانی مسلمانی را بکشد در دار الحرب و بلاد کفار
بگمان آنکه کافرست کفاره قتل خطا واجبست و قصاص البته نیست اما در وجوب
دیت خلافست بعضی گفته‌اند مطلقا دیت نیست و بعضی گفته‌اند اگر اسیر
بوده است در دست کفار دیت واجبست و اگر باختیار خود در میان ایشان
رفته واجب نیست و احوط آنست که مطلقا دیه بدهند و بعضی گفته‌اند که اگر
در وقت جنگ کشته شود دیت را از بیت المال بدهند و اگر چند نفر شریک
در قتل کسی باشند بر هر یک کفاره تمام لازمست و اگر طفلی یا دیوانه کسی را
بکشد خلافست که کفاره بر او واجبست یا نه اکثر گفته‌اند که واجبست و
عتق و اطعام را از مال او بیرون می‌کنند و روزه را بعد از بلوغ و عقل
خود بگیرد و اگر پیش از بلوغ بمیرد گفته‌اند از مالش اجرة روزه می‌دهند و بعضی
گفته‌اند کفاره از ایشان ساقطست و اگر جنینی را که در رحم باشد سقط کنند
اگر روح در او دمیده شده کفاره واجبست و الا واجب نیست و احکام
خصال کفاره را در رساله کفارات ذکر کرده‌ام **فصل نهم** در احکام جنایت حیوانات

و در آن

و در آن چند بحث است **اول** در کشتن حیوانات حلال گوشت است اگر حیوان حلال
گوشتی را ذبح کند بی اذن مالک اکثر گفته‌اند که تفاوت قیمت کشته و زنده
بر او لازمست و بعضی گفته‌اند مالک مخیر است که این کشته را بردارد و قیمت
حیوان زنده را بدهد و اگر آنرا بغیر ذبح تلف کند که میته شود باید که قیمت او را
وقت کشتن بدهد و اگر بعضی از اجزا باشد که از آنها منتفع توان شد مانند
پشم و مو و کرک و پر آنها از مالکست و قیمت آنها را از قیمت حیوان بیرون
بکنند **دوم** در کشتن حیوانیست که حلال گوشت نباشد اما قابل تذکیه باشد
مانند شیر و ببر و پلنگ و یوز اگر یکی از اینها را ذبح کند باز مشهورست که تفاوت
قیمت کشته و زنده را می‌دهد و اگر بنحو دیگر تلف کند قیمت را می‌دهد و اگر
بعضی از اجزای آن قیمتی داشته باشد اجزا را از قیمت اسقاط می‌کنند مانند
فیل که دندان و استخوانش قیمت دارد و اگر در قسم اول و در این قسم جنایت
بر عضوی از اعضای حیوان واقع شود مثل آنکه چشمش را کور کند یا پایش را
بشکند اکثر گفته‌اند ارش می‌دهد یعنی تفاوت قیمت صحیح و معیوب و بعضی
گفته‌اند مانند آدمی آنچه در حیوان دو تا است بقطع هر دو تمام قیمت را می‌دهد
و بقطع هر یک نصف قیمت مانند چشمها و دستها و پاها و گوشها و در احادیث
معتبره وارد شده است که کسی که یک چشم حیوانی را کور کند ربع قیمت آن را
بدهد و بعضی از قدما قایل شده‌اند و خالی از قوت نیست **سیم** در کشتن

حیوانیست که قابل تزکیه نیستند مانند سگ و خوک و سگ را قیمتی می باشد و
مالک کسی نمیشود و بکشتن آن چیزی لازم نمیشود مگر چهار سگ اول سگ شکاری که
تعلیم شکار کرده باشند و بعضی گفته اند که قابل تعلیم بوده باشند و خلافست
مخصوص سگ سلوقی است یا شامل هر سگی که تعلیم شکار کرده باشند هست و سلوقی
گفته اند منسوبست بسلوق که قریه ایست از قریه های یمن و دور نیست که سگ تازی باشد
و اکثر گفته اند خصوصیتی بسلوقی ندارد و در دیت آن خلافست و مشهور آنست
که چهل درهم است که موافق زر ده دانگی قدیم دو هزار و پانصد بیست دینار است
و بعضی گفته اند که اگر قیمتش کمتر از این باشد قیمتش را می دهند و بعضی مطلقا بقیمه
قائل شده اند و بعضی احتمال داده اند که برای سلوقی چهل درهم باشد و برای
سگهای دیگر قیمت گفته اند دوم سگ گله است و در دیت آن نیز خلافست اکثر
یک گوسفند گفته اند و بعضی بیست درهم که یکهزار و دویست و شصت دینار
باشد بزر قدیم و بعضی بقیمت قایل شده اند سیم سگیست که حراست باغ می کند
و اکثر بیست درهم گفته اند دیت آنرا و بعضی قیمت گفته اند و ثانی اظهر است چهارم
سگ زراعت و اکثر گفته اند دیت آن یک قفیز گندم است و در روایت جریب
گندم وارد شده است و جریب چهار قفیز است و بعضی قیمت گفته اند و بعضی
گفته اند دیت سگی که محافظت خیمه یا خانه می کند یک زنبیل خاک است و بعضی گفته اند
این کنایه از آنست که دیت ندارد ششم اگر کسی خوک را از ذمی بکشد که پنهان

درخانه

درخانه خود نگاه داشته باشند قیمت آن را می دهد آن قیمتی که ایشان در میان
خود بر آن معامله میکنند و همچنین اگر شراب یا آلات لهو در حلال میدانند
پنهان داشته باشند و مسلمانی تلف کند قیمه آن را نزد آنها که حلال می دانند
بدهد و اگر علانیه اظهار کنند که چون خلاف شرط ذمه است اگر بکشد یا تلف کند
مسلمان چیزی بر او لازم نمیشود هفتم مشهور میان قدمای علما آنست که
حیوانات که بچرا رفته اند اگر در شب جنایتی بر زراعتی یا باغ کسی بکنند صاحب
حیوان ضامنست و اگر در روز جنایتی بکنند ضامن نیست و روایتی در این
باب وارد شده است که صاحب زراعت روز میباید زراعت خود را
محافظت نماید برای آنکه ضرورتست که حیوانات بچرا روند و در شب صاحب
حیوان میباید حیوان خود را محافظت نماید و اکثر متاخران شب و روز را
اعتبار نکرده اند و گفته اند صاحب حیوان اگر در حفظ حیوان تقصیر کرده است
ضامن است خواه در شب و خواه در روز و اگر تقصیر نکرده است ضامن نیست

قد تم الکتاب بعون الملک الوهاب
فی الحسین وال دی فرنهد
شوال ۱۳۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی سیّد الانبیاء و المرسلین و اشرف الاولین
والآخرین محمد و عترته الاقدسین و بعد چنین گوید احوج المربوبین الی رحمة
ربه الغنی محمد تقی ابن المجلسی الاصفهانی که چون درین عصر افراط و تفریط
بسیار در امر رضاع واقع شده بود در میان طلبه این رساله را نوشت تا حق
وسط که صراط مستقیم است ظاهر شود و بالله الاستعانة و التوفیق
قال الله تبارک و تعالی و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء یعنی
بنکاح خود در میاورید و جماع نیز مکنید زنانی را که پدران شما آنها را عقد نموده
باشند یا کنیزانی را که جماع نموده باشند بلکه یعنی از جمله زنانیکه بر شما
حلال است پس بنا بر ظاهر آیه کریمه زن پدر و زن پدر پدر و زن پدر مادر
و زنان اجداد پدری و اجداد مادری و همچنین موطوءهای آباء و اجداد
پدری و مادری هرچند بالا روند بر فرزندان حرامند خواه بعقد دوام
یا متعه یا تحلیل باشد و خواه بملک یمین ایشان باشد پس معقودهای آباء و
اجداد و موطوءهای بر فرزندان حرامند اگرچه بعد از عقد وطی نکرده باشند
و همچنین موطوءهای ایشان بر فرزندان ایشان حرامند اگرچه عقد نکرده
باشند پس عقد آباء و اجداد هرچند بالا روند و وطی ایشان سبب حرمت بر
فرزندان هرچند پایین روند و موطوءه و ام است خواه وطی در قبل کرده باشند

وخواه در دبر و اگر عقد کرده باشند زن آزاد را یا کنیز دیگران را و
وطی نیز کرده باشند حرمت شدیدتر میشود و اگر آباء و اجداد کنیز را بیع نموده
باشند یا خریده باشند یا کسی با ایشان بخشیده باشد بمجرد صحبت بر آباء
و اجداد بر فرزندان حرام نمیشود تا وطی نکنند اما اگر نظر کرده باشند
بر روی کنیز یا دست ایشان رسیده باشد نه از روی شهوت بر فرزندان
حرام نمیشود بلکه اگر از روی خواهش نظر کرده باشند بر رو و دست رسانیده
باشند بدست حرام نمیشود علی الظاهر الا اگر آباء و اجداد کنیزی را بوسیده
باشند یا نظر بدن ایشان خصوص فرج کرده باشند یا دست بدن ایشان
رسانیده باشند خلافست اظهر عدم حرمتست و احوط حرمت لیکن اجتناب
نماید احتیاطا همچنین کنیز را بفرزندان بدهند مگر آنکه فرزندان تقوی
داشته باشند و دانند که پدر ایشان نظر و دست بازی نموده و بعمل
نیاورند و خاطر جمع باشد که نزدیک نخواهند کرد که در آن صورت
اگر پدران بفرزندان بخشند ضرر ندارد و اگر خوف فتنه فرزند داشته
باشد یا فرزند خوف آن داشته باشد که فریفته شود پدر با وند بود و
فرزند قبول نکند و مبالغه بسیار درین باب در قرآن و حدیث وارد شده است
و زنا کنند سبب طول میشود و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که حرمت علیکم
امهاتکم یعنی حرام است مادران شما یعنی هرچند بالا روند مثل مادر

خود و مادر پدر و مادر مادر و مادر پدر پدر و مادر پدر مادر و مادر پدر مادر و اگر
مادر مادر پس در مرتبهٔ اول یک مادر است و مرتبهٔ دوم دو است و مرتبهٔ سیم
چهار اند و مرتبهٔ چهارم هشت اند و مرتبهٔ پنجم شانزده اند و مرتبهٔ ششم سی و دو
و هر چند بالا میروند مضاعف می شوند و بناتکم یعنی حرام اند بر شما دختران
شما هر چند پایین روند پس دختران بیواسطه دختر است که از زن آن کس
متولد شده باشد یا از متعه یا از محلله یا از کنیز خود و همچنین دختران
پسر و دختران دختر و در مرتبهٔ سیم نیز چهار اند که دختر پسر پسر باشد و دختر
دختر پسر و دختر پسر دختر و دختر دختر دختر و در مرتبهٔ چهارم هشت طبقه اند
و در مرتبهٔ پنجم شانزده و در ششم سی و دو و همچنان هر چه پایین میروند مضاعف
میشوند بنحو جدات و اخواتکم و حرام اند بر شما خواهران شما خواه خواهر
پدری مادری باشند و خواه پدری تنها و خواه مادری تنها و خواهر بالا
و پایین نمیروند و چون نام دیگر دارند خداوند سبحانه و تعالی جدا فرموده است
که و عماتکم و عمه عبارتست از خواهر پدر خواه از پدر و مادر خواهر باشند
و خواه از پدر تنها و خواه از مادر تنها و هر چه بالا روند مثل عمهای پدر و
عمهای مادر و عمهای جد و عمهای جده خواه از پدر و خواه از مادر
و همچنین عمهای پدران و مادران اجداد و جدات نسبی و خالاتکم و حرام اند
بر شما خالهای شما هر چند بالا روند بترتیب عمات و عمه و خاله خواهران

پدر

پدر و مادرند خواه از پدر و مادر هر دو باشند یا از پدر تنها یا از
مادر تنها و بالا رفتن عمه و خاله باین نحو است که عمه و خاله پدر باشند
یا عمه و خاله مادر باشند یا عمه و خاله اجداد و جدات مادر یا پدر باشند
و چون معلوم شد که لازم نیست که خواهر خواهر خواهر باشد همچنین لازم نیست که عمهٔ عمه
عمه باشد یا خالهٔ خاله خاله باشد چون عمه و خاله نیز خواهر پدر و مادرند
پس در خواهر ممکن است که خواهر پدری باشد و او خواهر مادری داشته
باشد برادر پدری خواهر پدری خواهر مادری خواهر پدری را میتواند
خواست مثل آنکه شخصی زنی کند که آن زن دختری از شوهر سابق داشته
باشد و آن شخص پسر از زن دیگر داشته باشد این پسر آن دختر را میتواند
خواست و اگر ازین زن دختری بهم رسد پس این دختر خواهر مادری
دختر سابق زن است و خواهر پدری پسر سابق مرد است پس خواهر خواهر
لا خواهر نیست چون از پدر و از مادر نسبت نیست و همچنین در خواهر
پدر در عمه باشد و در خواهر مادر در خاله باشد بهمین نسبت که مذکور شد
عمهٔ عمه بهم میرسد که عمه نباشد و خالهٔ خاله بهم رسد که خاله نباشد پس مراد
از بالا رفتن عمه و خاله آن است که خواهر پدری یا مادری یا پدر
مادری جد پدری باشد یا خواهر پدری یا مادری یا پدر مادری جده
مادری باشد یا خالهٔ پدری یا مادری یا پدر مادری جد پدری یا جده مادر

باشد یا عمه پدری یا مادری یا پدر مادری پدر جد پدری یا پدر جد پدری
یا پدر جد مادری یا پدر جدهٔ مادری باشد و همچنین هر چه بالا رود
و عمه و خاله پائین نمیروند چون دختر عمه و عمو و دختر خاله و خالو اینها حلال اند
حرامست و بنات الاخ دیگر حرامست بر شما دختران برادر شما خواه برادر
پدر مادری باشد یا برادر پدری باشد یا برادر مادری که دختران
همه حرامند و همچنین دختران پسران ایشان و دختران دختران ایشان
بنحوی که دختران پائین میروند بحسب طبقات و بنات الاخت
و حرامست بر شما دختران خواهر شما خواه پدری باشند یا مادری یا
مادر پدری که دختران ایشان حرامند هرچند پائین روند خواه دختران
ایشان باشند خواه دختران پسران ایشان یا دختران دختران ایشان
بنحوی که در طبقات دختر مذکور شد و این هفت طبقه محرمات نسب اند
بنحویکه مذکور شد حرامند و محرمند و عبارت مجمل آن است که همه خویشان
نسبی حرامند مگر اولاد عم و عمه و خال و خاله و همچنان زنان بر مردان
حرامند مردان نیز بر زنان حرامند مثل پسران بر مادران هرچند مادر بالا
رود و پسر بحسب مرتبه پائین رود و همچنین آباء و اجداد بر دختران و
برادران بر خواهران و عموها بر دختران برادرها و خالوها بر دختران
خواهرها چون حق سبحانه و تعالی محرمات نسبی را بیان فرمود محرمات رضاعی را

بیان فرمود و بعد از آن محرمات مصاهره را که امهاتکم اللاتی ارضعنکم
یعنی حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده است بر شما مادرهای شما را که شیر داده‌اند
شما را و اخواتکم من الرضاعة و حرامست بر شما خواهرانی که بهم رسیده‌اند
شما را از شیر و در احادیث صحیحهٔ متواتره از حضرات سید المرسلین و ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بما رسیده است که آنچه را حق سبحانه و تعالی
حرام گردانیده است بر شما از نسب حرام گردانیده است مثل آن را از رضاع
و بعید نیست که همه از آیهٔ کریمه مستخرج شود پس بترتیب نسب حرام است مادر
رضاعی که قدری معتدبه شیر داده باشد و آن قدر در روایات صحیحه
منکره وارد است که آن مقدار است از شیر که گوشت بروی آید و استخوان را
سخت کند و این مجمل است تفصیلش بدو نحو وارد شده است یکی یک شبانه
روز که اکثر علماء ذکر کرده‌اند دوم عدد شیر قولی شده است که ده شیر کامل
سبب حرمت است و این قول شاذ و نادر است چون مخالفت با احادیث
متواتره از طرف خاصه و عامه دارد و این قول قول محمد بن الحسن استاد
صدوق است که پانزده شبانه روز است پس در بیع و ظاهر قول صدوق یک سال
یا دو سال است و این دو قول نیز شاذ و نادر است و آنچه مشهور است در قول آنها
اکثر متقدمین بر آنند که ده شیر کامل محرم است و اکثر متاخرین بر آنند که پانزده
مرتبه محرم است بچند شرط اول آنکه شیر زن باشد و از وطی صحیح بهم رسیده باشد

خواه بعقد دوام وخواه بمتعه وخواه بتحلیل یا ملک یمین یا بشبهه بهم رسیده باشد
بنا بر قول اشهر پس اگر شیر مرد باشد یا خنثی مشکل یا از زن بهم رسیده باشد بدون
وطی یا از زنا بهم رسیده باشد سبب حرمت نمیشود دوم آنکه زن زنده باشد
که اگر چهارده شیر را در حال حیوة زن خورده باشد و یکی یا بقیه یا پانزدهم را
بعد از موت خورده باشد نشر حرمت نمیکند علی الاقوی سیم آنکه بعد از ولادت باشد
پس اگر بعد از حمل و قبل از ولادت پستانها پر شیر شده باشد و شیر دهد طفلی را نشر
حرمت نمیکند علی المشهور والاحوط الترک چهارم آنکه شیر آدمی باشد پس اگر شیر
حیوانی را بخورند گوشت آن حرام نمیشود و اگر بره شیر زنی را بخورد حرام نمیشود
گوشت آن اگرچه مکروهست شیر دادن و خوردن از حیوانات بکر در وقت
ضرورت و بر تقدیر وقوع مکروهست گوشت آن پنجم از پستان بمکد پس اگر
بدوشند بدهان طفل یا در پیاله و بعنوان شیر یا پنیر بخورد طفل دهند
نشر حرمت نمیکند علی المشهور ششم شرط است در عدد رضعات که هر رضعه
کامل باشد یا آنکه خود سر دهد بی سببی مثل شنیدن صدائی یا شخصی کاری کند
که طفل را مشغول خود کند که در این صورتها از عدد محسوب نیست پس هرچه ناقص
باشد در عدد محسوب نیست الا در نشر عظم و نبات لحم بهر نحوی در واقع شود خواه
کامل و خواه ناقص نشر میکند و همچنین در یک شبانه روز یا سه شبانه روز چنانکه
در فقه رضوی است یا پانزده شبانه روز نیز کامل و ناقص یکی است

شرط هفتم

هفتم شرط است که متوالی باشد یا آنکه در اثنای شبانه روز یا ده رضعه
یا پانزده رضعه شیر دیگری را ننوشد و خوردن آب و طعام ضرر ندارد
هشتم آنکه شیر خالص باشد پس اگر چیزی دیگر منضم سازند که بهم ممزوج شده
بز شده خلافست و احوط آنست در چنین نکنند و اگر بکنند آن رضعه را
در عدد رضعات حساب کنند بلکه اگر چنین شیری که ممزوج شده باشد
ده یا پانزده داده باشد آن زن را نخواهد و اگر خواسته باشد طلاق
بگوید نهم شرطست که رضاع در طفل در شیر دایه را خورده قبل از اتمام
دو سال باشد که اگر یک شیر را بعد از اتمام دو سال بخورد نشر حرمت
نمیکند و اگر دو سالش شده باشد و طفل را از شیر باز نکرده باشند
بخورد نشر حرمت نمیکند علی الاشهر والاظهر و احتیاط را ترک نمی باید
کرد کما تقدم دهم شرط نیست که فرزند دایه کمتر از دو سال داشته باشد
و بعضی گفته اند که شرط است و احتیاط را ترک ننمایند یازدهم شرط است
اتحاد فحل در حرمت اطفال بر یکدیگر هرچند هر رضعه دو زن داشته
باشند پس اگر از شیر یک شوهر پسری را شیر دهد و از شیر شوهر دیگر دختری را
شیر دهد بر هم حرام نمیشوند چنانکه در روایات صحیحه متواتره منقولست
و بنا بر قول شیخ امین الدین ابو علی طبرسی شرط نیست و بنا بر قول او
در صورت مفروضه بر هم حرام میشوند دوازدهم شرط است که تمام عدد

از یک زن باشد اگرچه شیر یک شوهر باشد پس اگر شخصی چهار زن و چند
متعه داشته باشد و هر یک از این زنان طفلی را پانزده شیر بدهند از
شیر یک شوهر همه برهم حرام میشوند و اگر طفلی هفت شیر از یک زن از
شیر شوهری بنوشد و هشت شیر را از زن دیگر آن مرد بنوشد رضاع
بهم نمیرسد بنابر قول اشهر و اگر هفت شیر زنی را بنوشد و از شیر باز
کنند و شوهر آن زن را طلاق دهد و بعد از عدّه شوهر دیگر بکند و از او
فرزند بهم رسد و هشت شیر دیگر از شیر این شوهر بدهد به نشر حرمت نمیکند
چون فحل متعدد است اگرچه مرضعه یکیست و مثل آنکه شیر فرزند شوهر اول را
داشت که از شوهر ثانی حامله شد و قریب بوضع حمل هفت شیر قبل از
وضع حمل داد و هشت شیر بعد از وضع حمل که درین صورت نیز نشر حرمت
نمیکند علی المشهور تحقیق بدانکه هرگاه رضاع متحقق شود مردی که شوهر
دایه است و شیر از وست و در عرف علما او را فحل مینامند پدر طفل
میشود و شیر دهنده مادر طفل میشود و فرزندان فحل خواه نسبی باشند
و خواه رضاعی برادر و خواهر طفل میشوند و فرزندان نسبی دایه اگر
چه از این شوهر نباشد خواهران و برادران مادری طفل میشوند اما
فرزندانی که شیر داده باشد از شیر غیر این شوهر بر طفل حرام نمیشوند و
برادران فحل خواه پدری مادری و خواه پدری و خواه مادری و خواه

نسبی

نسبی و خواه رضاعی در غیر رضاعی مادری عموهای طفل میشوند و خواهران
فحل بدستور عمههای طفل میشوند و برادران و خواهران دایه خواه نسبی
و خواه رضاعی در غیر رضاعی مادری خالوها و خالههای طفل میشوند
و طفل نیز فرزند دایه و فرزند شوهر دایه میشود و همچنین فرزندان
طفل هرچند پایین روند خواه از دختر و خواه از پسر اولاد اولاد فحل
و دایه میشوند و اعمام و اخوال فحل و زوجهاش اعمام و اخوال طفل میشوند
و همچنین خواهر زن حرام نیست مگر وقتی که با زن جمع شود با آنکه دو خواهر
نسبی یا رضاعی را نمیتوان جمع نماید در عقد و در اینجا چنین نیست و
همچنین مادر طفل بر شوهر حرام نمیشود هرچند خواهرها در رضاعی طفل است
بهمان وجه

چهارم آنکه جده شیر دهد فرزند پسر خود را یا فرزند دختر خود را پس فرزند
پسر زن بمنزله مادرش میشود و حرامست و مرضعه بمنزله زن پسر شوهرش
میشود و هر دو بمنزله باطل است و محرم نیست و اگر فرزند دختر را شیر دهد
دختر در خانه شوهر بمنزله مادر زن میشود و جده در خانه شوهرش بمنزله
دختر میشود و در صورتیکه فرزند دخترش را شیر دهد شوهر جده که جد مادری
اولاد فحل است و دخترش که از اولاد فحل است بر شوهرش حرام میشود
و بنابر احادیثی که گذشت و اشهر بین الاصحاب آن است که اولاد فحل بر
اب مرتضع حرامند و این منزله چون احادیث دارد احتیاط لازم است
الا باقی منزلها اصلی ندارد و مگر قیاس و آن باطل است نزد ما پس در این
صورت جده در خانه شوهرش حرام نمیشود الا دخترش در خانه شوهرش
حرام میشود پنجم هرگاه زن شیر دهد عم خود را یا عمه خود را عم و عمه فرزند شوهر
آن زن میشوند پس زن دختر برادر یا خواهر فرزند فحل میشوند و دختر برادر
یا خواهر فرزند فرزند فرزندانند و فرزند فرزند حرام است جواب آنکه
فرزند فرزند بنسب یا رضاع حرام است و در اینجا هیچیک از هر دو نیست
و منزله چنین از شریع باز رسیده است که حرام است و همچنین اگر گویند
که مادر عم و عمه جده است پس زن بمنزله جده زن است و جده زن
حرامست جواب آن است که ظاهر آنکه جده رضاعی که است و بر تقدیری

که باشد حرمت بمصاهره است و در مصاهره دلیلی نیست **ششم** اگر زن شیر دهد
خال یا خاله خود را در این صورت زن دختر خواهر فرزند شوهرش میشود چنانکه
گذشت یا فحل بمنزله جد مادری یا بمنزله شوهر مادر مادر میشود و جواب همانست
که مذکور شد **هفتم** اگر شیر دهد فرزند عم یا فرزند عمه خود را یا زن دیگر شوهرش
شیر دهد فرزند عم زن را شوهر بمنزله عم زن میشود **هشتم** اگر شیر دهد فرزند
خال یا فرزند خاله خود را درین هر دو صورت فرزندان فرزند فحل مرتضع
و فحل بمنزله عم و خال میشود و فحل بمنزله عم و خال میشود در عم و خال لا در عمه و
خاله بمنزله شوهر عمه و شوهر خاله میشود و این حرام نمیشد باتفاق و در
عم و خال در شوهر بمنزله ایشان میشود جواب همانست که مذکور شد که
منزله معتبر نیست شرعا و عم و خال پیش گذشت که نسبی و رضاعی که باشند و فحل
درین صورت هیچیک از ایشان نیست **نهم** هرگاه زن شیر دهد برادر شوهر
یا خواهر شوهر را از شیر شوهر زن بمنزله مادر برادر یا مادر خواهر میشود
و مادر برادر و خواهر یا مادرست یا زن پدر و هر دو حرامند بر شوهر
و جواب آن است که از شرع متلقی نشده است که مادر برادر یا مادر خواهر
حرام است مطلقا بلکه مادر نسبی یا رضاعی یا زن پدر نسبی یا رضاعی محل قول
حرامست و در اینجا هیچیک از اینها نیست **دهم** اگر شیر دهد زن فرزند برادر
شوهر یا فرزند خواهر شوهر را در فرزند برادر که هیچ گونه نیست زیرا

که زن

که زن بمنزله زن برادر شوهر میشود و آن حرام نیست و همچنین اگر شیر
دهد فرزند خواهر شوهر را اگرچه زن بمنزله خواهر شوهر میشود و خواهر
شوهر بر شوهر حرام است **یازدهم** اگر زن شیر دهد فرزند فرزند شوهرش را
اگر فرزند پسر شوهر باشد زن بمنزله زن پسر میشود و اگر فرزند دختر
باشد زن بمنزله دختر شوهر میشود و هر دو بر شوهر حرامند پس زن حرام
شود جواب آن است که دختر نسبی و رضاعی حرامست و زن پسر نسبی
حرامست و در زن پسر رضاعی خلافست و در اینجا هیچیک نیست و
منزله دلیل ندارد مگر قیاس **دوازدهم** اگر زن شیر دهد عم شوهرش را یا عمه
شوهرش را یا خال شوهرش را یا خاله شوهرش را پس زن بمنزله مادر اینها
میشود و مادر عم و عمه جده پدری است یا زن جد و مادر خال و خاله جده
مادری است یا زن جد مادری و همه بر فرزند زاده حرامند جواب
آنکه اینها بر فرزندان فرزندان حرامند و در اینجا زن بمنزله
جده شده است نظر به شوهر نه زن جده است برضاع یا نسب و نه
شوهر فرزندزاده است برضاع یا نسب و منزله اعتبار ندارد **سیزدهم**
اگر کسی دو زن داشته باشد و یکی از این دو زن فرزند زن دیگر را
شیر دهد گفته اند بعضی که مرد و زن در خانه شوهر حرام میشوند آنکه
شیر داده است بمنزله دختر یا عروس شوهر میشود و آن زن دیگر بمنزله

جده فرزند شوهر میشود و هردو حرامند جواب آن است که راه حرمت یا نسب است
یا رضاع و در اینجا هیچیک از این دو نیست و منزله در حکم عدم است چهاردهم
هرگاه دو زن صغیره داشته باشد و هردو شیر یک زن را خورند تا شیر
پانزدهم و هردو با هم بخورند شیر پانزدهم را هر یک از یک پستان و
هردو یکبار فارغ شوند هردو بر شوهر حرام میشوند بنا بر قول جمعی از اصحاب
و عقد هردو باطل میشود بعد از آن هر یک را خواهد عقد تازه میکند و اگر
بدفعات خورند و از اول پانزده تمام شود عقد هردو صحیح است وقتی که از زن
دوم پانزده تمام میشود عقد هردو باطل میشود بنا بر مذهب جمعی که معاهده را
اعتبار میکنند و اکثر این معاهده را اعتبار کرده اند و همچنین اگر دو زن داشته
باشد و ظاهر شود که اینها خواهر رضاعی بوده اند و هردو را در یک عقد خواسته
باشد کاشف می آید که عقد هردو باطل بوده است و اگر یکی را پیشتر خواسته باشد
دومی باطل خواهد بود پانزدهم اگر دو زن داشته باشد و یکی از این دو زن
شیر برادر زن دیگر را خورده باشد یا شیر خواهر آن زن دیگر را خورده
باشد پس یکی از این دو عمه خواهد بود و دیگری دختر برادر و یکی خاله خواهد
بود و دیگری دختر خواهر رضاعی و در اینجا نیز خلاف است و مشهور آن است
که جمع میتوان کرد عمه را با دختر برادر و خاله را با دختر خواهر رضاعی
بنا بر حدیث صحیح مگر با اذن عمه و خاله پس اگر عمه و خاله راضی باشند که با

دختر

دختر برادر رضاعی و دختر خواهر رضاعی جمع باشند هردو عقد صحیح است باتفاق
علمای شیعه و اگر راضی نباشند پس اگر اول دختر برادر یا دختر خواهر را
خواسته باشد و بعد از آن عمه و خاله را و عمه و خاله پیش از عقد دانسته
باشند در رضاع متحقق شده است عقد صحیح است و هیچیک را اختیار
فسخ نیست و اگر اول عمه و خاله رضاعی را خواسته باشد و بعد از آن این
دختر برادر و خواهر را به رضای عمه و خاله مشهور آن است که عقد دختر
برادر و خواهر باطل است و عقد عمه و خاله صحیح است و اگر پیشتر دانسته
باشند که رضاع واقع شده است و بعد از عقد دانسته باشند مشهور
آن است عقد عمه و خاله صحیح است و عمه و خاله در رضا نباشند عقد دختر
برادر و خواهر باطل میشود شانزدهم اگر زن صغیره را بخواهد و مادر شوهر
یا خواهر شوهر یا زن برادر شوهر یا جده شوهر یا دختر شوهر این زن
صغیره را شیر دهند و پانزده شیر تمام شود زن بر شوهرش حرام میشود
خواهر شوهر یا دختر خواهر شوهر یا دختر برادر شوهر یا عمه شوهر یا خاله
شوهر یا فرزند فرزند شوهر میشود و اگر زن شوهر از شیر شوهر شیر دهد
صغیره را دختر شوهر میشود و در همه صورتها با جماع زن صغیره بر
شوهرش حرام میشود و اگر ظاهر شود بعد از عقد که اینها زن را شیر
داده اند کاشف می آید که زن حرام بوده است بر شوهر پس اگر ندانسته

باشند در رضاع متحقق شده است یا رضاع را ندانسته اند لکن ندانسته اند
که حرامند وقتیکه دانستند از هم جدا می شوند و فرزندی که بهم رسیده است
در حکم حلال زاده است و نسب بحال خود هست و اگر زنی از شیر شوهر دیگر
شیر دهد این صغیره را پس اگر این شوهر جماع کرده است با این زن هر دو
حرام میشوند بر شوهر زیرا که بزرگ مادر زن است و صغیره دختر زن و اگر
جماع نکرده باشد بزرگ حرام میشود بر شوهر و صغیره عقدش باطل میشود و شوهر
مختار است در عقد هر یک را که خواهد **هفدهم** هرگاه شخصی لواط کند با پسری البته و بنابر
بمقدار آنکه اندکی از سر ذکر داخل در بر شود حرام میشود بر لواط کننده مادر آن
پسر هر چند بالا روند و دختران آن پسر هر چند پایین روند و خواهران آن پسر و همچنین
حرام میشود مادر رضاعی او و دختر رضاعی و خواهر رضاعی او علی المشهور
بین الاصحاب بنابر آنکه حکم رضاع حکم نسب است در وصیت **هجدهم**
هرگاه شخصی مالک یکی از عمودین یعنی آباء و اولاد یا محارم نسبی خود را
شود بر او آزاد می شوند باجماع اصحاب و همچنین است در رضاع بمقتضای
روایات صحیحه پس اگر مالک شود فرزندان را هر چند پایین روند
از فرزندان رضاعی در صغر و کبر را و پدران و مادران ایشان را
هر چند بالا روند از فرزندان رضاعی علی المشهور در پایین و بالا
و همچنین خواهرهای رضاعی را یا عمه های رضاعی و خاله های رضاعی را

هر چند

هر چند بالا روند علی المشهور یا دخترهای برادرهای رضاعی یا دخترهای
خواهرهای رضاعی را هر چند پایین روند علی المشهور بر او آزاد میشوند
چنانکه در نسب بر او آزاد میشوند **نوزدهم** هرگاه رضاع متحقق شود بر
فرزند رضاعی حرام میشود مادری که شیر داده باشد و فحل هر چند بالا روند
و اولاد نسبی و رضاعی فحل و اولاد نسبی مرضعه هر چند پایین روند چون
همه خواهران او شده اند و همچنین عمه ها و خاله ها هر چند بالا روند و دختران
برادران و دختران خواهران هر چند بزیر روند مجملا هر که بر او حرام
میشود برضاع محرم میگردد و خلوت میتواند کرد با محارم رضاعی چنانکه
خلوت میتواند کرد با محارم نسبی چون حرامست خلوت کردن با اجنبیه یعنی
معنی که مرد و زن اجنبی را مشروع نیست که در جایی باشند که ثالثی
در آنجا نباشد علی المشهور و با محارم نسبی و رضاعی احتیاج بثالث نیست
بیستم بسبب رضاع میراث نمی برند و مستحق نفقه نمیشوند و پدر رضاعی
ولایت ندارد بر فرزند رضاعی و مادر رضاعی حق حضانت ندارد و گواهی
مرتضع بر فحل مسموع است و اگر فحل او را بکشد در عوض نمیکشند فحل را مثل پدر
نسبی نیست که در عوض فرزند نمیتوان کشت و همچنین استیفای حدود
از فحل میتواند نمود و در قسمت دیت داخل نیست و حکم پسر اگر قاضی باشد.

بر قول جماعتی و بر صحت قول قسم و عهد و نذر یا دیه اند نمود **بحث یکم** پدر
رضاعی که قول است مانند پدر نسبی است در اینکه حلیله او خواه زن دائمی باشد
یا موطوءه بتحلیل یا موطوءه بملک را نتوانند خواستن و حرام است علی المشهور
بین الاصحاب و همچنین حلیله پسر رضاعی حرام است بر قول علی المشهور و احوط آنست
که پدر مرتضع مادر مرضعه را نخواهد و برادر او زن و همچنین خواهر مرضعه را
و اشهر آنست که اولاد مرتضع بر قول حرام اند و محرم اما در فرزندان مادر
و پدر مرتضع بر قول خلاف است و رعایت احتیاط لازم است بر قول و برادر اولاد
او حتی آنکه بعضی نقل اجماع نموده اند بر حرمت پس احتیاط آن است که
نخواهند و برادر یکدیگر زن و نه اما اولاد نسبی و رضاعی قول و نسبی مرضعه
برادر مرتضع محرم اند بمقتضای اخبار صحیحه چنانکه گذشت و اگر برادر زن و نه
نهایت احتیاط خواهد بود **بحث دویم** هرگاه کنیزی فرزندان آقا را شیر
داده باشد مکروه است او را فروختن چون بمنزله مادر فرزندان است **بحث**
سیم الحال که شود مستغفر برادر رضاعی خود را یا پسر برادر رضاعی یا پسر
خواهر رضاعی یا پسر عم یا پسر عمه یا پسر خال یا پسر خاله رضاعی را مکروه است
که اینها را بندگی بفرماید یا بفروشد و سنت مؤکد است که اینها را آزاد نماید
بحث چهارم سنت است که زنان را منع کنند از شیر دادن بعد که رسیدن چون
بسیار است که شیر میدهند و فراموش میکنند و فرزندان بهم میرسند و غالب

ظاهر

ظاهر میشود که خواهر خود را خواسته اند و بنا بر آنکه مذکور شد که دو سه شیر ضرر ندارد
و اگر دو سه شیر بدهند و در میان زنان دیگر طفل را شیر دهد اگر هزار
شیر چنین بدهند ضرر ندارد و عمده ضرر ها از دایه ها میشود هرگاه شخصی
دایه گرفت و فرزند او را ده شیر داد و دیگری باز آن دایه را
گرفت و فرزند او را شیر داد هرگاه شوهر دایه در هر حال یک کس باشد
این هر دو طفل بر هم حرام شده اند و خواهر و برادر شده اند ممکن است که اینها
هم را نخواهند چون غالب این معنی فراموش میشود لاجرم خواهر و برادر
این طفل بر مذهبی در حرام میشوند بسیار است که عقد واقع میشود
و فرزندان بهم میرسند و آخر مطلع میشوند لاجرم چون مذکور شد ظاهر
عدم حرمت ضرر ندارد و لکن مهما امکن احتیاط را از دست نمی باید
داد و حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم امر باجتناب
فرموده اند مثلا در عدد رضعات محرمه خلاف عظیم است ابن جنید یک
شیر را سبب حرمت میداند و ابن بابویه که استاد ابن بابویه است
پانزده شبانه روز را محرم میدانند و اکثر قدما ده شیر را محرم میدانند
و اکثر متاخرین پانزده شیر را الحال این شکسته را بخاطر میرسد که آنست
حدیثی یکند از صحیحت محموله بر تقیه و احادیث متواتره از طرق
خاصه و عامه وارد است که یک شیر و دو شیر ضرر ندارد و احادیث ده شیر

[illegible]

معارض دارد با احادیث صحیحه که ده شیر سبب حرمت نمیشود و احادیثی هم
وارد است که ده شیر سبب حرمت میشود و ظاهر شیخ تقیه است پس اگر احتیاط کنند
که از ده بگذرد اولی است و حدیث پانزده یک حدیث دلالت بر حرمت
میکند و حدیث موثق است و حدیث موثق دیگر هست در پانزده شیر سبب
حرمت نمیشود و حدیث یک شبانه روز همان حدیث پانزده شیر است که
موثق است و تعجب در این است که اکثر اصحاب که ده شیر را سبب حرمت میدانند
قایل به یک شبانه روز شده اند و در فقه رضوی که معتمد علی بن بابویه
و محمد بن بابویه است و جزم داشته اند در تصنیف حضرت ابو الحسن
علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما اوّل رضاع سه شبانه روز است
و ابن بابویه نهایت اعتماد بر ابن ولید داشته است و در اکثر امور
تابع اوست نقل کرده است در مقنع که شیخ ما ابن ولید عمل بحدیث پانزده
شبانه روز میکرد و بنا با دو حدیث دیگر یکی ازین صحیح است در تهذیب
و من لا یحضره و دویم دو سال در من لا یحضر قوی است یا حسن و در تهذیب
صحیح است و ابن بابویه در من لا یحضره عین دو حدیث را ذکر کرده است ولی
و ظاهر آن است که اوّل از یک سال میدانند و این احادیث و اتفاق ولی
سبب لو تقیه است که زود بزود حکم بحرمت نکنند پس احتیاط آن است در
پانزده رسیده و اگر بقدر رضاع واقع شده باشد آن زن را که

دارد

و اگر خواسته باشند طلاق دهند و جمعی از اصحاب عمل باین کرده اند
و چون احادیث هم معارض اند عمل بظاهر قرآن مجید میکنیم و ظاهر
قرآن مسمی شیر است مطلق است و نه چنین است بلکه تقید اسلوب الهی
و لعبه عبارت و امهاتکم اللاتی ارضعنکم یعنی حرام است بر شما
مادرهای شما که شما را شیر داده باشند اشعار دارد که مدتی شیر
داده باشند که مادر شما شده باشند و اگر مسمی کافی بود میفرمود
که و اللاتی ارضعنکم با آنکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
در حدیث متواتر فرموده اند که من از میان شما میروم و دو چیز بزرگ
میگذارم کتاب خدا و اهل بیت خودم را و هرگز از هم جدا نمیشوند کتاب
خدا از اهل بیت تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و معنی این حدیث
متواتر این است که صورت کتاب عموی که نازل شده است و معنی
کتاب الله نزد اهل بیت عصمت پس رجوع بایشان کنید و رجوع باخبار
ایشان رجوع بایشان است و همچنین حدیث متواتر از آنحضرت هم
فرموده که من شهرستان علم و حکمت الکلام و علی در آن شهر است
یعنی علوم مرا از علی تعلّم کنید و از او بپرسید چنانکه آیات بسیار
و اخبار متواتره بسیار درین باب وارد است و چون تقیه عظیم
بوده است این اختلافات وارد است و میتوان جزم کردن در حکم

از رضعه حرمت بهم نمیرسد و در باقی مخیر باشد هرچند عمل باخبار که
موجب برائت از مذاهب عامه نمودن بهتر است الا در هر باب عمل باحوط
نمودن بهتر است اگرچه جایز باشد عمل نمودن بهر خبری که باشد و هرگاه
همه جایز باشد میان اقوال مشهوره عمل بپانزده بهتر باشد و احتیاط
پانزده بلکه ده را نیز ترک نباید کرد و اما احادیث صحیحه متواتره
از طرق عامه و خاصه در حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم فرموده اند که رضاعی محرم است که استخوان را سخت کند و گوشت
برویاند یا خون برویاند جمعی از اصحاب گفته اند که رجوع باهل خبرت
باید نمود هرگاه دو عادل بگویند که این عمل میتوان گفت
معلوم نیست که این عمل را غیر معصوم تواند یافت چون ظاهر است که
هر شیری که طفل مینوشد جزو بدن میشود و اشتداد عظم و نبات لحم و
دم باو حاصل میشود و ظاهر آن است که قدری بیش از این مراد است و
آنقدر را ابهام کرده اند بغیر از معصوم که مراد الهی را میداند پس علاجی
نیست بغیر از عمل باحتیاط و این اجمال به نسبت عامه است که این
ملاعین با اکثر در صحیح بخاری و مسلم و ابوداود نقل نموده اند
از عایشه ملعونه که گفت حضرت سید المرسلین فرمودند که حرام نمیشود بیک
رضعه و دو رضعه و مسلم و ... از ام الفضل همین را روایت کرده اند

واز

و از آنحضرت ده رضعه و پنج رضعه روایت کرده اند و در صحاح سته ایشان
غیر بخاری ده رضعه مذکور است و در صحیح صحاح ایشان است که حضرت هم
پنج رضعه فرموده اند باین همراه [illegible] ایشان قائل شده اند بلکه قلیل و کثیر
محرم است بظاهر آیه و مذکور شد که ظاهر آیه بر خلاف فهم ایشان است چون
اکثر این ملاعین این احمق در داشته اند حضرت ائمه هدی تقیه فرموده اند
و این اختلاف مانده است نزد علمای شیعه نیز **بحث چهارم** رضاع ثابت
میشود بگواهی دو عادل و بتواتر که جمعی کثیر شهادت دهند که علم حاصل شود و جمعی
گفته اند که ثابت میشود بشهادت یک مرد عادل و دو زن عادله یا چهار زن
عادله و خالی از قوت نیست الا اگر مرد و زن اقرار کنند که ما خواهر و برادر
رضاعی ایم باقرار خود مواخذند پس اگر از پیش عقد باشد عقد ایشان مشروع
نیست و اگر بعد از عقد باشد باطل میشود الا اگر بعد از اقرار بگویند که ما را گمان
این بود که گفته اند یک زن کافیست یا یک شیر دو شیر یا پانزده شیر تفرق
کافیست الحال دانستیم که کافی نیست قول ایشان را میشنوند چون بسیار است
که اشتباه میکنند و مسئله را نمیدانند لهذا اکثر اصحاب گفته اند که گواهی رضاع را
بر سبیل اجمال نمیشنوند بلکه بتفصیل باید شهادت دهند باین نحو که ما
یک شبانه روز با ایشان بودیم و هر مرتبه که طفل شیر میخورد فلان
زن که او را میشناختیم فلان پسر را که میشناسیم شیر داد و پستان در

دهان او گذاشت و دیدیم که طفل میمکید و شیر بحلقش میرفت ما فهمیدیم
دایه پانزده شیر کامل باو داد بتفصیل سابق و دور نیست که هرگاه دیده
باشند که طفل را بدایه داده باشند و دیده باشند که غیر دایه شیر نداده
باشد در عرف نه کافی باشد هر چند احتمال بعید بوده باشد که در همه مراتب طفل
شیر را نمکیده باشد یا در هر چهارده شیر که دایه اول داده باشد یکی شیر را دایه
دیگر داده باشد در پانزده شیر متوالی بهم رسیده باشد در عرض یک سال در
باوجود این احتمالات شهادت توانند داد بر رضاع باعتبار علم
عادی و لیکن اکثر اصحاب گفته‌اند علم یقینی بهم رسد و همین کافی نیست بحث ششم
سنت است که مادر شیر دهد فرزند خود را اگر شیرش خوب باشد و اولی نظر بمادر
آن است که طلب اجرت شیر از پدر طفل نکند و اولی نظر به پدر آنست که اجرت
بدهد اگر داشته باشد و اگر مادر اجرت خواهد و اجرت بسیار و دایه بکمتر از آن
راضی شود از مادر میتوان گرفت که بدایه بدهند و اگر ممکن باشد که دایه را بخانه
آورند و حضانت مادر بحال خود باشد بهتر است و اگر مادر راضی شود بانچه
دایه بگیرد مادر اولی است و اگر زن و شوهر راضی شوند که طفل را بدایه دهند سنت است
که دایه که بگیرند صالحه باشد و اعتقاد او درست باشد و نیکو روی و خوش خلق باشد و خوش صورت
و شیعه اثنی عشریه باشد و عاقله باشد و عفیفه باشد چون شیر را تأثیر عظیم است در مزاج
طفل و مکروه است که دایه احمق و کم عقل باشد یا غیر اثنی عشری باشد یا بدصورت باشد

یا بد

یا بد سیرت و کج خلق باشد و مکروه است ولد الزنا باشد یا فرزندش ولد الزنا
باشد و اگر دایه دیگر بهم نرسد سنت است که از آقای کنیز طلب کنند حلال کند
کنیز را که زنا کرده است و بعد از حلال کردن کراهت تخفیف میشود یا زایل و اگر
شیعه بهم نرسد غیر شیعه میتوان داد و اگر مسلمان بهم نرسد بزن یهودیه و نصرانیه
میتوان داد اما حتی الامکان دایه را بخانه آورند و نگذارند که شراب بخورد و اگر یهودیه
و نصرانیه نیز بهم نرسد بمجوسیه میتوان داد بشروط سابقه که بخانه بیاورند و شراب نخورد
و سنت است که دایه از هر دو پستان شیر بدهد و اگر از یک پستان همیشه بدهد
و چون دایه بمنزله مادر طفل میشود سنت است که طفل بعد از شعور تعظیم
دایه بکند و بمنزله مادر خود داند او را و همچنین شوهر دایه را بمنزله پدر
داند و فرزندان ایشان را خواهر داند و خویشان ایشان را که محرم او
شده‌اند بمنزله خویشان خود دانسته در تعظیم و توقیر ایشان بکوشند
بحث هفتم سنت است که فرزند را دو سال شیر بدهند و یکروز کمتر ندهند
و جایز است بیست و یک ماه دادن و احوط آن است که کمتر از این شیر ندهند
مگر باضرورت چنانکه بسیار است که مادر حامله میشود و شیرش کم میشود و طفل
شکم گرسنه میماند و دایه بهم نمیرسد یا بهم میرسد و لیکن نتوانند اجرت دایه را بدهند
اگر کمتر بدهند میتوان کرد و احوط آن است که زیاده از دو سال ندهند و مشهور
آن است که دو ماه زیاده میتوان داد و اولی آنست که تا ضرورت نباشد زیاده ندهند

ودیگر زن حرام است بر غیر طفلی که دو سال داشته باشد یا کمتر علی المشهور بین الاصحاب
پس اگر مضطر شوند جایز است مثل اگر که طفل بیمار باشد یا هوا گرم باشد و
خوف اسهال باشد مجملا با ضرورت جایز است زیاده بر دو سال اگر چه چهار سال
شود و منقول است که شخصی عرض نمود بحضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در زن شیر
خود را بر شیده است و نمود شوهرش و داده است تا شوهر بر او حرام گردد حضرت
فرمودند که زن را نگاه دارد و تازیانه چند بر پشت او زنند که پشت او را بدرد
آورد در چنین عمل که کرده است **بحث هشتم** منقول است که پرسیدند از حضرت
صادق علیه السلام که زنی بزغاله را شیر داده بود مدتها تا اینکه فربه شده و گوشت
روئیده و بزرگ شده و نر براو کشیده اند و زاییده است آیا شیر از این حیوان
خورد یا گوشت از این حیوان خورد حضرت فرمودند که این فعل مکروه است
و شیر و گوشت آن باکی ندارد والحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف الانبیاء
محمد و عترته المعصومین تمت الرساله بحمد الله و حسن توفیقه علی ید العبد المفتقر
الی رحمة ربه الاکبر محمد حسین ابن علی عسکر فی صبیحة یوم الثلثا سادس عشرین
شهر ذیقعده الحرام سنه ۱۲۷۲

ور

اینها نوشتم تا بماند یادگار
من نمانم خط بماند یادگار